

سید طاهر بن علی
۱۲۸۱



سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران



سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

بِسْمِ اللَّهِ وَالْحَمْدُ لِلَّهِ

بعض اخوانی میری این جفا فانیست

جَنَيفَ مَرْحُومٍ مَغْفُورٍ اَفَايَسَّحَ عَبْدُكَ الْيَسَّحُ الْكُرَّانُ

اصلاً الملقب بخمار الشريعة كما هو المنقول الى كبرياتنا اعلامنا في هذا

وَكُلَّ لَيْلٍ كَتَبْتُ بِرُحْمَةٍ أَقَامَ خَالِي شَيْخُ حَسَنِ الْمَلْفِيِّ عَمَّا أَوْعِظَ بِي

حضرت شیخ طائفة العلماء والمجاهدين في فقهنا والمحدثين في فقهنا

مِلْكًا وَاللَّهُ وَشَيْخُ الْمَلَائِكَةِ السَّامِيَةِ وَالْإِنَّمَا هِيَ شَيْءٌ لَا يَمُوتُ

وَالْعَالِمُ الصَّمَدُ وَالْفَاخِرُ الْكَرِيمُ وَكَانَ فِيهَا الْمَسْجِدُ الْأَشْرَفُ

وَالْغَالِبُ الصِّدِّيقُ وَكَانَ يُدْعَى بِأَسْمَاءَ كَثِيرَةٍ مِنْهَا
أَبَا شَرَفٍ عَلِيٍّ الْحُسَيْنِيِّ السَّيِّدِ الْخَامِسِيِّ كَرَّمَ اللَّهُ وَجْهَهُ

اقا شيخ على البحرى

ملاحظه کردیم ما الحق می بینیم که این جوهر است که در این دنیا
که در این دنیا است که در این دنیا است که در این دنیا است که در این دنیا

بل بعد کتابت در کتابخانه مکتب حیدرآباد
در روز ۱۰ / ۱۲ / ۱۳۵۴

کمال الحق چراغ ایمان و شمع عرفان و رستگاری و طهارت

شعبا كما في نسخة ابن الأثير

مَكْتُوبٌ عَلَيْهِمُ الصَّلَاةُ وَالزَّكَاةُ وَالْيَاكُوفُ لِلْإِسْلَامِ لِذَلِكَ مَقُولُ رَأَيْتُ رَأْسَ

[illegible]

حیدر بن علی بن ابی طالب و امیر المؤمنین علی بن ابی طالب
از راه را ای پسران من که منتهی السیال اخیرا

ابو علي ادریس بن علی بن محمد بن عبد الله بن جابر

هذه
الرسالة التي قد كتبت

يخرج الأيمان من ألبها العا
الفاضل الكاقد الأنا فوج الحكا
الشيخ الشيخ العطا الشيخ علي الشيخ
السيد الحاجز دافله

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

الحمد لله رب العالمين والهاقبة للنفين والصلوة
والسلام على محمد وآله الطاهرين واللغة للعامة
على أعلامهم أجمعين من الآن إلى يوم الدين
و بعد

الشيخ على البحر في اصلا والتبرجانه الكرماني

مَوْلِدًا وَالْحَاثِرِي مَنَكْنَا وَمَدْفِنًا أَنْتَ جُونِ مُحَمَّدٍ

الله در مذاج و معارج کوشید و بمرتب

استنباط احکام از ادله نقضیه قاضی

[illegible]

میلان غولابید و مویب اداام
خیمه اداام
۴۹.

و مجازا زامستاد مرحوم مغفور محمد الاسلام
والمسلمين و غياث الملكة والدين آقاي شيخ
العابدین قله که سلمان زمان و وحید دوران
بودند و از حجة الاسلام و المسلمین و غياث
الملك والدين آقاي حاج میرزا محمد حسین شهرستانی
طاب الله ثراهما کز بدکم بعضی از اخوان یقی که
جایز بنود رد حاجت ایشان خواهرشن نمودند که
رساله در احتیاط بجهت عمل ایشان که محل آنجا
و قلاحت بنو بکم لهذا استغیرای و سع کردم و تمام
ابواب فقه که محل احتیاج عوام یو بحمد الله نوشته
شد و اورا مسمی نمود بنو الدین و چون در اول
رساله احتیاطیه ذکر شده بود که پسر و دختر
هستند که داخل در حد بلوغ شدند بابت اصول
دین را بدانند و در آنها اجتهاد کنند و اگر ندانند

بسم الله والحمد
والله على ما
أما من قبله
مفصلاً أصله
وجوب حسن
سبيلها مع
الاعتماد
على الحق

در نظر هوشبنا هر روزی در فریبست معرفت
کرد کار چنانچه حضرت سید الشهدا عرض
میکند لطفی تعریف الی فی کل شیء حق و ابتلا
2. کل شیء نداری چشم معنی بین که در طومار
هر خاری حدیث حسن آن کل داستان در
داستان بی بی خلیل اماد را در آتش عشق
تماشا کن که خود را هر سر مو و پیر شاخ و غوا
بی بی و ابونواس شاعر عرب گفته تا مثل
رباض الارض فانظر الاثار ما صنع المملک
عبود من لجن فاظرات علی اعدائها ذهب
علی قضیب التری جده شاهدک یا الله لیس
له شریک و دلیل بر این مطلب اگر چه از حد
افزوست ولیکن ما بچند دلیل در اینها اکتفا
میکنیم دلیل اول آنکه شک نیست که ممکن الوجود

د ر ف ط ر ه و ش ب ا ه ر و ز د ف ر ا ب ت م ع ر ف ت
ک ر د ک ا ر چ ن ا ی چ ح ص ر ت س ب د ا ل ش ه د ا م ع ر ض
م ی ک ن د ا ل ط ی ت ع ر ف ت ا ل ی ف ی ک ل ش ی ح ق د ا ب ت ل ط ا ه ر ا
ف ی ک ل ش ی ن د ا ر ی چ ش م م ع ن ی ب ی ن ک ر د ر ط و م ا ر
ه ر خ ا ر ی ح د ی ت ح س ن ا ن ک ل د ا س ت ا ن د ر
د ا س ت ا ن ب ی ن ی خ ل ی ل ا م ا د ر ا د ر ا ف ر ع ش و
ت ا م ش ا ک ن ک ر خ و د ر ا ه ر س ر م و ه ی چ و ش ا خ ا ن ع و ا
ب ی ن ی و ا ب و ن و ا س ش ا ع ر ع ر ب ک ع ت ر ت ا م ل
ر د ا ب ض ا ل ا ر ض و ا ن ط ر ا ل ا ا ث ا ر م ا ص ن ع ا ل م ل ی ب ک
ع ی و ن م ن ل ی ب ن ف ا ظ ر ا ت ع ل ی ا ح د ا ف ه ا ذ ه ب س ب ک
ع ل ی ق ص ب ا ل ت ر ج ع ش ا ه د ا ک ب ا ن ا ل ل ه ل ی س
ل ه م ی ر ک و د ل ی ل ب ر ا ی م ط ل ب ا ک ر چ ا ر ح د و ح ص ر
ا ف ر و ش ت و ل ی ک ن م ا ب ی چ ن د ل ی ل د ا ب ر س ا ا ک ف ا
م ی ک ن م د ل ی ل ا و ل ا ن ک ش ک ن ی س ت ک ر م م ک ن ا ل و
م و ج و د

بوجود پس اگر وجود هم محتاج بانها باشد لازم
می آید دور باطل پس باید وجود در این امور
محتاج بغير نباشد جز بواجب الوجود وهو
المطلوب که بایستی وجود ذاتی باشد که تمام
اشياء وحقايق در مبدء بودن افعال و آثار
محتاج باو باشند و او مستغنی از همه اعتبار
و او واجب الوجود است در لیست سیم آنکه اگر
گفتم که ممکن الوجود علت وجود ممکن الوجود است
لازم است تا ممکن الوجود را انهم باشد محتمل
آنکه معلول منفک از علت نشود پس لازم
می آید عدم برای آن محال باشد مگر آنکه تمام
موجودات ممکنات یک مرتبه معدوم شوند
چون محال شدن این عدد بنفس اینجمله نتواند
بود پس بالضرورة علتی باید موجودات

اذا اتخذوه واكنسكم
ابن قلندر غفر له
موتستان و ابراهيم
خمس از برای نرسه
خواسته منور
مسلک و مسکن
مسلک و مسکن

که این مطالب فوق حد بشر را بردست آنها
جاء می کرده و لعل ششما آنکه علم بوجود صفا
عالم بدیلمت و فطری تمام موجودات و
عقول بر آن مفسور است چنانچه خدا فرمود
اگر سوال کنی از کافران که که افریده است آسمان
و زمین و اهرابنه گویند خدا افریده و باز فرمود
انما الله شک فاطر السموات والارض و هو
فطر الله النبی فطر الناس علیها لا تبدل الخلق
الله بلکه جبل حیوانا است و در حال اضطرار
توجه تمام حیوانات بیوی اوست چنانچه
پیغمبر رفت بطلب باران دید اهو از سرهاست
کرده دعا میکنند فرمود بر کردید که خدا مستجاب
کرد دعای این حیوانات را و سلیمان رفت دعا
نابران کند دید مورچه دعا میکند برکت

که این مطالب فوق حد بشر را بردست آنها
جاءی کرده و لعل ششمانکه علم بوجود صفا
عالم بدیانت و فطری تمام موجودات و همه
عقول بر آن مفسود است چنانچه خدا فرمود
اگر سوال کنی از کافران که که افریده است آسمان
و زمین و اهرابنه گویند خدا افریده و باز فرمود
انما الله شك فاطر السموات والارض و هو
فطر الله الله فطر الناس عليها لا تبديل لخلقه
الله بلکه جلی حیوانات و در حال اضطراب
توجه تمام حیوانات بسوی اوست چنانچه
پیغمبر رفت بطلب باران دید اهل هوا و ان
کرده دعا میکنند فرمود بر گردید که خدا مستجاب
کرد دعای این حیوانات و اوسیلان رفت دعا
نابراین کند دید مورچه دعا میکند بر گشت

گفت این چرخ کو چاک من بدون گردانند عینک
چگونه این افلاک بدون گردانند میگردد از باغ غنای
پرسید گفت بیک فوت ذر را که هر یک طعم و بو
و رنگ دارد کرم میخورد ابریشم میدهد زنبور
میخورد عسل میدهد اهو میخورد از او مشک
خارج میشود کوسفند خورد شیر از او خارج
شود پس معلوم میشود صنایع حکیمی هست کرد بگر گفت
دلیل بر صنایع زینور عسل یکسمتش بیشتر و یکطرف
نوش از امیر المؤمنین پرسیدند فرمود عرف الله
بنقض العزایم و قطع الهمم غیر اینها که بسیار است
فصل دیگر در وحدت صنایع امت
بعد از اینکه معلوم شد وجوه صنایع بدانکه وحدت
او بر بدیهی و فطری است و از خود او میجود او تئید
میشود چنانچه فرموده یا من دل علی ذاته بذاته

تشیخ نمودن ایشان را که در
انوار زهره ای نوشته ام
مفصله ای یکی از کتب
اختلافه مالک و مالیه
و عبیه از او و
صادق و یوسف و
صادق و یوسف و

واجب الوجود باشند که این معنی واحد ذاتی و جزء
 نشان نباشد و چون این معنی جزء ذاتی باشد
 نباشد و مشترک میان نشان پس هر یک از اجزاء دیگر با
 غیر مشترک و مخصوص با و تا هر یک از دیگری با آن جزء
 مختار شوند و الا لازم می آید هر دو یک جزء نباشند
 نه دو چیز و چون هر یک دو جزء داشته باشند
 باید که ذات نشان مرکب باشد و ترکیب چنانچه
 گذشته محال و باطل است پس شبهه این که و نیز با
 تقیر منافع شد و شبهه او ایست که میگوید
 میشود چند ذات باشند همه بسیط و مختلف قیام
 حقیقت و وجود که معنی واحد است و همه و الیه الوجود
 نباشند و ترکیب و احتیاج ذات او نباشد دفع
 آن بعد از آنچه ما ذکر کردیم واضح است بحمد الله بانه
 میگویند حقیقت واحد بعضی حد من جهت وحدت

در بیان این که این معنی واحد ذاتی و جزء
 نشان نباشد و چون این معنی جزء ذاتی باشد
 نباشد و مشترک میان نشان پس هر یک از اجزاء دیگر با
 غیر مشترک و مخصوص با و تا هر یک از دیگری با آن جزء
 مختار شوند و الا لازم می آید هر دو یک جزء نباشند
 نه دو چیز و چون هر یک دو جزء داشته باشند
 باید که ذات نشان مرکب باشد و ترکیب چنانچه
 گذشته محال و باطل است پس شبهه این که و نیز با
 تقیر منافع شد و شبهه او ایست که میگوید
 میشود چند ذات باشند همه بسیط و مختلف قیام
 حقیقت و وجود که معنی واحد است و همه و الیه الوجود
 نباشند و ترکیب و احتیاج ذات او نباشد دفع
 آن بعد از آنچه ما ذکر کردیم واضح است بحمد الله بانه
 میگویند حقیقت واحد بعضی حد من جهت وحدت

فصل در بیان آنکه حضرت امیرالمومنین که آن
حضرت نوشته است که حضرت
صالح و وفور که حضرت
کشته است که حضرت
حضرت نوشته است که حضرت
صالح و وفور که حضرت
کشته است که حضرت
حضرت نوشته است که حضرت
صالح و وفور که حضرت
کشته است که حضرت

احتمال دواست و کثرت ندارد مگر بترکیب از ممبر
بدون ترکیب محالست و ذکر شده ترکیب رذائل است
الوجوه محالست در بلاد و ممالک و حد صنایع است
میشود با خیا جمیع انبیاء و رسل و ضرورت جمیع
ادیان حق و بیدیه عقل معلوم است که نظام عالم
وجوه و انظار احوال عالم میشود بدون وحدت اله و
تعدد و کد خدا در یکقریه و دو عالم در شهر و دو
در یک مملکت باعث خلل و اوضاع آنها گردد و
چون تواند بود که احوال آسمانها و زمینها بد خدا
منظم گردد بلکه دو کد بانود در یکخانه باعث فساد
شود چنانچه رایه شریفه شاهد است لو کان فیما
الهمه الا الله لفسد اوابه شریفه ان فی خلق السموات
والارض و اختلاف الليل والنهار لآیات لا ولی الا لانا
بلکه فطری هم حیوانات و همه در یک کد دارند و حضرت

[illegible]

حیوة و علم و قدرت و مشیت و اراده و اختیار
و سماع و بصر و کلام و بقاء و معنی حیوة آنست که
موجود بسبب آن متصف بصفات مذکوره تواند
شد و بقاء دوام وجود است از لا و ابدا و علم دانستن
است و قدرت توانایی است بر کار بجهتی که فعل
و ترک هر دو از رو خواهرش و علم باشد و قول باینکه
علم و قدرت باین معنی ضدش جهل و عجز است و ضد
لاضدله است مدفوع است باینکه جهل و عجز از
عدمیت نه وجود پس ضدیت امر عدمی و مشیت
فعل و ترک و اراده تعلق گرفتن قصد بفعل یا
ترک و اختیار ترجیح دادن فعل یا ترک پس اختیار
متوسط میان مشیت و اراده است بجهت آنکه
اول قصد بفعل یا ترک بعد از آن ترجیح یکی از آن دو
بعد از آن اراده و عزم بر یکی از آن دو و سماع علم

مجموعات

بمفوعات وبصر علم بمبصرات وكلام يعنى قدوت
بر خلق كلام پس اصولا ايند تا سر تا است علم وقدوت
وحیوة و این سر اگر چه شامل هر دة تا است ولیکن
ترغیب و ترهیب عباد که مکلفند بتکالیف ده تا شمرند
تا اینکه خوف و رعیت عباد بیشتر شود و دلیل بر
اثبات این اشیا بر واجب الوجود اینست که موجودی
موجود قطع نظر از موانع ممکن است انصاف از این
صفات و ذات واجب بعض حقیقت وجود و موجود
محض است و هیچ گونه ماهیتی و خصوصیتی غیر از معنی
وجود و موجود ندارد پس ما فی انصاف ان بصفاتی
مذکوره نیست و هر چه ممکن است در واجب الوجود
ناباشد باید بالفعل باشد نه بالقوة پس جمیع صفات
باید راو بالفعل باشد دلیل دیگر اینکه این صفات
برای موجود لا محاله شرف و حالند و بسبب این امکان

بمفوعات وبصر علم بمبصرات وكلام يعنى قدوت
بر خلق كلام پس اصولا بنده ناسته تا است علم وقدوت
وحیوة و این سه اگر چه شامل هر دة تا است ولیکن بجهت
ترغیب و ترهیب عباد که مکلفند بتکالیف ده تا شمرند
تا اینکه خوف و دعوت عباد بیشتر شود و دلیل بر
اثبات این اشیا بر واجب الوجود اینست که موجودی
موجود قطع نظر از موانع ممکن است انصاف از این
صفات و ذات واجب بعض حقیقت وجود و موجود
محض است و هیچ گونه ماهیتی و خصوصیتی غیر از معنی
وجود و موجود ندارد پس ما نفعی از انصاف آن بصفاتی
مذکوره نیست و هر چه ممکن است در واجب الوجود
باشد باید بالفعل باشد نه بالقوة پس جمیع صفات
باید راو بالفعل باشد دلیل دیگر اینکه این صفات
برای موجود لا محاله شرف و جلالند و بسبب این از ممکنات

فصل چهارم در بیان آنکه واجب است که

نفت

و اما در این باب که در بعضی از کتب آمده است که وجود واجب الوجود واجب الوجود است یا بجهت
 اختصاصی است که در آن وجود اول محال است زیرا
 که وجود بعضی ها هو وجودی مغنی و احداست اگر هم خیر باشد
 و هم شرعی با اجتماع متقابلین و ضدین در شیء واحد
 شخصی و این محال است پس بابت بجهت خصوصیتی باشد
 پس حقیقت وجود ذات واجب الوجود که محض حقیقت
 وجود است محض خیر محض است هیچ نحو شریت در
 این نیست و شریت که در موجودات است بجهت عدم
 است که لازم او کشته از شیطان و عدا یمان و عدم عقل
 و عدا طاعت که اینها شرف دهند و اگر ایشان مطیع غایب
 و مؤمن میبودند تمام خیر میبودند اما در ویم که واجب
 الوجود از صفات نفی و ذوال منزه است دلیل آنکه ثاب
 شد نزه ذات واجب الوجود از شرک و ترکیب هم
 چنین منزه است از ماهیت و کثرت و امکان و قوه

نیست که شریت و بعضی ها هو وجود است یا بجهت
 خصوصیتی است که در آن وجود اول محال است زیرا
 که وجود بعضی ها هو وجودی مغنی و احداست اگر هم خیر باشد
 و هم شرعی با اجتماع متقابلین و ضدین در شیء واحد
 شخصی و این محال است پس بابت بجهت خصوصیتی باشد
 پس حقیقت وجود ذات واجب الوجود که محض حقیقت
 وجود است محض خیر محض است هیچ نحو شریت در
 این نیست و شریت که در موجودات است بجهت عدم
 است که لازم او کشته از شیطان و عدا یمان و عدم عقل
 و عدا طاعت که اینها شرف دهند و اگر ایشان مطیع غایب
 و مؤمن میبودند تمام خیر میبودند اما در ویم که واجب
 الوجود از صفات نفی و ذوال منزه است دلیل آنکه ثاب
 شد نزه ذات واجب الوجود از شرک و ترکیب هم
 چنین منزه است از ماهیت و کثرت و امکان و قوه

و اما در این باب که در بعضی از کتب آمده است که وجود واجب الوجود واجب الوجود است یا بجهت
 اختصاصی است که در آن وجود اول محال است زیرا
 که وجود بعضی ها هو وجودی مغنی و احداست اگر هم خیر باشد
 و هم شرعی با اجتماع متقابلین و ضدین در شیء واحد
 شخصی و این محال است پس بابت بجهت خصوصیتی باشد
 پس حقیقت وجود ذات واجب الوجود که محض حقیقت
 وجود است محض خیر محض است هیچ نحو شریت در
 این نیست و شریت که در موجودات است بجهت عدم
 است که لازم او کشته از شیطان و عدا یمان و عدم عقل
 و عدا طاعت که اینها شرف دهند و اگر ایشان مطیع غایب
 و مؤمن میبودند تمام خیر میبودند اما در ویم که واجب
 الوجود از صفات نفی و ذوال منزه است دلیل آنکه ثاب
 شد نزه ذات واجب الوجود از شرک و ترکیب هم
 چنین منزه است از ماهیت و کثرت و امکان و قوه

وضعف و حاجت بجهت اینکه همه اینها از چیزهاییست
 که باعث حاجت است و ضرر است واجب الوجوه از اینها
 بهمانند که ضرر است از جسم ماده و صورت و عرض و جوهر
 و ولد و والد و ضد و مثل و حرکت و انتقال و سکون
 و ذوال و زمان و مکان و وقوع و قیام و سنه و نوبت
 بجهت آنکه خست و حاجت و همه اینها ظاهر است و
 تعالی واجب عن الخسرة والحاجة **فصل**
پنجم باید دانست که واجب الوجوه جل و عز
 دیده نمیشود نه در دنیا و نه در آخرت نه افامی بیند
 او دانه پیغمبر نه ملامت که نه مرشد آنچه دارد شد از
 و آفات بر جوان و وقت مآولت بر وقت بدیده چنانچه
 فرمود امیرالمومنین در جواب سوال سائل از این
 ربك فرموی ما كنت اعبد ربك بالهارة بعد فرموی و محك
 ما تامة الا بضار بلك الا بضار ولكن تامة القلوب

و اینها از چیزهاییست که باعث حاجت است و ضرر است واجب الوجوه از اینها بهمانند که ضرر است از جسم ماده و صورت و عرض و جوهر و ولد و والد و ضد و مثل و حرکت و انتقال و سکون و ذوال و زمان و مکان و وقوع و قیام و سنه و نوبت بجهت آنکه خست و حاجت و همه اینها ظاهر است و تعالی واجب عن الخسرة والحاجة فصل پنجم باید دانست که واجب الوجوه جل و عز دیده نمیشود نه در دنیا و نه در آخرت نه افامی بیند او دانه پیغمبر نه ملامت که نه مرشد آنچه دارد شد از و آفات بر جوان و وقت مآولت بر وقت بدیده چنانچه فرمود امیرالمومنین در جواب سوال سائل از این ربك فرموی ما كنت اعبد ربك بالهارة بعد فرموی و محك ما تامة الا بضار بلك الا بضار ولكن تامة القلوب

الله اعلم
 و اینها از چیزهاییست که باعث حاجت است و ضرر است واجب الوجوه از اینها بهمانند که ضرر است از جسم ماده و صورت و عرض و جوهر و ولد و والد و ضد و مثل و حرکت و انتقال و سکون و ذوال و زمان و مکان و وقوع و قیام و سنه و نوبت بجهت آنکه خست و حاجت و همه اینها ظاهر است و تعالی واجب عن الخسرة والحاجة فصل پنجم باید دانست که واجب الوجوه جل و عز دیده نمیشود نه در دنیا و نه در آخرت نه افامی بیند او دانه پیغمبر نه ملامت که نه مرشد آنچه دارد شد از و آفات بر جوان و وقت مآولت بر وقت بدیده چنانچه فرمود امیرالمومنین در جواب سوال سائل از این ربك فرموی ما كنت اعبد ربك بالهارة بعد فرموی و محك ما تامة الا بضار بلك الا بضار ولكن تامة القلوب

لا اله الا الله محمد رسول الله
عقله ودر ذم است دارد
میغیر مراد اجبت مؤثر
حلافند بر مؤثر در حلال
است در اثبات با عقل
محسوس حبیبنا است و کلام
سلام الله علیه اخبار دور
حبیبنا شد زیرا که محسن زنده
دخا جامه النبی داخل

بمقایق الایمان عرض کردند صف لنا ربك فرمود
ان ربي لطيف الرحمة وكثير الكرماء جلجل الجلاله قبل
كل شئ وليس قبله شئ وبعد كل شئ ولا بقا لشيء بعد
ظاهر لا ابتاء وبل المباشرة باطن لا عن الاتصال و
المجاورة سمع بلا اله يصير بلا حلقه لا يحده الصفات
ولا فاعده السنن الفيد وجود ولا بد لا فليته والله
ابن الابن لا يقال له ابن والذی کیف الکیف ولا
يقال له كيف ونايد استكرا حد كنه ذات اودامي
شناسد بجهت انك تا كنه احاطه بكه نداشنه باشد نمشو
او ذا بكنه حقيقه شناسد احد محيط بحضرت او
حتى بغير اخر الزمان كه اشرف مخلوقات و افضل
عارفات فرمود ما عرفناك حق معرفتك و خدا فرمود
ما قدر الله حق قدره و فرمود بغير صراط رب زدني تحسنا
چنانچه فرمودند تبارك الله من لا عقل يدركه ولا

نصرون

خلاصہ

تصوره الا وهام والفكر وابغفك يا اعلوطة
الفكرى تاه فكرى انغضى عمرى سافوت فيك^{المعقول}
فما ربحك الا اذى السفر رجعت حسرة فما وقعت لا محلا
عين ولا اثر فلي الله الاول زعموا انك المعلوم بالنظر
قال اخر ابغفك نا العجوبة الكون عند الفكر كليل
انت بلبلت ذوى الالب حيرت العقولا كلما قد
فكرى فيك شبرا فرمى لا وحنيا نجه بعقل ضيعة فليس
ويجشم ديدك نعيشود بيا برحوا سر ظاهره مثل معا
وسناقه وذائقه ولا مسكه بيا برقواى باطنه مثل
واهمه حافظه متحيلة متصرفه اذراك ان شوانك رد
ونابده انت كرخدا ونجدجل وعلا محل حوا^{نبت} اذ
كرا حوال مختلفه بلا واد شود مثل سهو شيئا
وخواب دل تنكى وخستكى واما ندى دلنت والمو
درد وسمانى جواله وبرى وخودند و اشاميد و

تصوره الا وهام والفكر وايضا فيك يا اغلوطة
الفكري تاه فكري انقض عمرني ساقوت فيك العقول
فما ربحنا الا اذى السفر رجعت حسرة فما وقعت لا محلا
عين ولا اثر فلي الله الاول زعموا انك المعكول بالنظر
قال اخر ايضا فيك ما العجوبة الكون عد الفكر قليلا
انت بلبلبت ذوى الالب حيرت العقول كلما قد
فكري فيك شبرا فرميلا وحنيا نجه بعقل ضيعة نثو
ويجشم ديدك نثو دبا بر حواس ظاهره مثل مع
وساقره وذائقه ولا مسك دبا بر قواي باطنه مثل
فاهر حافظه متخيلة متصرفه اذراك ان شوانك رد
وما يبدد انت كره خد او تدجل وعلا محل حوادث
كراحوال مختلفه برادارد شود مثل سهو شيئا
وخواب دل تنكي وخستكي واما ندي ولنت والمرو
درد وسماني جوانه وپيري وخودند و آشاميدن و

مَدَح وِجْزای خَبر و ان حَسَن است فَاِستَحَقَّا ذِمَّه وِجْزای

مشق

استدلال

هرگاه خوب اگر قدرت بر کردن بد ندارد و چون
 واجب تعالی و قادر مطلق و مختار است و خبر مختص است
 پس افعال او مشتمل بر منافع و مصالح نباشد و لغو و
 عبث نباشد چون بذاته کامل و غنی مطلق است و نقص
 و حاجت را و نیست پس منافع او راجع بآخودش
 نیست بلکه البته راجع بعباد است بجهت آنکه اگر غرض
 راجع بعبادش نباشد یا باید راجع بخودش نفع آن
 نباشد یا باید فعلش در نفع و عبث نباشد و ثانی قبیح و
 مستلزم حاجت و نقص و هر دو نسبت بمجنون و محال
 معنی است و تعاشا نه جل و عز **فصل**
 بدانکه واجب بر خداوند عالم لطف و احتیاء اصل
 چه بالنسبه الی الكل چه بالنسبه الی الجزء در صورتی
 که منافی با اصل بحال کل نباشد زیرا که اگر اصل
 کل نباشد واجب تقدیرش و اما اگر اصل بحال

و اینست که هرگاه قدرت بر کردن بد ندارد و چون واجب تعالی و قادر مطلق و مختار است و خبر مختص است پس افعال او مشتمل بر منافع و مصالح نباشد و لغو و عبث نباشد چون بذاته کامل و غنی مطلق است و نقص و حاجت را و نیست پس منافع او راجع بآخودش نیست بلکه البته راجع بعباد است بجهت آنکه اگر غرض راجع بعبادش نباشد یا باید راجع بخودش نفع آن نباشد یا باید فعلش در نفع و عبث نباشد و ثانی قبیح و مستلزم حاجت و نقص و هر دو نسبت بمجنون و محال معنی است و تعاشا نه جل و عز فصل بدانکه واجب بر خداوند عالم لطف و احتیاء اصل چه بالنسبه الی الكل چه بالنسبه الی الجزء در صورتی که منافی با اصل بحال کل نباشد زیرا که اگر اصل کل نباشد واجب تقدیرش و اما اگر اصل بحال

و اما در این باب که از جهت اینست که در حق بلکه واجبست نکردن و در اینجا چند شبهه از منکرین است
اول آنکه اگر اصل بر خدا واجب باشد لازم است که در تمام زمان انبیاء و خلفاء الهی باشند هرگز منقطع نشوند و بکار آنکه مقتضای اصلیت آنست که هر چه معصوم باشند تا هرگز نکند مستحق عذاب بشوند سیم آنکه میبایست ابله و ذریت او هرگز نباشند که مرتد را اعوا کنند چهار آنکه اگر اینجو نباشد که خدا اصل را بجهان آورد پس فضل و دفع بلیات و قضا حوائج و اجابت دعوات و دعا کردن معنی ندارد زیرا که آنچه اصل است بجای آورد خداوند و هر چه غیر اصل است محالست که بکند پنجم آنکه اصل بجالا کفار آنست که موجود نشوند تا بد طغولبت بمبرکونه اینک بمباند و بعد تکلیف برسد بخلاف این باشد

مثلا اصل بجالا کل نباشد و واجبست نکردن بلکه واجبست نکردن و در اینجا چند شبهه از منکرین است
اول آنکه اگر اصل بر خدا واجب باشد لازم است که در تمام زمان انبیاء و خلفاء الهی باشند هرگز منقطع نشوند و بکار آنکه مقتضای اصلیت آنست که هر چه معصوم باشند تا هرگز نکند مستحق عذاب بشوند سیم آنکه میبایست ابله و ذریت او هرگز نباشند که مرتد را اعوا کنند چهار آنکه اگر اینجو نباشد که خدا اصل را بجهان آورد پس فضل و دفع بلیات و قضا حوائج و اجابت دعوات و دعا کردن معنی ندارد زیرا که آنچه اصل است بجای آورد خداوند و هر چه غیر اصل است محالست که بکند پنجم آنکه اصل بجالا کفار آنست که موجود نشوند تا بد طغولبت بمبرکونه اینک بمباند و بعد تکلیف برسد بخلاف این باشد

و اما در این باب که از جهت اینست که در حق بلکه واجبست نکردن و در اینجا چند شبهه از منکرین است
اول آنکه اگر اصل بر خدا واجب باشد لازم است که در تمام زمان انبیاء و خلفاء الهی باشند هرگز منقطع نشوند و بکار آنکه مقتضای اصلیت آنست که هر چه معصوم باشند تا هرگز نکند مستحق عذاب بشوند سیم آنکه میبایست ابله و ذریت او هرگز نباشند که مرتد را اعوا کنند چهار آنکه اگر اینجو نباشد که خدا اصل را بجهان آورد پس فضل و دفع بلیات و قضا حوائج و اجابت دعوات و دعا کردن معنی ندارد زیرا که آنچه اصل است بجای آورد خداوند و هر چه غیر اصل است محالست که بکند پنجم آنکه اصل بجالا کفار آنست که موجود نشوند تا بد طغولبت بمبرکونه اینک بمباند و بعد تکلیف برسد بخلاف این باشد

و جواب آنها و دفع آنها اینست اما اول این قبول
 است و هست زیرا که در هر زمان حجت خدا در میان
 خلق بوده و هست و هیچ زمان خالی نیست و فرود
 مذهب فانیست پس حجت همیشه هست اما ظاهر مشهور
 و اما غایب مسنون اما در وقت پس میگوئیم اگر مردم
 معصومان باشند بجز پس خدا قادر است و لکن خلق
 مستحق ثواب و عقاب نمی شوند اگر با حقیقت باشند
 محالست زیرا که همه مردم بدون جبر قایلست و سبب
 مقام عصمت را ندارند اما ستم پس میگوئیم اگر
 شیاطین کاری بکنند که انسان را مجبور سازند بر
 معصیت بلی و جوشان قبیح است و منافی با اصلاح است
 اما اگر کار شیطان میگوید ما کان فی علیکم من سلطان
 الا ان دعوتکم فاستجبتم فی فلا تلو من و لو مو
 انفسکم و در اخبار رسیدنی از اتباع شیطان

و جواب آنها و دفع آنها اینست اما اول این قبول است و هست زیرا که در هر زمان حجت خدا در میان خلق بوده و هست و هیچ زمان خالی نیست و فرود مذهب فانیست پس حجت همیشه هست اما ظاهر مشهور و اما غایب مسنون اما در وقت پس میگوئیم اگر مردم معصومان باشند بجز پس خدا قادر است و لکن خلق مستحق ثواب و عقاب نمی شوند اگر با حقیقت باشند محالست زیرا که همه مردم بدون جبر قایلست و سبب مقام عصمت را ندارند اما ستم پس میگوئیم اگر شیاطین کاری بکنند که انسان را مجبور سازند بر معصیت بلی و جوشان قبیح است و منافی با اصلاح است اما اگر کار شیطان میگوید ما کان فی علیکم من سلطان الا ان دعوتکم فاستجبتم فی فلا تلو من و لو مو انفسکم و در اخبار رسیدنی از اتباع شیطان

ممكن نأشند لازم می آید که ذات احدیت او مرکب باشد
از دو جهت مقابل خیر و شر و ظلم و عدل و این محال است
ولکن شیئی عظیمه در این مقام هست و آن اینست که
مسکما شود در عالم کون و فضا واقع آید بجای آنکه
طایفه تنویر قائل شده اند که دو واجب الوجود هست
یکی فاعل خیر و آن بر ذات است و یکی فاعل شر که اهرمیت
آیا این شر و در داخل در قضا و قدرند یا نه و جواب این
مشبهه آنست که میگوئیم شر بالذات که فاعل آنرا عمدتاً
کنند محالست بالنسبه بواجب و اما بالعرض مثل آنکه
بواسطه این ضرر دفع ضرر اقوی کنند مثل آنکه کسی که
بعضو او مرض شفا قلوبش باشد پیر کند اگر نیز قدری
می کشد یا حجامتی کند کسیر البجیه صحت او و جمیع شر
و شرهاییکه داخل در قضا و قدر است از این قبیل است
و اینست معنی قوله تعالی ما تری فی خلق الرحمن من تفاوت

از دو جهت مقابل خیر و شر و ظلم و عدل و این محال

ولكن شبهه عظمه در این مقام هست آن ایست که

مسکامش و در عالم کون و فضا واقع است

طائفة شوقیه فاعلم انه قد وجد واجب الوجود
كقوله تعالى لا اله الا هو العليم الغني

یلی فاعل حیر و ان برداشت و یلی فاعل سرده اهرطس
آل ان شمره الخازنه و قه اقامه و نزلان و حواله این

ایا این سرچشمه داخل در تصاویر حد مدایا در جوی آب
شکست آید حکم که شش مالک است که قاعاً آنرا عمد

كنت محالاً في الدنيا لست بمواجعة وأما بالعرش مثل أنك

بواسطه این ضرر دفع ضرر اقوی گردد مثل آنکه کسیکه

بعضوا و مرض شفا قلوبنا باشد میزند که نیکو داند

میکشد تا عجامتے کند کسیر البجیه صحت او و جمیع

وشرها نیکو داخل و قضاء و قدر است از این قبیل

وَايُنِيتُ مَعْنَى قَوْلِهِ تَعَالَى مَا تَرَى فِي خَلْقِ الرَّحْمَنِ مِنْ تَفَاقُ

بے

وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ وَارْتَضِ بِمَا أَرْزَقَكَ
 زَوْجًا رَحِيمًا
 وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَلَا تَكُ فِيهِمْ
 مِنْ حَسِرَةٍ كُنتَ فِيهِمْ بِئْسَ الْوَقْعُ
 الْمَآبُ
 وَتَوَكَّلْ عَلَى اللَّهِ وَارْتَضِ بِمَا أَرْزَقَكَ
 زَوْجًا رَحِيمًا
 وَلَا تَحْزَنْ عَلَيْهِمْ وَلَا تَكُ فِيهِمْ
 مِنْ حَسِرَةٍ كُنتَ فِيهِمْ بِئْسَ الْوَقْعُ
 الْمَآبُ

زوجه و لیکن مسکن
ملا و زهار و علی

و حسین کو ہم نے
ان کے ایشیاں

استغفر الله و هو القادر
الغفور

میں نے اپنے
میں نے اپنے
میں نے اپنے

وَقَدْ
يَسْتَلِمْ
عَبْدُ اللَّهِ

سید فاطمہ زہرا

میسو
خود ملینا نیک
محل

بر فاطمة و سلمة و حمزة

ان زنی ۶۰

[illegible]

از آتش و بر دق از آب و نور از آفتاب آثار از
مؤثرات و بطلان این مذهب و غایت ظهور است
زیرا که هرگاه افعال عباد را خدا کند و اثری نباشد
که او قرار داده باشد و دخلی بعبد نباشد
لازم تکالیف باطل و بی فایده ^{باشد} و ممل و شرائع و عد
و وعید و ثواب و عقاب جنت و نار همه باطل و لغو
و عیث و عقاب قبیح و ممتنع ^{باشد} و ایضا لازم می آید عده
مداخلیت انسان در افعالش و حال آنکه بالبداهه
مدخلیت اراده ^{داند} قادر و افعال صادره از ما و لداهه
عالم حتی مجانبین و اطفال و اشاعره اصحاب سیئات و
وقایع بحر الملامت و خدمت نمایند و از کسی که نسبت
بایشان بدی کند انقاعی کنند از او و اگر کسی بایشان
احسان کند مدح می کنند و از او ایضا بالبدیهه
در وقت میان کسی که بزرگو و قهر صند ^{باشد} و روزی

یکہر

بگوید و نماز کند و کسی که برضاً و رغبت صدقه بدهد
 در روز بگوید و نماز کند که اولی مستحق اجر و ثواب است
 و دومی مستحق است و مغزله که مفوضه نباشد
 بنده در فعل خود مستقل است و اراده و قدرت خدا
 در فعل بنده دخل و تاثر ندارد سوا اینکه او را افرید
 و قدرت و اختیار داده هر چه خواهد بکند این مذهب
 بنز باطل است بجهت آنکه فعل عباد از جمله ممکنات و
 ممکن بودن علت موجبه موجود میشود و انفعالت اگر ذات
 عباد نباشد و محتاج بچیزی از خارج نباشد لازم است
 که همیشه آن فعل از اوصاف صادر شود و آن مخالف کند
 و ازان فارغ نباشد این خلاف واقع است ایضا
 از بنده افعال متغایله و متضاده صادر میشود مثل
 قعود و قیام و خواب و بیداری پس اگر ذات عباد مستقل
 نباشد در ضد این افعال لازم می آید که مد آن را حد

اینک در بیان این که خداوند متعال
 در فعل عباد دخل و تاثر ندارد
 و عباد در فعل خود مستقلند
 و اراده و قدرت خدا در فعل بنده
 دخل و تاثر ندارد سوا اینکه او را افرید
 و قدرت و اختیار داده هر چه خواهد بکند
 این مذهب بنز باطل است بجهت آنکه
 فعل عباد از جمله ممکنات و ممکن
 بودن علت موجبه موجود میشود و
 انفعالت اگر ذات عباد نباشد و محتاج
 بچیزی از خارج نباشد لازم است که
 همیشه آن فعل از اوصاف صادر شود
 و آن مخالف کند و ازان فارغ نباشد
 این خلاف واقع است ایضا از بنده
 افعال متغایله و متضاده صادر میشود
 مثل قعود و قیام و خواب و بیداری
 پس اگر ذات عباد مستقل نباشد در
 ضد این افعال لازم می آید که مد آن را حد

اما مستفل نیست بلکه محتاج است با مورد خارجیه
از ذات خودش که آن امور از جانب حق تعالی است مثل
اراده خدا و دادن قدرت بعبد و این معنی امر بین
الامرین است که فرمود لا جبر و لا تفویض بل امر بین
الامرین و الحاصل آنکه وجود و تعیین خصوص فعل
ارطاعت و معصیت بذات عباد است و از جانب
خدا امر و طمی و اعطا قوت و توفیق و هدایت و
ادامه طریق خیر و شر که هم بمطیع داده هم بغاصه و
همچو کدام زاد را این اشیا ترجیح بر دیگری نداده و لیکن
مطیع بسبب طیب طینت اختیار خیر میکند و غاصه
بسبب خبیث طینت اختیار شر و معصیت میکند و تعمق
در این مسئله پیش از این منتهی عنه است و الله بهدیه
الاسبیل الرشاد و هو بحقايق ^{العالیه} الامور اصل
سیر در ربوبیت است و در آن چند فصل است

[illegible]

و اینست که در این کتاب
 از غایب و معلوم و مستتر
 و معانی و اشارات و
 و اینست که در این کتاب
 از غایب و معلوم و مستتر
 و معانی و اشارات و

و سیاست قادیست از غیر بعد و ظلی درین رافع
 نشود و مسلم آنکه هیچکس از خدا کسی نمیتواند تغییر
 کند بلکه یکراننده بدان انسان مرکب است از عناصر متضاد
 و مزاجش واقع است میان کیفیات متعاند و در معرض
 آفات و غاها پس محتاج است به تدبیر طبیعی خالق که غار فایده
 و خواص و منافع و مضار و اشیا تا از رو کمال حفظ
 و دفع امراض و علاج اعراض و هدایت او خدا نماید و
 تربیت نفوس کند و بالضروره باید چنین کسی از جانب خدا
 مخصوص گردد بادره ظاهره و حجج باهره که دیگران در
 تصرف از داعیه ^{این} قاصر نباشد پس هر خدا لازم است تغییر
 ها که موصوف بصفات مذکوره و موبد بایات مزیوره
 برای تربیت کائنات بخصوص نوع انسان که اشراف کائنات
 است و الا لازم می آید بظلال اشراف کائنات و مود
 شود بهلاک کافه برکات و مراد از بنی است مکرر چنین

و اینست که در این کتاب
 از غایب و معلوم و مستتر
 و معانی و اشارات و
 و اینست که در این کتاب
 از غایب و معلوم و مستتر
 و معانی و اشارات و
 و اینست که در این کتاب
 از غایب و معلوم و مستتر
 و معانی و اشارات و

این کردن خصوصاً مثل خدائیکه عالم را فی الضمائر
 قبیح آو محال و چنانچه کذب با اتفاق تمام شرایع و حب
 است در او نباشد بجهت اعتماد بر آن و وجوب تصدیق
 او همچنین بایست هیچ مقصبت نکند و چنانچه اخبار او به
 تبلیغ صدمت با لاتفاق عصمت مطلق بقول او نیز ثابت
 است و او در قرآن خیر داده بعضیت خود یکی قوله تعالى
 اَتَاْمُرُوْنَ النَّاسَ بِالْبِرِّ وَتَنْسَوْنَ اَنْفُسَكُمْ وَاَنْتُمْ تَكْفُرُوْنَ
 اَفَلَا تَعْقِلُوْنَ یعنی آیا امر میکنید مردم را بیکوئی و خو
 را فراموش میکنید و حال شما کبار را میخوانید با عقل
 ندانید و قوله تعالى يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا
 تَفْعَلُونَ كَبِرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ
 یعنی ای مؤمنین چرا میگویید چیز را که خود بجای نمی آورید
 نزد کس از حیث غضب و رنج خدا این که بگویید چیز را
 که خودتان بجای نمی آورید و مسکاه هرگاه خدا و رسول

فاطمه مقام اوله
مطلقة که او و شوهر
را شنید و له الحمد لله
را هم نمود آنوقت که وار
میجند تا به کو شکسته
و باز وی خشنود و حسن
سقط شد و بد
مهر شوهر علی کام
و نامی که در
در میان

مردم بود برداشته شود و الله العالم **فصل**

سیم در معنی عصمت بدانکه مراد از عصمت نرا

است که خدا بستم کسرا بر طاعت خیر کند و از معصیت خیرا

نازد دارد و الا لازم می آید که معصمه مجبور باشد مستحو

لج و ثواب و فضل و کمال نباشد زیرا که هر کسرا که خدا ^{مجبور}

کنند معصوم میشود بلکه معنی عصمت است که انسانا بیه

توه عقل و حده ذکاء و کمال اتماد و طاعت و بسیار

تصفیه قلب از هوا و هووس و ترکیه نفس از غیر خدا بر تبه

رسد که تمام ظاهر و باطن او مستغرق طاعت و رضا

ایطه شود و تمام اعضا آن مشغول ملاحظه جناب الو

باشد و با کلکته از همه جزئیات و کلیات احوال و امان

و امان خود منقطع باشد و هیچ راضی نباشد مگر

باینچه او راضی شود و هیچ چیز نخواهد مگر او بخواهد و خود

بایند مقام رسد لحظه از او غافل نشود و تمام حرکات

و سکنات او بامر و رضا او میبندد مثل کسی که در نزد
 پادشاهی در کمال محبت و شفقت و احسان و مَنَّابود
 باشد آن پادشاه در نهایت سطوت و قدرت و سلطنت
 باشد غایت محبت و شفقت پادشاه با او داشته باشد
 چنین کسی محالست خلا رضای او کاری بکند یکی از جهت
 محبت بنان پادشاه زیرا که دوست خدا و رضا دوست
 میکند یکی از جهت شرم و حیاء بلکه البته در او مخالفت و
 میکند کف در حضور او و یکی دیگر از جهت خوف زیرا که
 هر که قریبش بیش خوفش بیشتر و الحاصل آنکه طیبیت و
 تقدس نفس و طهارت و پاکیزگی ذات معصمانعت از ^{عین}
 نه این که قدرت ندارد بلکه رغبت و مشیت ندارد و نباید
 دانست که عبادت او محض خدا است و هیچ غرضی ندارد
 بلکه خالصاً لوجه است چنانچه عرض میکند الهی ما عبدک
 خوفاً من تبارک و لا طمعاً فی جناتک بل وجدتک اهلاً

بمعصیت



مهم ترین حکایات

لِلْعِبَادَةِ فَعَبَدْتُكَ وَأَبْنَيْتُ مَا كَمَالَ اسْتَوْجِبُ شَيْئًا
نَقَطَ جَبْرَدُ رَاوْنَيْتِ وَاللَّهُ الْعَالَمُ **فصل** عبادت
در طریق معرفت نبی بدانکه طریق معرفت صدق بنو
منحصراً بمعجزه زیرا که بنووت ربانیت است بر الله پس با
مقارن باشد با امر او و فعل او تا و لالت کند بر صدان
دعوی تا بر مردم لازم شود اطاعتش و معجزه است که خرق
عادت باشد و عادت الله جاری شد بر حدیث حوادث
بر اسباب و آن اسباب که عادت جای شده بر حیوانات و
بآن اسباب و آن سه چیز است یکی اسباب عنصرتی مثل که
شدن آواز آتش و خاموش شدن آتش از آب یا ک دویم
اسباب سماوی مثل که میسندن تابستان و سرد شدن
زمستان اسباب که مرکب و مزوج میباشد اسباب
سماوی و عنصرتی مثل تشو و رسیدن نباتات و میوه ها
در فصول پس هر امر یکی از اسباب باشد که مذکور


حادث شود داخل امور عادی است و دلالت بر صدق مدعی نبوت
 نکند هر چند حق نباشد سببش مثل سحر و شعبده پس معجزه نابین
 از اسباب خارج از مجرای عادت و آن امور است که با سبب مذکور
 نباشد مثل شوق القمر و رد شمس و تسبیح حصاة و امثال اینها بر آن
 که ظاهر است که مؤثر در این امور هیچ یک از اسباب سماوی و عنصری
 نیست بلکه محض اراده و مشیت الهی است پس اگر مقرون بدعوی نبوت
 یا امامت شد معجزه است و اگر مقارن نشد کرامت است امثال ما که هرگز
 و احضا اصف بن برخیا تحت بلقیس و معجزه نایب از بعثت ظاهر
 شود مثل معجزات ولادت پیغمبر ص اسم آن اوها ص است بمعنی انظار
 در این بعث انظار میدهند در امری که باینکه امری حادث میشود و اگر کاذب
 ادعای نبوت کند و اظهار معجزه کند اما بخلاف مدعا او نباشد اسم
 آن معجزه مکذبه است چنانچه از مسیله گذایه نقل شد که برای
 اعور و غاکو دهر کرد چشمش کور شد آنچه هر در چاکر ای انداخت
 که آبش ز باد شود فوراً خشک شد **فصل پنجم در فضیلت**
 افضل بودن انبیاء از جمیع امت بدانکه باید پیغمبر افضل باشد
 از جمیع امت خود و اعلم از همه نباشد زیرا که تفصیل مفضول بر فضل
 عقلاً قبیح است و باید عالم نباشد بجمیع علوی که امت با و محتاجند
 و باید بصفات کمالیه موصوف نباشد مانند کمال عقل و فطانت و
 عفت و شجاعت و کرم و سخاوت و ایثار و دیگران بر خود و رعایت
 صلحاء و علماء و اهل دین و منزله نباشد از صفات ذمه مآ

کینه و بخت و سگد و حرص و حجت نیا و حبال و جلاء و کج خلقی و امارا ضعیف
 موجب بغض و قتل و ناباشد مانند خوره و بیس و کوری و کوی و کندی و منفرد
 برین و کرم و عین بدن و امثال اینها پاک باشد و از قدح و دل نبغزید
 یعنی وادار و آوازه نباشد و پدرانش نیز پاکست نداشته باشند
 صنعتها نیست نداشته باشند مثل جولان و حجامی و حمامی و بیطالی و کاد
 هایش که منافع و کشت مثل چیز خود و در بازار و در حال راه رفتن
 نداشته باشند آید اندر همه مکلمان باشند خلافت و کن اقطاع
 مائشعه آنکه آباء پیغمبر تا آدم همه مکلمان و پاک بودند و شد
 اکث نورانی و صلاب الشاخره و الارحام المطهرة لر تعجبك الجاهلیة
 با نغاسها و لم تلبيك من مدحکات ثابها و باید است که مقام انبیا علیهم
 و ائمه و ان همه ملائکه بالا تراست و ایشان افضل هستند ملائکه تمام
 و اخبار و آیات و در این باب بسیار است بلکه ملائکه افتخار و یکنند بخدایت
 ایشان و کهور از جانب ایشان و در عدد انبیا هم خلافت مشهور میا
 امامت است که ایشان صد بیت چهار هزار میباشند لیکن مجلا باید
 اعتقاد کرد که هر آنها با اوصیا ایشان بر حقند و آنچه او داده اند صد
 و از جانب خداست و آنچه در قرآن مجید ذکرشان نموده اگر کسی انکار کند
 کافر است افضل از همه انبیا پیغمبر نوح و ابرهیم و موسی و عیسی و
 خاتم انبیا محمد و ایشان اولوالعزمند شریعت ایشان ناسخ شرایع
 بر ایشانست و افضل از همه پیغمبران خاتم النبیین محمد است بعد از آن جد
 بر ذکوارش ابرهیم **فصل ششم** در انکه در کتب و کلام

در بنو کنت

در بیان نبوت

پیغمبری دو چیز است دعوی نبوت و اثبات معجزه و هر دو اینها بالنسبه
 به پیغمبر لازم متواتر است اما دعوی نبوت پس هر چه ملل و خل متفقند که محمد
 ابن عبدالله بن عبدالمطلب بن هاشم بن عبدالمطلب در زمان هزار و
 دویست سال قبل از این زمان که هزار و سیصد و نود سال هجری است از غایب
 نبوت گذرد اما اثبات معجزه پس معجزات آن بزرگوار ظاهر از حد و حصر است
 و جمیع اقوال و افعال و احوال و اخلاق آنحضرت معجزه بود از برای
 سفارت با نیکان مجتوش و ما برای امثال ما عمر و زمان او شرف حضور
 محض است و چیزی که معجزه ظاهره یا بعین و یکی معجزه ظاهره یا بعین اما اول
 که معجزه ظاهره یا بعین باشد بر آن قرآن مجید که حکم آن ظاهر و
 باقیست تا در قیامت و در اینکه این قرآن از آنحضرت نازل شد و
 قطعی بمشاهده مسلم است شکی نیست در اینکه این قرآن از آن وجود مبارک
 است در زمانیکه اکثر اهل آن عصر هم بلغا و فصحا و در بلاغت و فصاحت
 بر تبه بودند و در زمان ایشان ما حال هیچ یک از بلغا ظاهر و بلاغت
 سابق فطری یا بلاغت کس از فنون ادب و طو و عربیه بعشرین از ایشان
 سابق قلهای ایشان بر سینه با وجود این انشاء کلامی که مخاطبه با
 اقصر سوره و اخصر آیه آن تواند نمود و توانستند بیاورند تا حدی که
 که شبها فکرها میکردند و انشاءها میکردند چون صبح میشد از غایت
 خجالت اظهار آنرا نمیتوانستند کرد و اعتراف بعجز میکردند چنانچه از
 ولید بن مغیره و امرء القیس و غیره نقل شده و ظاهر است که اگر معجزات
 نمیتوانستند بکنند محتاج بقضای خدا نبودند و اگر معجزات میشدند

بالضمره نقل میشد چنانچه شد ^{نقل شد} سینه یا ارض یا بلغی ما لك الخ مازل
شد رفتند معلقات سبعة راشب كمدند و پنهان كردند از خجالت
وقالا الان يا اينكه در هر عصری و شمنان بسیار بودند و استند ^{بودند}
بسر معلوم شد كه اين كلا بشر نيست فعل خداست و اگر آنحضرت پيغمبر
بنود چنين امر بر زبان ^{نقل شد} جاری نميگردد و الا اغرأ بر كذب و دروغ و اضلال
حق لازم می آید و آن قبيح است و تقع عن القبح و علاوه انكه از جهات
متعدده غير از جهة فصاحت و بلاغت خلوت كه اگر جمعی زبان بشنود
اميان آنرا از سخنان ديگر ميفهمند و هر قدر از آن درميان كلا فضیله
و افتخوردمانند با قوت زمانه و لعل بدخشان و قاء تا بان ميدرخشد
و جميع فصحاء عدنان و بلغا فحطان از دعان بفصاحت و مورد و تمام
اهل عربيت استشهاد با و ميكند اثبات اعجاز آن ميتوان نمود اول
جهة غرايت اسلوبها و كه امكان از فصحا و بلغا باين نظم عجيب شبیه باين
اسلوب غريب نياوردند و همه از غرايت اسلوبها و منجز بودند و هم عدد
اختلاف در او چنانچه فرموده ولو كان من عند غير الله لوجدوا فيه
اختلافا كثيرا نه اختلاف در حكم دارد نه در مضمون نا اينكه گویند
صاحبان صاحب خط و سواد نبوی و اكثر نويسند كاشف منافق و دشمن
بودند و نه اختلاف در فصاحت و بلاغت زیرا كه هر ما هر عده خطبه النشا
كند لا بد بجز آن طر و باطل است و كلا ميگردد از اول تا آخر همه را علاوه
مدجه بلاغت باشد نيست عكر از قادر حكيم سيمران  استمال
او بر معاني زمانه زیرا كه آنوقت درميان عرب خصوصاً اهل مكه

در بنو است

علم بر طرف شده بود و آنحضرت پیش از بعثت تا احکام از علما بهیو و سایر
 اهل کتاب معاشرت نکرده و همیشه در سفر بود بجهت تجارت یا جزایند
 کو سفند آنچه حکما در چندین هزار سال در معانی الهی فکر کرده اند در
 هر سوره و آیه با حسن و جویباران کرده و امری که مخالف عقول سلیم و افهام
 منقیه نباشد در او نیست و عربی که مشهور آفاق بودند بعد فهم
 علم و ادب مضبوط ساکنان عالم کرد بداند علم و ادب از زمان پیغمبر
 و علما جهان در اکتساب پیمان محتاج بابیشان شد چهارم از جهت
 اشتغال آن براد آب کوچه و شراب قومه زیرا که آنچه حکما و علما فکر کرده
 در ساطع بجهت رفع نزاع و جدال در قرآن و این محکم ذکر کرده در
 معاملات و مناکحات و معاشرت و قواربت و حدود و احکام و حلال
 و حرام که احکام بهتر از آن نیاورده و نمیتواند آورد و پنجم اشتغال آن
 بر قصص و حکایات انبیاء سابقه و قرون فاضیه که احکام مطلع بر آنها
 نبوده ششم از جهت خواص که در آیات و سوره ها است که شفا دهد و
 و علاج امراض و کشف همه با و غمهاست هفتم از جهت اشتغال آن بر
 اخبار مغیبیه که احکام غیر از خدا نمیدانست الی غیر ذلك من المعجزات امثال
 قسم دوم که معجزه طاهره بالمعنی باشد یعنی از مجموع آنها قطع حاصل
 میشود بصدر معجزات کثیره از آن حضرت و آنها را موحینند که هر یک
 از آنها بر تقدیر شوت خارق عادت و معجزه است هر یک از آنها
 مستفیض و قریب بتواتر است و زیاده از هزار معجزه است و زیاده از
 پنجاه معجزه معجزه بداند آنحضرت مثل آنکه سوخته نور از جبین نور

(این محرم صا عابدی) (از اینده حنیف)

ساطع مثل ماه شب چهارده بود و در بوار می تابید و دست مبارک
 وقتی بلند میکرد در شب مثل ده شمع روشن می داد و بو خوش آن
 حضرت چنان بود که از راهی عبور کرد بوی خوش تا سه روز ظاهر بود
 هم از عرق آنحضرت جمع می کردند بهترین عطرها بوده آب هن مبارک
 در چاهای ریختن آن آب از مشک خوش بود و آنحضرت را در آفتاب
 سایه نبود تا با هر که راه میرفت هر چه بلند قد بود آنحضرت بکسر
 و کردن بلند تر بود ۸ آنکه پیوسته از بالا ای سرش بود و مرغ
 از بالا ای سرش عبور نمیکرد ۹ پشه و مکر بر روی مبارک نشین
 ۱۰ از پشت سر می آمد مثل پیش روی ۱۱ خواب بیدار پیش یکسان
 بود ۱۲ ملائکه را میداد ۱۳ هر چه در خاطر ها می گذشت میداد
 ۱۴ بوی بیک مرکز عیشام شیرین و غیره می داد آب هن را در جام آب
 انداخت بر آب میشد آب هن مبارک به هر دردی می آید شقایق بافت
 دست مبارکش طعمای هر رسید برکت میکرد و از طعام قلیل مثل
 یک زغاله جماعت کثیر را می خورد و از یک صاع جو و زغاله جاری زغال
 از هفتصد نفر را می خورد ۱۵ جمیع لغات را می فهمید ۱۶ جمیع لغات
 تکلم میکرد ۱۷ هفتاد و هشتاد و نهمینش بهر رسید بود که مثل اقبال
 میداد خشنید ۱۸ مریضی بر پشت مبارکش بود ۱۹ مثل آفتاب
 مریضی می کشید ۲۰ آب از میان آنکشان نش جاری شد جماعت بسیار
 سیراب شد ۲۱ با اشاره آنکشان راه را بدینم کرد ۲۲ سنگریزه در
 دست مبارکش تسخیر کرد ۲۳ هر که می شنیدند تسخیر سنگریزه را

در نبوت

۱۹ خست کرده بدینا آمد ۲۰ ناف بریده زایشه شد ۲۱ سر تراشیده
 متولد شد ۲۲ بیابان بین آمدن بر وقت تولد ۲۳ پاك از الاثر خود
 و غیره متولد شد ۲۴ چون بر زمین آمد جهان را معطر کرده ۲۵ روی بکعبه
 بجلد رفت وقت تولد ۲۶ سر از سجده برداشت ۲۷ سبب و آسمان بلند
 کرد عجز متولد شدن ۲۸ افراد بود خداوند خداوند مسالت خود کرد
 در حالت تولد ۲۹ نوک افاضت حضرت در وقت تولد ظاهر شد که مشرق
 و مغرب عالم را روشن کرد ۳۰ هرگز محتمل نشد ۳۱ خواب شیطان در هرگز
 ندید ۳۲ فضله که از آنحضرت شایع شد بوی مشک و غیره میداد
 ۳۳ کیسه فضله آنحضرت را ندید ۳۴ آنکه زمین مامو بود آنرا فرمود
 ۳۵ هر چهار پایه که سوار میشد هوا میشد ۳۶ آنکه آنچنان پیش
 نمیشد همیشه جوان بود ۳۷ آنکه کسی قدر مقاومت با آنحضرت نداشت
 ۳۸ بر هر سنگ و کلوخ که میکشتم میشد ۳۹ آنکه سنگ کلوخ
 بر آنحضرت سلا میکرد ۴۰ آنکه در طفولیت ماه که هزاره آنحضرت را
 بچینانید ۴۱ آنکه اگر بر زمین نرم راه میرفت اثر پا بر خاک ظاهر نبود ۴۲ آنکه
 بر سنگ و زمین سخت که راه میرفت اثر پای بر نفس ظاهر بود ۴۳ آنکه
 حقیقتا مهابتی از آنحضرت بدینا انداخته بود با آن تواضع و شرف و
 مرحمت که داشت که بر روی مباحث نظر نمیشد و اشتکرت ۴۴ هر کافر و
 منافق که میداد آنحضرت را از بیم میل زیدم که از دونه راه و عباد و
 دل کافران اثر میکرد ۴۵ از هر دو گاه کوتاهی که داشت میداد که مباد
 غم نمیکرد خود در گاه بلند میشد اما معجزان غیر کینه آنحضرت پیش میداد

قسم است قسم اول معجزات تولدش و اینها بسیارند آ منع شیاطین
از صُعو با سنانها ۴ یقیناً از آسمانها بر شیاطین زدن ۵ بر طرف
شدن علم گاهنان ۶ ضعف سحرها حران ۷ بر افشادن بهشتیان
طاق کسری پادشاهی ۸ افتادن چرخا کنگره ۹ از میانش شکستن
و تارفتن دوحصه شده تا حال شکستی بغیر از آن ندارد و خرابی قصر
مجله آجران شده آیه رد جله بغداد آتشک شدن در پاچه سنا
و الحال بجای آن نمک دار بست نزد یک کاشان ۱۲ خاموش شدن
آتشک فارس که هزار سال روشن بود ۱۳ بجاری شدن رودخانه
سنا و که سناها خشک بود ۱۴ منتشر شدن نور در تمام عالم و حجاب
مرنگ شدن تختهای پادشاهان عالم ۱۵ لال شدن تمام سلاطین تا
مردوز ۱۶ حاضر شدن ملائکه مقربین و ازواج اصفیا و پیغمبران در
وقت ولادتش ۱۸ نازل شدن رضوان بهشت و حواریان در انبیا
حاضر کردن حواریان ابرق و طشتها از طلا و نقره و زمره بهشتی ۲۰ برآ
آینه شربتها از بهشت آوردن که او نوشید ۲۱ غسل دادن حضرت را
با آبهای بهشتی ۲۲ معطر کردن حضرت را با بهشتی ۲۳ بر بنو تراب و کشت
حضرت زدن ۲۴ در حیرت سفید بهشتی حضرت را بچیدن ۲۵ در مسندش
بهشتی حضرت را بچیدن ۲۶ او را عرض کردند ملائکه و دو طایفان ۲۷ همه
بر آنحضرت سلا کردند و صلوات فرستادند و سجده کردند ۲۸ قندام بر سر
با سنانها نالای بودند اهل آسمانها بر او درود و تحیت گفتند او را و با
کردند ۲۹ چهار در کن کعبه بجانب حجره آنحضرت تعظیم کردند ۳۰ بتیهای خانه

کعبه و غیر از آنکه در بطرف رویشان و غیر اینها بسیار است قسم دوم معجزات
متعلقه با حرام علویّه آ اول شق القمر و در شمس و در یخستن ستارها
در شب و لا در آنحضرت ع نازل شدن ستاره در خانه امیر مه نازل
شدن مانند مکرر آ نازل شدن صواعق و عقوبات از برای بعضی شمنان
و فرود آمدن سنگ بر سر دشمنان آ نازل شدن ملائکه بر آ بارش و
نازل شدن باران برای ثبات قدم اصحابش آ نازل شدن و روح ملائکه
دیگر بر آنحضرت و غیر اینها قسم سیم معجزات متعلقه بمجازات اطاعت نمودن
جمازات آ اطاعت نمودن نباتات آ قاله کردن چوب خرمائی که حضرت بر
آن ایستاده و موعظه می نمود و بر آن آمدن طبع انکور در غیر فضل از
مسجد آ آمدن درخت و سبز شدن و میوه دادن درخت خشک و بر و افتادن
بشها و تعظیم نمودن با شاره حضرت آ سلا کردن سنگها و سلا کردن و تعظیم
نمودن درختها و وقت عبور آنحضرت زراعت نمودن درختهای خرمای و فوراً
سبز شدن و میوه دادن در وقت خریدن سلمان آ تغییر کردن انداختن
باقسام مختلفه خرمایها ۱۲ فرو بردن زمین ناپها اسب سراقه را اسب را
شدن و بگردن ابو جهل افتادن سنگ که بر کشتن برداشته بود آ آمدن
سنگ از خانه ابو جهل در هوا تا بغلا ابو جهل آ بلند شدن کعبه
بر سر جماعتی از یهود آ مملو شدن از آب پست کوه ابو قبیس دریا
شدن برای جماعت یهود و غیر اینها بسیار است قسم چهارم سخن گفتن حیوانات
با آنحضرت مانند اهو و شتر و کرک و سوسمار و بزغاله بر زبان و نطق
آنحضرت در شب عقبه و دلالت نمودن شیر سفید غلام حضرت را بر راه

و اینها نیز بسیار است قسم بیستم مستجاب شدن دعا آنحضرت مثل زنده
 شدن مرده گان و پیداشدن کوران و شفایافتن بیماران و این قسم هم
 بسیار است قسم سی و نهم استیلا و آنحضرت بر دشمنان و دفع شر
 ایشان قسم هفتم استیلا که آنحضرت بر شیاطین و اجنه ایمان دارد
 اجنه قسم نهم شتر خیر دادن از امویان از کذا شده و اینده مثل آن
 از قولت بنی امیه که هزار نفر از دولت بنی عبید و مظلوم شدن
 اهل بیت مدینه اند و شهادت امیر و حنین و کیفیت شهادت هر
 يك و انقضای ملک پادشاهان بنی و بقا دولت نصاری و خیر دادن
 از شهادت امام رضا و مدح و شهادت آنحضرت در طوس و خیر دادن
 از شهادت عمار و در خدمت امیر و خیر دادن از جنگ امیر و بلغا بش
 و طلحه و زبیر و معویه و خوارج و خیر دادن از مظلومی بودند و بیرون
 کردن او از مدینه و مرد شدن در بزه تنها و آمدن جماعه و غسل دادن
 و کفن کردن و دفن نمودن آن و خیر دادن از وفات نجاشه پادشاه
 حبشه در ساعت فوت او و خیر دادن از کیفیت شهادت جعفر و از
 شهادت زید و عبدالله و در واحده در ساعت شهادت آنها و کینه
 تبوک و خیر دادن از شهادت حبیب بن عبد مکه و از مالیکه حبش
 پنهان کرده و خیر دادن از آنچه منافقان در خانه های خودی کشند
 و میگردند و میخورند و خیر دادن از مطالب پیش از سخن گفتن و کم سخن
 می گفت که خالی از معجزه نباشد قسم هفتم که کیفیت معجزه که از جمله
 ضروریات دین است و منکران کافر است و بکر شبهه قبل از هجرت

و جمیع قائل شدند بتکرار آن و ابن بابویه و صفیاء از حضرت صفیاء
نقل کرده که صد بیست مرتبه با آسمان رفت و آنحضرت و هر مرتبه آن
حضرت را وصیت می نمود و در باب لایب و امامت امیرالمؤمنین و
سایر ائمه ظاهرین و زباده از فراتر یزدی و فرمود از ما نیست
کسی که یکی از چهار چیز را انکار کند معراج سوال قبر و مخلوق
بودن بهشت و دوزخ چهارم شفاعت آل محمد و روز قیامت و باید
دانست که آنحضرت مبعوث شده بر کافه بشر و بر کافه اجنه و دین او
ناصح ادنی است و آخر پیغمبر است و اشرف همه مخلوقات است و مستجمع
صفات کماله است و جمیع ملائکه مطیع منقاد او و ائمه هستند
و ملائکه از انوار مقدمه ایشان مخلوقند و از ایشان تیر نه و تقدیر
و تسبیح حق را یاد گرفتند و به رخصت ایشان احدی از ملائکه حتی جبرئیل
و عزرائیل داخل خانه ایشان نمیشدند و چون داخل شدند مثل عبد
ذلیل و خدمتشان می نشستند و باید دانست که آنحضرت همیشه پیغمبر
بود و بیشتر بعت هیچ پیغمبر عمل نکرد و ادله اینها را در کتب مفصلة ذکر
کرده اند و حفاظ بر آنحضرت هم بسیار است و کتب مفصلة متعرضند
فصل پنجم در رد شبهه یهود و آن ایست که اگر ملک
موسی مستلزم مصلحت بود اعمالش از خدا قبیح بود و حال اینکه بالا
اعمال شده و اگر مستلزم مصلحت بود رفعتش قبیح بود پس علت محمد
که مستلزم رفعت است قبیح است و باطل و جواب این شبهه آنست که اولاً این
شبهه نیز بر شما وارد است زیرا که نسبت ملک موسی یا ملت آدم و نوح و

در امانت

ابرهیم مثل اینست بلکه نسبت هر فاسخ بالتسبیح بمکتوب همین است ثانیاً
 آنکه انقطاع و بقای ملک و احکام تابع مصالح است مصالح تابع احوال
 و احوال تابع تغیر و زکار است و هر زمان آنچه منافع و مقتضای صلاح
 احوال هر طایفه باشد بان مأمور میشود پس مملکت آدم مصلحت بود بقای
 تا زمان نوح و مملکت نوح تا زمان ابرهیم و مملکت ابرهیم تا زمان موسی و مملکت
 موسی تا زمان عیسی و مملکت عیسی تا زمان خاتم الرسل و الانبیاء و مملکت آن
 حضرت تا آخر دنیا یا آنکه میگوئیم هر دو صلاح دارند ولی مملکت ناسخ
 اصل است از منسوخ و شمه دیگر آنکه میگویند موسی فرمود تمسکوا
 بالنسب ابتدا پس ما دام سبب ثبات است مملکت موسی باقی است پس مملکت محمد
 که منافی آنست باطل است جواب اینست که اولاً اینکلا از موسی ثابت
 نیست بلکه مجعولست و اگر بود بهر معارضه کردند و اگر کرده بودند
 میرسید و توار هم میآنها و حضرت موسی بنود و قطع شد زیرا که بخت
 ایشان را مشاء قبل کرد و عدت توار از ایشان باقی نگذاشت و ثانیاً بر تقدیر
 بشوئش ما اولست باینکه ما دام دین من هت مثل اینکه کسی بگوید همیشه نماز
 را در مسجد بگذارد یعنی ما دام که زند و قدرت داری مسجد باشد استصحاب
 هم در صورت صحیح است که شک در نبوت عیسی با پیغمبر ما باشد و اما اگر بپذیر
 کردیم نبوت خاتم النبیین بادل قاطعه مذکوره محلی از برای استصحاب
 نیست الحمد لله و رب العالمین **اصل چهارم** در امانت و در آن
 چند فصل **فصل اول** در وجوب سبب اقام بر خداوند جل و عز
 بدانکه واجب نفسی اقام بر خداوند است واجب نفسی بجهت آنکه مستلماً

در امانت
 فصل اول
 در وجوب سبب اقام بر خداوند جل و عز

در امامت

۱۵

و ضرورت نوع انسان محتاجند و معاملات و منازعات و مناجات و غیر
 آنها که ذکر شد بشریعت دین الهی و یکس که رئیس و حاکم و صاحب اختیار
 مطلق نباشد تا این نوع انسان باقیست بدانها و چنین حاکمی با باید نباشد
 نباشد یا جانشینی که متولی همه کارها بخوبی که او میباشد نباشد خصوصاً قوی که
 بنوعی ختم شده و امکان نبوی دیگر نباشد بلکه در این زمان حاجت بیشتر میشود زیرا
 که در وقت بعثت حاجت مردم در کمال است نفسا کمتر بود زیرا که همه کافر بودند
 و فهم و دانسته نداشتند و در این وقت همه مسلمان و تکالیف شرعی
 اضافه بر تکالیف عقلیه شده و در ایضا نفسا نیز باید ترشد پس واجبست بر
 خدا نصب امام و دلیل دیگر آنکه مقنض لطف که بر خدا واجب چنانچه ذکر
 شد آنست که امامی منصوب نباشد مثل نبی و همچنان از راه وجوب اصلح
 زیرا که شک نیست که اصلح مجال عباد نصب بشیر است دلیل دیگر آنکه مردم
 بواسطه اغراض فاسد و از او مخلقه و اهواء متفرقه در پی خرابی دین و
 حقه هستند پس اگر حافظ و حامی از برای این دین نباشد باندک زمانه تا
 نیمه اندازد و اثری مگر اسمی چنانچه میبینی در مخالفان پس بر خدا قبیح محالست
 که پیغمبر خود را از میان خلق ببرد و مردم را مهمل گذارد و برای او خلیفه
 و وصی که حافظ احکام و پیشوا بندگان باشد معین نکند و دلیل دیگر
 آنکه اعتقاد تمام امت خداوند از برای تمام انبیاء خلیفه معین کرد و تا خلیفه
 تعیین نگردایشان را از دنیا ببرد و خود پیغمبر قاعداش را این بود که پیغمبر
 و سفر جزئی میرفت جانشینی برای خود معین میکرد و هر گاه کسی که میفرستاد
 رئیس برایش تعیین می کرد و در هر قریه از قریای اسلام ولو کم بودند

و بشوق مقر میگرد پس دایم نظر که بر کشتن با برود و نیست پس چگونه این
خلق بسیار را و این ترا بهر اقامت القیام معطل و مهمل گذارد و دلیل دیگر آنکه
مردم را شناختن کفر و حقیقت قد و مترک و جفا و مرتبه خلق و اینکه
که لیانت این منصب را دارد مقدور نیست احکام غیر از خدا و پیغمبر خلق را
میستند که حضرت موسی و عمران از میان صفای از خلق صفای و نفرمود
و انتخاب کرد همه منافق را و میگرداند پس چگونه میشود و دیگران خلق را بشناخت
پس نباید خلل و پیغمبر این همه خلق را معطل و مهمل گذارد و حال
اینکه هیچ رئیس دینی و خانه چنین نمیکند و اگر بکنند همه کس او را ملا
کنند و ادله عقلیه بر این مطلب بسیار است و ذکرش باعث ملالت و مطلق

فصل دیگر در ذکر ادله عقلیه منها ایه شریفه

اللیوم اکملت لکم دینکم و اتممت علیکم نعمتی و رضیت لکم الاسلام دینا مسلما
که بعد از نبوت دین را بهیچ چیز نافله حاجت و مسلم این را بهیچ چیز نافله
ضرورت نیست که بوجد امام هست و محبتی که اگر امام نباشد و اندک
وقتی نه از دین و نه از مسلم این چیزی بلکه قیامت پس بدین نصیای امام دین
نا تمام نباشد و هر که بخوبی این کرده نکند و خدا و رسول را کرده علاوه آنکه
احادیث معتبره مستفیضه از طرق خاصه و عامه وارد شده که این آیه و
عذیر خم برای نصب ائمه نافله شده منها آیه و قالوا لولا نزل هذا القرآن
علی رجل من القریین عظیم الی قوله و رحمة ربک خیر مما یجمعون صریح است در این
که منصب نبوت بدست خلق نیست و شک نیست منصب امامت که تالی مرتبه
نبوت بدست کسی نباشد بلکه منت معبشت است که امر دین و نبوت را اختیار

در امامت

۳۳

خلق نگذاشته و فرموده سخن همتا بینم معیشتهم پس چگونه منصب
 امامت که تالی مرتبه نبوت است بدست خلق گذارد و خود چنین شیخی
 خداوند کفر است منها آیه و ربك یخلق ما یشاء و یختار ما کان لهم
 الخیر سبحان الله عما یشرکون صریح است اینکه اختیار برکنند و بدین دنیا
 بدست خداست پس منها آیه شریفه الحسب الله ان یرزق السد الرحیم
 من غیر عینی له قوله البر ذلک بقایه علی ان یحوّلوا ظاهر است که خداوند
مصلحت میکند و بند را که حیو داده و با هر آیه میباید که امام اهل بالاتر
 از آنکه او را بهر چه و در پیش گذارد و هر یک از جهات البحر علم زنده نکند
 بحیوة واقعی منها آیه ما فرطنا فی الکیاب من حق وایه و نزلنا علیک
الکتاب تبیاناً لکل شیء و آیه و کل شیء فصلنا تفصیلاً و آیه و لا و طیه
و لا یابس الا فی کتاب مبین و امثال این آیات زیرا که پر واضح بعد از آن
 که خداوند هر چه را در قرآن بیان کرد باشد چگونه میشود بالاتر از اینها
 و اهم اشیا و اعظم احکام که تعیین امام باشد که نفرها بدین ائمه
 بیان نموده و برده و انکذا شتمنها آیه شریفه مبارکه اطیعوا الله و
اطیعوا الرسول و اولوا الامر منکم و چون لفظ اولوا الامر مقتضیست
 و مطلق است پس اولی الامر در جمیع امور دنیایا و آن امام است
 عدا نکر از لفظ اطیعوا بشعرایان که مرتبه امامت نبوت یکی است و چون
 اطاعت این جماعت مقرون با طاعت خود و رسول خود کرد پس باید جمعی
 منصوب یا قبل از این که حکم و احکام خدا باشد منها آیه شریفه وان
اتنازعتم فی شئ فراجعوا الی الله و الی الرسول و مستکم که بالاترین تر است

در امامت است

عمر

بعضی از امامت و پیغمبری است و در رفع نزاع نیست احدی از مخالفین بحال تصور
نکرده بلکه باجماع باطل اعتماد نمود منها وظایفه منها قد اهتمت بانفسهم و الى
قوله قل ان الامر كله لله صریحست باینکه اختیار امامت و در وقت خدایت
منها ایة شریفه قل ان الامر شیء صریحست و اینکه اختیار پیغمبری
نیست و امویش هرگاه اختیار پیغمبری نباشد حق امامت بر هر
بدست خلق میباشد منها ایة شریفه وکل شیء احصیناه فی امامت
تفسیر شده امام مبین با میر المؤمنین و ظاهر است ظاهر است که امام مبین
باید جامع اشیا باشد و میان خلق منها قوله ثم یرید الله بکم الیسر و لا
یرید بکم العسر و ایضا ما جعل علیکم فی الدین من حرج و کدام عسر و حرجی
بالا ترا از اینکه بضایع امامت عدد کداری و منها حدیث شریف مشهور متفق
علیه میان مؤلف و مخالف من مات و لم یعرف امام زمانه مات میتة جاهلیة
و حافظ محمد موسی شیرازی که از مشاهیر علمای عامه است از آن بن مالک از
پیغمبر نقل کرده در تفسیر آیه شریفه و یرید الله بکم الیسر و لا یرید بکم العسر
الحیة که فرمود پیغمبر خداوند اختیار نمود مرا و اهل بیت مرا از جمیع خلوق
برگزید ما را و مرا پیغمبر کرد و علی را وصی نمود و اختیار بدست خداست پس
و اهل بیت من برگزیدگان و بهترین خلوق اویم و فرمود اختیار با خداست
هر که را میخواهد اختیار میکند بدانکه مقتضای حکمت و شفقت الهی است که
همیشه حتی از جانب او بر عباد مقرر باشد یا پیغمبر یا امام تا خلوق را هدایت
و ارشاد نمایند و ایشان را در اعمال و اخلاق تربیت نمایند تا خلوق را بر
خدا حجت نباشد تا اینکه اطاعت او را کنند و سعادت دارین قایل شوند

در امامت

و اگر معصیت کنند مستحق عذاب باشند لیکن من هلك عن بینة و
 یحیی من حی عن بینة علاوه آنکه خدا واجب کرده اطاعت صادقین را
 و فرموده یا ایها الذین آمنوا اتقوا الله و کونوا مع الصّٰقِینَ و واجب
 کرده اطاعت اولوالامر را و فرموده اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی
 الامر منکم پس بایست که هر عصری از اعصار صادقین اولوالامر باشند
 تا اطاعت کنند خلق آنها را و حضرت امیر علیه السلام فرموده لا تخلوا الارض
 من قائم لله بحجة اظاهرة مشهورة او خائفا مشورا لئلا یبطل حج الله
 و بیناته و شارح مقاصد که از علمای عامه است همین حدیث را از شیعه
 نقل نموده و او را قبول کرده و قدح نکرده **فصل سیم** در
 شرایط امام بدانکه بایست آن امام افضل باشد از همه رحمت در جمیع
 جهات دنیوی و دینی و بنا بر آنکه ریاست عامه از جانب خداوند بر خلق
 در امور دنیوی و دینی بایست افضل باشد تا تقدیمش جایز و اطاعت
 واجب زیرا که تقدیم مسای بر مسای جایز نیست کیف تقدیم مفضو
 بر فاضل که از همه کس قبیح است خصوصاً از خدا و رسول علاوه آنکه خود
 از نصب عام نیست مگر بحجة صلاح امت پس باید افضل از همه باشد تا
 صلاح همه را بداند و ایه شریفه اقم الی الحق احق ان تسمع
 امن لا یتهدی الا ان یتهد فاما کم کیف تحکون و ایه شریفه اقم الی
 مکیا علی وجهه امن تمشی سوا علی صراط مستقیم و ایه شریفه فاما
 اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون و ایه شریفه هل یستوی الذین یعلمون
 و الذین لا یعلمون و ایه شریفه انما جاء علی فی الارض خلیفة و فی

در حدیث
 در حدیث
 در حدیث

در امامت

۹۹

طالوت و قبول نکردن او را بنی اسرائیل و ذکر تفصیل شما صد قولست بر مطلب
 شرط دوم عصمت چنانچه در بنی کرشد آیه شریفه لَا يَنْتَهِ الْعَالَمِينَ
 شاهد آیه شریفه يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اتَّقُوا اللَّهَ وَكُونُوا مَعَ الصَّادِقِينَ
 ایضا دلیل امت نیز آنکه هر خا بر الخطای ماموست باقیست بمقتدا غیر خا بر الخطا
 و آن معصومست آیه شریفه اطیعوا اللَّه و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم ایضا
 دلالت کند زیرا که واجب اطاعة غیر از معصوم کسی دیگر جایز نیست باشد و آیه
 شریفه اذ اجأکم فاسق بیکار و فقیهین و ایضا دلالت میکند زیرا که وجوب اطاعت
 امام موقوفست بر علم بصدقش و علم بصدق حاصل نمیشود مگر از معصوم دلیل
 دیگر آنکه نه از منکر بر اما واجبست اگر منکر را بجا آورد چگونه میتواند حق را از او بکند
 چنانچه ذکر شد قدمت خداوند کسا میرا که نوح کند از منکر و حال آنکه مرتکب
 شوند بقوله ثم آمروا الناس بالبر و تتنون انفسکم و بقوله ثم لم تقولون ما
 تفعلون کبر مقتا عند الله ان تقولوا ما لا تفعلون شرط سیم آنکه بایست
 هاشمی بوده باشد با اتفاق امامیه و خصوص اراده و بایست شرایط بنویسند که ذکر
 شد از عهدشبهه در رب و عهد فائت آباء و عهد عتبات امرات و عهد عبود که مو
 نفر طباعت مثل خوه و پیری و کوری کنی و تند خوئی و کج خلقی و بخل و دنا
 نفس و دناست صنعت تمام اینها در امام بود باشد عن ابی الحسن الرضا علیه السلام
 علامات بكوننا علم الناس احکم الناس و اعبد الناس و اتقى الناس و احلم الناس
 و استجمع الناس و اسخى الناس و ولد محمونا و يكون مطهرا و پیری من خلفه کابری
 من بین بدیه و لا یكون له ظل و اذا وقع على الارض من بطرانه وقع على الحاجة
 زافعا صوته بالاشهاد بین و لا یحتمل و تنام عینه و لا تنام قلبه یكون محمدا و

در اقامت امت

۶۷

يَسْتَوْعِلُهُ رُحْ وَرَسُولُ اللَّهِ ﷺ وَلَا يَرِي لَهُ بَوْلَ وَلَا غَايِطَ لَا نَالَهُ عَزَّ وَجَلَّ
 قَدْ وَكَّلَ الْأَرْضَ بِابْتِلَاعِ مَا يَخْرُجُ مِنْهُ يَكُونُ رَأْسُكُمْ كَرَاهَةِ الْمَلِكِ وَيَكُونُ رَأْسُ
 النَّاسِ مِنْهُمْ بِإِغْنِيَتِهِمْ أَشْفَوْ عَلَيْهِمْ مِنْ آيَاتِهِمْ أَمْهَاتِهِمْ وَيَكُونُ أَشَدَّ النَّظَرِ تَوَاضَعًا
 لِلَّهِ وَيَكُونُ اخْتِيارُ النَّظَرِ بَيْنَا بِأَمْرِ رَأْسِ الْكُفَّاتِ النَّظَرِ عَمَّا يَنْهَى عَنْهُ وَيَكُونُ دُعَاؤُكُمْ تَحِيَّةً
 حَتَّى أَنْتَ لَوْ دُعِيَ عَلَى صَخْرَةٍ لَا فَشَقَّ بِضَعْفَيْنِ وَيَكُونُ عِنْدَ سَلَامِ رَسُولِ اللَّهِ
 سَيْفُكَ وَالْفَقَارُ وَيَكُونُ عِنْدَهُ صَحِيفَةٌ مِنْهَا اسْمُ أَغْدَائِهِمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَمَةِ وَصَحِيفَةٌ
 فِيهَا اسْمُ شَيْعَتِهِمْ إِلَى يَوْمِ الْقِيَمَةِ وَيَكُونُ عِنْدَهُ الْجَامِعَةُ وَهِيَ صَحِيفَةٌ طَوَّلُهَا
 سَبْعُونَ رَأْعًا فِيهَا جَمِيعُ مَا يَحْتَاجُ إِلَيْهِ مِنْ لَدُنَّ الْقِيَامِ الْقِيَمَةِ وَيَكُونُ عِنْدَهُ
 الْخِزْفُ الْأَكْبَرُ وَالْأَصْغَرُ وَاهَابُ مَاعِزٍ وَاهَابُ كِبَرٍ فِيهَا جَمِيعُ الْعُلُوِّ حَتَّى أَوْشَى الْخِزْفُ
 وَحَتَّى الْجِلْدَةُ وَنُصْفُ الْجِلْدَةِ وَثَلَاثُ الْجِلْدَةِ وَيَكُونُ عِنْدَ مَصْنُوعٍ قَاطِعَةٍ عَلَيْهَا سَلَامُ
 اللَّهِ وَالْحَاصِلُ أَنَّكَ خَصَّابُ نَضَائِلِ أَمَّا زِيَادَةُ أَدَاتِكَ كَيْ يَفْقَهُوا بِإِيجَابِ
 خَاطِطِكَ كُنْدٌ وَلَيْكِنْ أَيْجَةُ قَابِثٌ وَحَقُّ أَمْتٍ وَضَرْبٌ شَيْعَةٍ أَجْنَدٍ بِهَذَا سَنَاقِلُ
 عِلْمٍ بِجَمِيعِ عُلُوِّ وَمَا يَحْتَاجُ إِلَيْهِ النَّظَرُ أَوْ حَيْثُ غَيْرُ عِلْمٍ وَبَنِي قَابِثٍ أَنْهَابُ الْحُكْمِ
 مَوْجِبَتِكَ نَاصِدَةً دُرْعَةً كَلَامًا إِنْ أَمَّا هَاجِعُ غَيْرِنَ مَحْدَا الصَّاقَةِ دُرْعَةً
 مَجْلِسُ رُؤُسِيكَ بِجَوَابِ ثَلَاثَةِ رُسُيدٍ وَأَزْغَايَتِ حَبْرَتِ كَفْتِهِمْ جُمُعَتُ فَذَاكَ بَرَأَمًا
 عِلْمُ بَكْيَابِ سَنَتِ شَرَابِيعِ وَاجِبِ فَرَمَوْ كَانِ دَارِي خَلَايَتِ كَيْسِ رَاجِحَتِ بَرِ
 خَلْقِ كَرْدَانِدِ وَجِبْرِ كَرَبَانِ مَحْتَاجِ مَا يَشْنُدُنَادُ حَلَّ مُشْكَلاتِ أَيْشَانِ تَوَانِدُ
 بِنَامِيدِ دَوِيمِ عِلْمٍ بِجَمِيعِ عُلُوِّ مَلَانِكَةِ وَأَنْبِيَاءِ وَجَمِيعِ كُتُبِ فَرْزِ سَمَائِيَةِ وَجَمِيعِ طَائِفَةِ
 الْقُرْآنِ أَوْ تَفْسِيرِ تَأْوِيلِ وَتَرْجُمَانِ وَمَنْعِ وَمَنْعُوحِ وَظَاهِرِ وَبَاطِنِ وَنُورِ
 دُرْدَنِ أَوْ بِنَا شُدْهِ رَأْسُ بَدَانَتِهِمْ أَعْظَمُ مَا يَبْدُ بَدَانَتُهُ أَمَّا خِزْفُ

در امامت

محمد القاسم مراد است که اسم اعظم هفتاد و سه حرف است و یک حرف از آن با صفا
برخی و غیر سلیمان بود که تحت بلقیس از یکم راه آورد بواسطه آن بیاد
پیشم بگردن و هفتاد و دو حرف با و آن شده و یک حرف مخصوصه از او است
در هفتاد و دو که بعینه هر یک دو حرف از آن داده شد که با آن میگرد هر چه کرد و
بر سه چیزها حرف و یا بر هفتم هشت حرف و بنوع ما نوزده حرف و با و هم بیست
و جمع کرد برای مجامع هفتاد و دو حرف و هفتاد و دو حرف و دو حرف و دو حرف
تا شد هر دو حضرت و معصما موسی از آدم بود و شعیب سیدنا از ابراهیم
و از او بیاض مثل شد و همان توفیق است که تازه از مدخث کو با برید اند
هر وقت خواهیم سخن بآید و آن می آید ابراهیم غائب و با آن میکند آنچه میگرد
پنجم هر دو است که چشمها آید از آن جاز میشو و حضرت حجت همراه خود بر می
و هیچ کس از لشکر آنحضرت آب و توشه بر نمیدارد ششم پیراهن آدم و آنکس
سلیمان و سلاح پیغمبر و وفود و ندای سلاح پیغمبر مثل تابوت موسی است
در هر خانه که تابوت بود نبوت بود در هر جا که سلاح است امامت سقیه جبر
و جعفر ابیض و جامع و مصحف فاطمه و صحیفه زینب و امام است و مراد از جعفر
احمر ظرفیت که سلاح پیغمبر و زانت و آنکس که نمیشود مکرر اما می که
صاحب عیسی و سلطنت باشد آنرا میگوید و کو فاطمه اشارت به علم
ما خدا آید و حد و سیاست او مراد از جعفر ابیض جمیع علما و انبیاء و اوصیاء
و سایر عیال فاطمه و فاطمه آخر و جامع علم جمیع احکام حلال و حرام و فایده
البه الناس حتی ارض الخلد و مصحف فاطمه املا جبرئیل بعد از پیغمبر و جعفر
رفع خزن فاطمه و خط امیر المومنین و در آن جمیع قایم احوال دولت است

و در میان است تا در دنیا است و صحیفه کتاب است و در دنیا و آخرت
 امیر و هشتاد برهه احکام و در دنیا و آخرت و در دنیا و آخرت
 هر شب قدر و خبر دادن به جمیع امور که در آن سال واقع میشود و هر شب
 محبت میباشند یعنی ملائکه را ایشان سخن میگویند و ملائکه را می
 در هر شب جمیع علو ایشان زیاد میشود و از هر عرض اعمال در هر شب
 و شب جمیع را ایشان میشود و در هر شب شاهد میباشند بر اعمال خلاقین
 متولد میشوند و کار العقل و نافع برده و خشنه کرده و پاکیزه و ستر
 و بیایند از اینها و در هر شب و در هر شب و در هر شب
 و بعد از آنکه میرفتند شهادت میدهند چهار مرتبه و در هر شب
 دانستند تا نزد بر آنکه ایشان را از دنیا بپذیرند و در هر شب
 دانستند که آنکه ما افضل از همه انبیاء علیهم السلام هستند بجهت اختصاص
 ایشان بجز و فاسم اعظم و توفیق روح که اعظم ملائکه است و از ابورفقا
 همه علوم و همه کتب الهی و همه معجزات انبیاء و مسارات ایشان با پیغمبر که اکثر
 انبیاء است عن الصادق عشر صفات من خص الاماء العصفه والنصوة
 وان يكون اعلم الناس واتقاهم لله واعلمهم بكتاب الله وان يكون صاحب
 الوصية الظاهرة ويكون له المعجزة والدليل وتنام عينه لا ينا قلبه ولا يكون
 له فني و يرى من خلفه كل ربي من بين يديه عن الصادق قال سمعت يقول قال ابي
 المؤمنين ع والله لقد اعطاني الله تبارك وتعالى شئاً لم يعطها احداً
 قبلي خلا النبي لقد فتحت لي السبل وعلت الافساب اجري لي السحاب
 وعلت المنيا والبلايا وفضل خطاي ولقد نظرت في الملكوت باذن ربي ما

در امامت

عَابَتْهُ مَا كَانَ قَبْلِي وَمَا يَأْتِي بَعْدِي وَأَنَا بَيْنَ يَدَيْهِ كُلُّ لُحَّةٍ لَّهَذَا الْاِمْتِدَادِ
 وَاتَمَّ عَلَيْهِمُ النِّعَمُ وَدَعْنِي اِسْلَامَهُمْ كَمَا يَقُولُ يَوْمَ الْوَلَايَةِ مُحَمَّدٌ ص يَا مُحَسِّنَا
 اَخْبِرْهُمْ اِذَا كُنْتُ لَهُمْ الْيَوْمُ دِينَهُمْ وَدَعْنِي طَهْرَ الْاِسْلَامِ دِينًا وَاتَمَّ عَلَيْهِمُ
 كُلُّ ذَلِكَ مِنْ مَنَّا لَقِيَ عَلَى قَلْبِهِ الْحَمْدُ وَصَلَّى حَسْبُكَ وَدُرِّيْعِينَ مَا
 بَدَأَكَ مَعْلُومًا شَدِيدًا زَائِحًا ذَكْرًا شَدِيدًا طَرِيقَ مَعْرِفَتِ قَامَ سَهْ طَرِيقَتِ تَكُنْ
 عَصَمْتَ وَهَاشِمِيَّتِ اَفْضَلِيَّتِ اِيْنَهَا سَدُوقِيَّتِ كَيْ مَحْضَرًا شَدِيدًا مَعْلُومًا
 نَابِشَدًا مَا اَكْرَمَ شَرُّهُ لَابِشَدَ جِنَاخَةً اَفْضَلِيَّتِ عَصَمْتَ دُرِّ شَخْصِ
 بَعِيْنَةِ اَمْرِ اَيْتِ دُرِّ غَايَةِ خَفَا وَاثِيَاتَانِ وَاَطْلَاعِ بَرَانِ دُرِّ نَهَائِيَةِ اشْكَالِ
 بَرِيْنِ وَجْهِ دُرِّ صِيْحُوْا هُدًى بِيْ نَصْرٍ وَبِيْ مَعِجْرَةٍ وَلِيْكَنْ بِحَمْدِ اللهِ اَثْبَاتًا مَا
 اَمْرًا لِمَوْضِعِيْنِ بَهْرُ بِلَا رِيْجِ طَرِيقِ مَمْنَنَاتِ اَفْضَلِيَّتِ اَخْفَرْتَ اَتَقَانِ قَامَ
 مَسْلُومِيْنِ اَمْنِكَ كَيْ بَعْدَ اَدْبَارِ مَعْمُومِ مَحْضَرِ اَمْتِ بِحَضْرَتِ اَمِيْرٍ وَوَسِيْدِ
 لَنَا عَالَمِيْنِ وَاِمَامِ حَسَنِ وَاِمَامِ حُسَيْنِ وَاِمَامِ زَهْرٍ اَمَامِ وَحَسْبُكَ
 دُرِّ نَمَانِ اَمِيْرٍ دُرِّ مَعْرِضِ اَمَامَتِ بَرُوْدِ قَدِيْسِ اَمَامَتِ مَحْضَرِ كَيْ وَحَضْرَتِ
 اَمِيْرٍ وَاحِدِ اَمَامَةِ اَعْمَمَتِ نَدَا شَتِ وَيَمُوْا اَشْدَادًا كُنْدِ غَيْرِ اَزْ اَخْفَرْتَ
 اَمَامَ اَفْضَلِيَّتِ وَنَدِ شَمْنِ مَتَفَقُّنَدِ كَيْ جَمِيْعِ حِيَاثِ اَفْضَلِيَّتِ دُرِّ اَمِيْرٍ
 بِطَرِيقِ اَتَمِ وَاِكْمَلِ بَرُوْدِ وَفَضْلِ بَرُوْدِ بَهَانِ اَزْمَتِ اَخْرِيْنِ مَسِيْبَانِ اَكْمَالِ
 نَقِصِيْعِ عَدُوْا نِ كَفَنَدِ كَيْ فَضْلِ اَبْلِ اَلْحَمْدِ اَمْرِ اَيْتِ كَيْ اَنكَارِ اَنْ نُوْا نِ كُرْدِ
 زِيْرَا كَيْ اَنكَارِ رُحْمَتِ رِيْا وَاَوْسَعَتِ صَحْرَاءِ وَنُوْدِ اَفْضَلِيَّتِ ظُهُوْ اَنْوَارِ
 مَحْجُوْ مَلَا تَكَيْ هِيْجِ نَتِيْجَةِ نَدَا رُدِّ سَوَا اَسْتَهْرَاءِ وَنَحْرِيْهَرِ كَيْ مِيْتُوْا نَدَا اَنكَارِ
 وَفَضْلِ جَمْعِ كَرْدِ كَيْ اِيْثَانِ اَسْلَ اَسْلَ دُرِّ خِرَانِ مَعْلُومِ نَبَرِ وَحَقَاظِ

ادب خوت و علم و شجاعت و سخاوت و حلم و عفو و وضاحت و حسن
 خلق و زهد و عبادت و قرائت و سیاست و حکومت این ایام و هر یک از
 صفاتشان را بتفصیل ذکر کرده امام غزالی بتفصیل ذکر کرده و
 گفت از غیرین بجز الجاحظ که از علما بزرگ استیانت زد و رساله بتفصیل
 ذکر کرده و لیکن ما الکفای میکنیم فی دلیل قاطع بر افضلیت آنحضرت اول
 ائمه شریفه اولئک هم خیر البریه که بجهل و چند طریق این مرد و به که از علما
 عامه است ذکر کرده از پیغمبر که فرمود خیر البریه علی بن ابی طالب و ششم
 اینکه همه امت متفقند که محبت طاعت ایشان واجب و عداوت مخالف
 حرام است و محبتشان علامت ایمان و عداوتشان علامت کفر و اجر
 رسالت پیغمبر محبت آنها و فرموده قل لا استسلم علیک اجر الا الموده
 ۲ القرانی و اخبار مؤلف مخالف متفق است که مراد از ائمه و فاطمه و حسن
 اند بل سیم ائمه مباهله که متفقند که مراد از انفس ائمه است دلیل چهارم
 اینه تطهیر که صریح است در عصمت و طهارت اهل بیت و مراد از اهل بیت
 باتفاق امت این چهارند دلیل پنجم ائمه شریفه فان الله موله و جبریل
 و صالح المؤمنین که باتفاق مفسرین صالح المؤمنین آنحضرت است که خدا
 ناشر انانام خود و جبریل مقرر و ساخت و ایشان در نصرت پیغمبر شریک
 بودند و از جمله مؤمنان او را مخصوص فرمود و صالح را بدین حدیث
 بسوی مؤمنان فرمود اشاره باینکه صالح مطلق و از جمیع جهات در
 میان مؤمنین اوست دلیل ششم ائمه شریفه افمن کان علی نبی من الله و
 یتلو شاهد منه مراد از شاهد باتفاق مفسرین آنحضرت است و طاعت

در افضلیت آنحضرت که او را شاهد رسول گردانیده و عدیل پسر خود گردانیده
و کمال و ثناء بیغیرش گردانیده او را نسبت به پیغمبر داده است بلفظ
یعنی بعضی از اوست و او را مومن بنویسند نموده که دلالت بر عظمت و
شان آنحضرت نماید و تخصیص داده آنحضرت را از میان امت و پس از آنکه
آنحضرت با اتفاق دوست و دشمن اعلم بود و او همه کس بعد از رسول خدا و بعد
از وایت راه کرده اند افاضتی است علی بن ابی طالب و ابی طالب و ابی طالب
و علی بن ابی طالب و ابی طالب و ابی طالب و ابی طالب و ابی طالب و ابی طالب
تمام مفسرین مراد از اهل ذکر محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین علیهم السلام
باشند و گفتن عمر و لا علی هکذا عمر همه متعزینند از ابی طالب و ابی طالب
کرده که تمام علوی که در میان مردم از در خانه علی مطلب واضح است بحمد الله
محتاج تبفصل نیست در حجت آنحضرت و آنچنان مشهور است که قابل
انکار نیست بر امت که عمر گفت و الله لو لا سیف علی لما قام عمرو الاسد و غایب
مفسر عامه و همه خاصه و تفسیر فاستو علی سوره ذکر نمودند اسلا و است
و بر یا ایستادشیر علی و لیل طهر مواخات حضرت رسالت علی را و فرمود
بود و در معنی و این مسکت میان سنی و شیعه که برادر رسول خدا او است
و بر لیل و در حدیث منزلت که از طرق مخالفین زبانه از حدیث او است
در تمام صحاحشان منقول است که پیغمبر فرمود یا علی انت منی بمنزله هرون من
موسی الا انه لا بنی بعدک پس چنانچه هرون افضل همه امت بود و مستترین و
تو بیکرین همه امت بود بحضرت موسی همچنان حضرت امیر با تشبیه پیغمبر
فرمود منزله یازده مرتبه سبقت آنحضرت در اسلا و میان مخالفان

متواتر و از غایت شهرت مستفید از آنست که تمام صحاح ایشان این
روایت مذکور را که فرموده ایم با عمل است و الا لمسلمین اسلاماً و انما اول المؤمنین
ایماناً و ذکر کرده اند که آیه اجعلتم سقایة الحاج تا اجر عظیم در باره فضیلت
آنحضرت بر عیال و غیره ثابت شده است و در تفسیر السابقون السابقون اولئك
المقربون ذکر کرده اند تمام مفسرین عامه که سابقان این است علی آحق عمر گفته
علی افضل الامة و در سابقینها و در شرافتها و قول اینکه علی کودکی بود و اسلام
او مژدارد جواب و اینست که اولاد هرگاه نبوی علی و محبی و داود و یوسف در
طفولیت معتبر است اسلام بطریق او و معتبر است بعد از اینکه از بزرگوار
که قول طفل را بجایده کرده اسلام این طفل اینست است با عترت خودشان
ثانیاً آنکه فائده او اینست که سید مرتبت نکرده است ابداً و ثانیاً آنکه اسلام از دین
مسلم نیست و رابعاً آنکه حضرت رسالت او را نیکه با اسلام نمود با اتفاق همه
او اسلام او معتبر نبود او تکلیف نمیکرد و ابو حنیفه حکم بصلیة اسلام طفل نمود
و در از دین طفل آنحضرت در دخول جنت با اتفاق سنی و شیعه سیر در مرقه
بودن اسم حضرت با اسم خدا و پیغمبر در کتب سماوی و غیره ظاهر است که ذکر شد
چهارم اختصاص آنحضرت با صبر المؤمنین چنانچه در کتب معتبره متنبها مذکور است
که پیغمبر فرمود که اگر مرد بداند که علی ع جنت مستحق است با صبر المؤمنین شد انکار
فضلش نخواهند نمود و قیام او شده هنوز آدم میان روح بد او بود که خدا
در پناه او از پیش برین آورد و از ایشان شهادت گرفت بر بویبت خود چنانچه
فرمود و اذا اخذ ربك من بنی آدم من ظهورهم ذریتهم الست بربکم و محمد بنیکم
و علی امامکم و امیرکم پانزدهم وجوب احترام آنحضرت چنانچه در صحاح ایشان

ذکر کرده اند که فرمود پیغمبر سحر ملت که هر کس آنها را نگاه دارد خداوند
 و دنیا و اورا نگاه دارد و هر کس آنها را حفظ نکند خداوند بپای او را حفظ کند و بپای
 او را احترام اسلام و حرمت من و حرمت اهل بیت من نشاندند و هر آنکه قبولی صلوة
 موقوفت بر صلوات بر آنها چنانچه این مجرد و صواعق محرقه از شافعی نقل
 کرده که گفته نا اهل بیت رسول الله صلی الله علیه و آله و سلم فرض من الله فی القرآن انزل که کفایم
 من عظیم القدر انکم من لا یصلی علیکم لا صلوة له دلیل مقدم قضیه فتح
 خیر که نهایت صراحت در افضلیت آنحضرت دارد از جهت متعدد و بنا
 صحاحها آنها دارد که پیغمبر فرمود علم را فردا یکی هم که او را خدا و رسول
 دوست دارند و آنهم خدا و رسول را دوست دارند و اگر غیر این دو تا فتح نکند
 و نکرد و کایه بالغه دارد بر این که اندونفر نه خداوند و رسول را دوست
 دارند و نه خدا و رسول آنها را دلیل بجهت هر آنکه پیغمبر تمام ابواب مسجد را
 بست مگر در خانه او را که متفق علیه مشهور میان شیعیان و سنی
 برای اقلی نکند با اضرارش مگر یک ناودان بر آغوش عیسی گذاشت بجا
 مسجد این دلیل است که آنحضرت ظاهر و مظهر و جنابش افضل از ظواهر
 آنها است و دلیل نفوذ امر اخلاص آنحضرت است بر وجهی حضرت زهرا که
 سید عالمیانشند دلیل بر قضیه مرغ بر این که همه شیعیان و سنی
 کرده اند از آنکه پیغمبر فرمود خدا تا دوست ترین خلق خود را بفرستد
 بخورد پس علی آمد و با او خود و خدا متعلقا و اطلاق دلیل بر محبت
 و دلیل بر محبت دیگر روایتی که تمام عاقله نقل کرده اند که پیغمبر فرمود چنانچه
 ستاره کان امان اهل زمین اندا که اهل بیت من نباشند اهل زمین نباشند

هلاک میشوند و این حدیث بر افضلیت اهل بیت از تمام رؤسای این اهل بیت
 اثنی عشر است دلیل بر اینست و بیرون رفتن از اینست که همه ذکر کرده اند که فرمود پیغمبر
 علی بر این مثل سر منک ببلد من در لیل بیت میسر و وایتی که همه نقل
 کرده اند از مسلمانان فارسی که عرض نمود هر پیغمبر را وصیت بود و وصیتها گاهی
 فرمود و وصی موسی که بود عرض کرد بوضع بنیون فرمود چرا عرض کردیم بر
 اینکه او خداوندان خود را علم از همه بود فرمود و وصیت و موضع ستر و خبر من
 اتوک بحد بجز عده و بقضه دینی علی بن ابی طالب و دلالتش بر افضلیت
 حضرت علی است دلیل بر اینست که تمام روایات منتهی است که پیغمبر فرمود خدا با چنان
 زاهد موسی گفت بر من و ذریه اهل من قرار ده من هم میگویم از اهل من
 علی را و فرید من کن و مرا با و قوت ده و او را معین من و شریک من گردان
 بیت پیغمبر این ابی الحدید نقل کرده که پیغمبر فرمود که نسبت من با علی مثل
 ناز و ست باد و شرف و مساعد با ناز و ست ناز با سعد و لیل بیت شریف
 مناجب این مرد و پیغمبر نقل کرده که جابر گفت از رسول خدا شنیدم که فرمود هر کس
 اندوخت جدا از افریده شد و من و تو با علی از یکدخت افریده شدیم که
 من اصل و تو فرعش و حسن و حسین شاخها اند هر کس شاخی از آنرا بکشد
 خلا او را بپوشد و در لیل بیت مفتخر باشد و این ابی الحدید مکرر فرمود و فرمود
 که از علمای بزرگ استیانت کرد شرح مقامات از خطب خطیبان از این عباد
 از پیغمبر نقل نموده که فرمود اگر تمام دین عالم قلم شود و در پایها صد
 و همه جن و انس نویسند شوند از عین حضرت ضابط علم بر شایسته
 و لیل بیت شریف این مقام را شایسته روایت کرده که مراد از کلام نقل

آدم و نوح و ابراهیم و اسماعیل و یسوع و محمد و علی و فاطمه و حسن و حسین و آل الله
و یکی از کتاب مشهور اهل سنت گفته اند که کاش شما الله صحتا و نبی الارض
اقلاما لیا و ابجر المداد بعض من مداد و ابدا الخلق تکلیف بقدر ما کبوا
الفضائل علی محمد و علی و لا اقتصار در سلب سبب نه من روایتی که همه
نقل کرده اند که پیغمبر فرمود زین خالی نیست از من مادام که علی زنده است
علی در دنیا عوض از من باشد بعد از من علی مثل جلد من است علی
گوشت من است علی مثل خون من است و عروق من علی برادر من است و یکی
من است و اهل من و خلیفه من است و قوم من و انجار کنند و عهد های
من است و قصا کنند دین من در سبب سیام نقل کرده اند اینکه پیغمبر فرمود
که وصی من و خلیفه من و جبر کسی که واکداردم او را بعد از خود که عهد ها
مرا بدهد و دیون مرا ادا کند علی را بی طالب و ادله افضلیت بسیار است
و بهمان که ذکر شد کفایت آن بحمد الله اما ما شیمت پیش محل انکار نیست اما
موضوع بر امامت آنحضرت بسیار است لیکن اکتفا میشود در این مسئله
بچند دلیل از قرآن و بچند حدیث از حدیث معتبره در کتب سنت و جماعت
و بر آنکه دلیل چهره است که منکر قبول دانسته باشد احادیث خاصه
مسکت خضم شود مگر از علما خودشان نقل کنیم یا قرآن که خصم
تکلم نداشته باشد پس گوئیم دلیل اول آیه شریفه انما ولیکم الله
رسوله و الذین یعلمون الصلوة و یؤتوا الزکوة و هم را کون کریم
علما از شیعه و سنی متفقند بر اینکه این آیه وقتی نازل شد که علی مدد
تصدد کرده بود بفقیری و لافش اظهر من الشمس در برادر انما کلمه

در امامت

۲۷

حضر است این لفظ است لی پس هر معنی که در خدا و رسول هست و یا هر
 المؤمنین هم هست و در اینجا مسلماً بمعنی اولی بقصره صاحب اختیار او معنی
 دیگر معنی ندارد بلکه لغو است و حاصل معنی این شریفه اینست که صاحب اختیار
 شما در جمیع امور دنیائی و آخرت مختصراً در خدا و رسول و ائمه مؤمنان و
 آنچه اعتراضات کرده اند گوش ندادن اولی است زیرا که حرف لغو است
 و معنی بسندان زدنت در این روایت شریفه اولی الارواح بعضهم
 اولی لبعضی كما یأی الله من المؤمنین والمهاجرین و مسلمت که احدی غیر
 او علی دادای این صفت که رحمت و مؤمنیت و مهاجرت نباشد نبود
 و مسلمت که اولی عام است شامل خلافت و وصایت هم هست ائمه المؤمنین
 از ارحام است و دیگران چه خوب گفته شاعر عجم ازین سلطان ملک شریف
 چون نمیداروا تاج و تخت و پادشاهی غیر سحر داشتن ازین سلطان
 ناصر چون نمیداروا تاج تخت و پادشاهی جز مظفر داشتن ازین
 سلطان دین پر چون روادارد که جز علی و عثمان شش محراب نمیداروا شرف
 و با وجو اقدی هرات با مابعد دن قبیح آگویند که پیغمبر مارتند دنیا
 میراث خلافت بعد از او و عثمان هرگز ملکان ملک بر سبکانه ندادند
 و در فرشتاهان جمله تو بر خوان با ابن عم و دختر و داماد و و فرزند
 میراث بر سبکانه دهد هیچ مسلماً در این سیر قوله نعم ائمن بهک الالحق
 الحق الی قوله فکف تحکون و لیس چنان مرا فتن نمیشد مکیّاً علی وجه الخ
 و لیس بچند فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون و لیس بشهره ائمه
 الذین آمنوا اتقوا الله و کونوا مع الصادقین که غالب علماء عامه بر آنند

در این روایت شریفه اولی الارواح بعضهم اولی لبعضی كما یأی الله من المؤمنین والمهاجرین و مسلمت که احدی غیر او علی دادای این صفت که رحمت و مؤمنیت و مهاجرت نباشد نبود و مسلمت که اولی عام است شامل خلافت و وصایت هم هست ائمه المؤمنین از ارحام است و دیگران چه خوب گفته شاعر عجم ازین سلطان ملک شریف چون نمیداروا تاج و تخت و پادشاهی غیر سحر داشتن ازین سلطان ناصر چون نمیداروا تاج تخت و پادشاهی جز مظفر داشتن ازین سلطان دین پر چون روادارد که جز علی و عثمان شش محراب نمیداروا شرف و با وجو اقدی هرات با مابعد دن قبیح آگویند که پیغمبر مارتند دنیا میراث خلافت بعد از او و عثمان هرگز ملکان ملک بر سبکانه ندادند و در فرشتاهان جمله تو بر خوان با ابن عم و دختر و داماد و و فرزند میراث بر سبکانه دهد هیچ مسلماً در این سیر قوله نعم ائمن بهک الالحق الحق الی قوله فکف تحکون و لیس چنان مرا فتن نمیشد مکیّاً علی وجه الخ و لیس بچند فاسئلوا اهل الذکر ان کنتم لا تعلمون و لیس بشهره ائمه الذین آمنوا اتقوا الله و کونوا مع الصادقین که غالب علماء عامه بر آنند

در امامت

۷۸

که مراد از ضد حقین علی بن ابی طالب است و واضح است که مراد از بودن با
ایشان وجوب متابعت ایشانست در اقوال و افعال و احوال و واضح است
که مراد از ضاق صدق اجمالی نیست بلکه صدق کلی است و همه جا و همه چیز
آن نیست مگر معصوم پس همه کس غیر ضافت مگر معصوم و معصوم غیر از
علی و الشاهد نیست پس واجب متابعت ایشان و اینست معنی امامت
و لِیَسْلُبَ غَفَرَ اطیعوا الله و اطیعوا الرسول و اولی الامر منکم و این آیه
از وجوه کثیره دلالت دارد بر امامت آنحضرت و باتفاق اکثر عامه مراد از
اولی الامر علی و اولاد اوست در سلسله شمره و از اجامه امر من الامر و الحق
آدمعوا به و لوروده الی الرسول و الی اولی الامر منهم لعلمه الدین یستنبطونه
منهم و بالاتفاق سوا اهل بیت رسالت و بنو قریب هیچ کس اهل استنباط احکام
الطهره از کلام خدا نیست پس اولی الامر مختص با ایشانست و مرجع احکام دین دنیا
ایشانند نه عمری که معنی ابایانند است و میگویند که معنی ابایانند امایان نیست
و لِیَسْلُبَ غَفَرَ البیر بان تا قوا البیوت من ظهورها و لیکن البیر من اتقی و اتوا
البیوت من ابوابها و ذکر شد که بیت علم و حکمت جنت مغیره است و باب آن علی
است و لِیَسْلُبَ غَفَرَ ابیر ضرب الله مثلا رجلیین احدهما ابکم لا یقید علی شیء و هو
کل علی مولاه اینما یوجهه لا یتجیر هل یستوی هو من یأمر بالعدل
و هو علی ضراط مستقیم و از تتبع تواریخ و احادیث و تفاسیر یقین حاصل
میشود که این مثل را خداوند بر امتقلبین و حضرت امیر مؤمنان زده زیرا که
آنها بودند هر جا میفرستاد هیچ فتحی و خبری نمی آوردند و علی بودند که هر جا خبر
و فتح می آورد و مثل اینست آیه و ما یستوی الامم بالبصر الدین اموا و علوا

در امامت

۷۹

الصالحات ولا الميئى وابر شرفه وما يستوي الاعمى البصير ولا الظلمات
ولا النور ولا الظل ولا الحرور وما يستوي الاحياء ولا الاموات وانه شر
هل يستوي الذين يعلمون والذين لا يعلمون قليلا ما تذكرون انما يتذكر
اولوا الباب ليل نازد من منزل الملائكة والروح فيها باذن ربهم من كل
امر ذبوا ان تنزل جملة فعلية لالت بدوا واسمرا ردا و بدو ليس هيشه و شب
قد ملائكة وروح نازل هيشه و در زمان پیغمبر بر او نازل میشد بعد از پیغمبر
احد غیر از علی و اولاد ظاهرین آنحضرت لیاقت نداشتند و این منصب در کوا
دوازده مرتبه گفته اند اما انت منذر و لیکن قوم هاشم غالب مفسر عاقله نصیر کوه
براینکه مراد از هاد امیر المؤمنین است و بمقتضی حضرت ثابت شود مطم سیرت ایه مذکور
و بملوه شاهد منه صریح ابراینکه حضرت امیر عالی سؤل اد لیل چهارده
ایه شریفه لاینال عهدک الظالمین که صریح است باینکه امام معصوم نباشد احد
اجماع غیر از علی و آلش معصوم نبوه و لیل باینکه سرایه شرفه و آنکه عیشتك
الاقربین بانضمام شان نزولش که عاقله و خاصه تمامان نقل کرده اند انما حکایترا که
اگر و لیلی غیر از همین نباشد همان حید مشهور و انما نیست بحمد الله شانزدست
ایه مباهله بالاتفاق مراد از انفسا علی است و لازم تدریل مسای بودن در جمیع است
با پیغمبر خرج النبوة بالاجماع و بقی الباقی و منها الامامه اما منصوص من انما حاد بمقتبه
در کتب احادیث صحاح سنیها و اربعة متحد و حصر بر آن است و لیکن بچند حد معتبر در
اکفای میکنیم و احادیث و قسم اول احادیثی که دلالتشان بر امامت خصوص
امیر مؤمنین و قسم دوم احادیثی که دلالت میکنند بر امامت ائمه اثنا عشر علیهم السلام
اما قسم اول بر حدیث اول حدیث عید و ان حد بطرق موالف مخالف متواتر

در امامت

و دلالتش از افتاب و روشن تر است منکر آن منکرش منکر است اول قول است
 اولی بکم من انفسکم اطلاقش مفید عموم امور دین و دنیا که معنی اولی
 که معنی نبوت و ولایت است و تفریع نمودن من کن مولا و فیهذا علی مولا
 ضرورت است که همان معنی اولی سبقت است این همه اهتما بتبلیغ این رسالت
 و احوال دین و ایمان است و رضا الهی با ایشان بعد از قبول کردن و تنبیه
 کردن مودان وقت ظهر تا بعد از غشاء حضرت امیر او تهنیت کردن عمر یکبار
 یحیی بن علی اصبحتم مولای و مولی کل مؤمن مؤمنه و تهنیت شعر
 و شعر گفتن ایشان مثل حساب ثابت که گفت بنادیمم یوم الغیر بنیم
 بهم و اسمع بالرسول منادیا فقال ومن مولاکم و ولیکم فقالوا و لم یبد
 هناك التمام اهلک مولینا و انشد لنا و لم یجدن هناك ابو غاصیا
 فقال له قم یا علی فانی و منیتک من بعد اماما و هادیا فرکت مولا فیهذا
 فکونوا له اتباع صدق موالیا و مثل عمر و غاصر که گفت در انقضای مشهور
 بال محمد عرف الصواب و فی ابیاتهم نزل الکتاب فمهم حج الاله علی البرا
 بهم و یجد لا یسترا و لا یسترا ابو حسن علی له فی محبوب مرتبه نهاب طعام
 معج الاعادی و فیض الرقاب شراب و ضربت کبیرتیم معافدهامز
 القوم الرقاب علی الدن و الذهب المصفی و ناله الناس کلام تراب هو
 البکاء و الحرب کبلا هو الفیما که اذا اشد الضراب هو النبا العظیم
 فلک فوج و نایب الله و انقطع الخطاب و مثل کیت و بصریح قیس سعد
 انصای و سوال کردن عذاب را حار و شعله که اگر این محبت خدا با عذاب بر من
 بفرست و آمد سنک از آسمان و هلاک شد آن و خیر علی بر امیر بیعت

حَتَّى زَنَّهُارًا نَظَرَ بِرُيُوسِهِمْ وَوَدَّ أَنْ يَكُونَ بِغَيْرِ وَانْكَارَ تَوَاتُرًا بِصِحَّةِ إِدْلَالِ
 مَكَابِرِهِ فَأَخَذَ اسْتِزْجَارَ النَّجْمَةِ أَخْبَارَ وَارِدَةٍ كَمَا أَطْلَقُوا وَذِي بَرَاءَتٍ خُضْرٍ شَدِيدٍ
 اسْتِزْجَارَ كَمَا أَحْتِمَالُ غَيْرِ أَزْوَالاتٍ مُطْلَقَةٍ نَدَارِدُ إِذَا النَّجْمَةُ دُرُوسُ حَبْلٍ وَفَنَّا
 خَوَارِجِي أَرْبَعِينَ نَفْلًا كَرْدَةً كَمَا فَرَمُودِ يَا وَلِي كُلِّ مُؤْمِنٍ وَمُؤْمِنَةٍ بَعْدَكَ
 نَفْلًا كَرْدَةً اَنْدَكُ رُوِيَ بِغَيْرِ عَلِيٍّ رَابِعُهُ فَرَسْتَا وَفَرَحُ كَرْدٍ وَغَنِيمَتِ رَابِعَةٍ
 مَمُورٍ وَبِكُدْخَرِ اَرْحَصَةِ حَسَنٍ مَرَايِ خُودِ بَرْدِ اسْتِزْجَارِ اسْلَمِي اَمْرًا خِيَانَتِ
 بِنَدَا اَمْرًا بِسَبِيلِ مَلَا مَكْتَبِ بِغَيْرِ عَرْضِ كَرْدِ اَنَا وَغَضَبِ رُجْبِيَّةِ خُضْرِ
 ظَاهِرُ مَشْهُورٍ مَوْجِبِ سَجْوَةِ اَمِيْنِ عَلِيٍّ اَلَا كَرْدِ عَلِيٍّ رَابِعًا مَنِ عَلِيٍّ اَزْ مَنِ مَكْتَبِ
 وَمَنْ اَزْ عَلِيٍّ وَفَقِيمَتِ اَوَّازِ حَسَنٍ بِيَسْتِ اسْتِزْجَارِ اَنْجَبِ بَرْدِ اسْتِزْجَارِ اَوْ هُوَ
 كَلَامُ مَوْجِبِ بَعْدِ وَاَيْضًا نَفْلًا كَرْدَةً اَنْدَكُ خَطَابِ بِرِيدِ كَرْدَةٍ وَفَرَمُودِ اَزْ عَلِيًّا
 وَلِيَّكُمْ بَعْدَكَ فَاحْتَوِ اَعْلِيًّا فَانَّهُ يَفْعَلُ مَا يَوْمَرُ وَابْنُ ذَكَرِ كَرْدَةٍ اَنْدَكُ بِغَيْرِ
 فَرَمُودِ مَنِ اَزْ اَدَمِيْنِكَ اَلْحَجَاةِ بَعْدَكَ وَالتَّلَاةِ مَنِ اَلْفِتَنِ فَلَبِثْتَ كَبُوْلَةً
 عَلِيٍّ بِنِ اَبِي طَالِبٍ فَانَّهُ الصَّدِيقُ الْاَكْبَرُ وَالْفَارُوقُ الْاَعْظَمُ وَهُوَ اَمَامُ كُلِّ
 مُسْلِمٍ بَعْدَكَ مَنِ اَقْدَمِ فِي الدُّنْيَا وَدَعْلُ حَوْضِ وَمَنْ خَالَفَهُ فِيهِ وَلَمْ يَرْتَدِّ فَخُتِلَجِ
 دُونَ وَاحْتَدَا قَاتِلُ النَّارِ اَزْ اَنْجَبِ أَخْبَارَ وَارِدَةٍ دُرُوسِ اَيْشَانِ
 بَلْفُ خَلِيفَةٍ وَخَلِيفَةُ نَفْلًا كَرْدَةً اَنْدَكُ دُرُوسِ مَعْرَاجِ كَرْدَةٍ دُرُوسِ
 خَوَارِجِ كَمَا خَدَا فَرَمُودِ بِغَيْرِ اَمَامِ عَلِيٍّ اَبْرَايِ تَوَاحِيْدِ اَرْدِ تَوَاوُلِ
 خَلِيفَةِ وَصَوِّ خُودِ كَنِ كَمَا مَنِ عِلْمِ وَحِلْمِ خُودِ اَبَا وَعِظَا كَرْدِ وَامْرُؤِ مَنِيَارِ
 اسْتِزْجَارِ وَابْنِ قَامِ وَابْنِ كَلِمَةِ اَمَامِ كَرْدِ مَنِ قَبْلِ اَنَا وَدُونَ بَعْدِ اَزْ اَمَامِ
 كَسْرِ اَغْبَرِ اَزْ اَوْسَرِ اَوَّازِ نَبِيِّتِ اَمَامِ عَلِيٍّ رَابِعَةٍ اَلْحَقُّ وَاسْمُ مَنِ طَاعَةِ نَبِيِّ

در امامت

۸۲

اولیای و هی الکلمه الیه الرضیها المتقین من احبته فقد احبته و من ابغضه
 فقد ابغضه و در تفسیر و اندر عشرتک الا قرین محمد ذکر کرده اند که علی
 از بیان هر قول نمود و در تفسیر ثقلیه اگر پیغمبر انوقت بعلی فرمود
 لا علی انت اخ و وصی و قاضی بنی و خلیف بنی بعد و جماعت کبیرا از آن
 حضرت نقل کردند که پیغمبر فرمود بدستیکه رفیق خاله بنیست از مرثا علی
 زندامت علی کرد تا عوض از من است بعد از من است بعد از من علی مثل
 جلد من است علی مثل گوشت من است علی مثل خون من است در رکها من علی
 برادر من و وصی من است و اهل من و خلیفه من است در قوم من و انجاماز کند
 و عده ها من است و ادا کند دیون من است و ایضا نقل کرده اند که فرمود و
 من و خلیفه من و بهتر کسی که و امی کدام او را بعد از خود علی انجا می
 و عده های مرا و قضا میکند پیور مرا و ایضا هر نقل کرده اند که فرمود من
 ناصب علیا الخلاف بعد فهو کافر و قد خارب الله و رسوله و من شک فی
 علی فهو کافر و ایضا صاحب منا و بخوار و نقل کرده و رزقیا متلوا
 حمد در دست علی است اهل محشر این جلالت ای بسند پیغمبر میگوید که این
 بنی کواریت خطاب ببطنان عرش رسد خدا علی ای طالب و صو
 رسول رب العالمین و امام المتقین و قائد الغر المحجلین و ایضا نقل نمود
 که پیغمبر فرمود چون خدا تعالی بمهر او ارض را از بدینون من و امامت
 علی را بر ایشان عرض کرد و ایشان قبول کردند بعد از آن خلق را از فرید
 و در بن خو را بجا تقویض نمود پس هر کس اطاعت نکند سعادتمند هر کس
 مخالفش باشد و در دشتی باشد تا ایم که خلافت خدا را خلافت می کنیم و حرا

در امامت است

اورا حرامی کنیم و انرا به الحید نقل کرده که پیغمبر فرمود آید لکن نگنم
 شمارا بچیزی که اگر هر دو قبول آن اتفاق کنید نگاه و هلاک نشوید و بچیزی
 که ولی شما خداست امام شما علی ابی طالب است پس با خلاص اطاعتش
 نمایند و تصدیق او نمایند که جبرئیل این خبر را بنزداده و حد کفایت اطاعت
 نقل کرده که فرمود پیغمبر ان علیا راية الهدى وامام اولیای دین و نور
 اطاعتی و هو الکلمة التي الزمتها المنقبين من احبته فقد احبني ومن
 ابغضه ابغضني و اعلى انت سيد في و سيد من في الآخرة و ایضا نقل
 کرده که فرمود پیغمبر بدستیکه خدا اختیار کرد از برای هر انی نبی و احب
 نمود از برای هر پیغمبر و وصی پس من بنی این امت هستم و علی وصی من است
 در عزت من و اهل من و امت من بعد از من و خبری که هر نقل کرده
 که فرمود و اعلى انت مني بمنزلة هارون من موسى الا انه لا نبي بعدي و در تالیف
 مجاهد نقل کرده که فرمود و اعلى انت مني بمنزلة يوشع من موسى الا غير ذلك ان
 اجاب بئنا معلوم بشو که لقب صدیق اکبر و فاروق اعظم و امیر المؤمنین
 مخصوص علی ابی طالب است مثل خلافت غضب نموده اند خدا هم الله و از
 ائمه فاروق است که غیر از علی بن ابی طالب هیچکس را امیر المؤمنین نیکو
 مکر کافی بکافری و یک طایفه از اجناس است بلفظ صراط و اینهم متواتر
 است میان عاقله فکیف خاصه و یک طایفه از اجناس بلفظ علی الحق و الحق
 مع علی و اینهم متواتر میان عاقله چهره خاصه و سبب خبر انرا بیهنا و
 تبرک از عاقله نقل بشود از آنجمله در صحیح بخاریست که پیغمبر فرمود علم
 علیا اللهم ادر الحق مع حيث ما دار و در نورس دیلی و مناقب خود

الغنیة

نقل کرده که رسول خدام بعمارتنا سر فرموده و اذابت علیا سلك و اذ
 و سلك النمل و اذ یا غیره فاسلك مع علی و دع النمل ان یزید بدلتان و رداء
 اید و لن یخرجک من هکذا طاعت طاعت و اطاعت طاعت الله علی مع الحق
 و الحق مع علی و لن یفرقا حتی یردا علی الحوض و اخبأ علی مع القرآن بیبا
 و یستکبره انداز انجمله ابن مرد و یفرقه که یفرقه فرمود علی مع القرآن
 و القرآن مع علی و یفرقا حتی یردا علی الحوض و کما یستکبره که یفرقه فرمود
 از نصایف حافظ بن ابی عبد الله محمد بن اسحق و یستکبره که یفرقه فرمود
 و یستکبره که یفرقه فرمود و یستکبره که یفرقه فرمود و یستکبره که یفرقه فرمود
 بعلی بن ابی طالب که او کسی است که مرا و زنیامتی بیند او کسی است که مرا
 مصافحه میکند و زنیامتی و او با من است و مقام بلند و اوست جدا
 کنند میثاق و باطل و احادیث بلفظ لا یؤتی عنی الا انا و علی که دلالت
 می کند بر اتحاد ایشان و اینکه علی نفس غیر امت است و انجمله در کتب
 صحاحشان تمام است که یفرقه فرمود ان علیا منی و انا منه و هو لی کل مؤمن
 و مؤمنه بعد لا یؤدی عنی الا انا و علی و اخبأ علی حوضه بر امت بیبا
 و شاهد بر مطلب عبارت جبرئیل است که لا یؤدی عنک الا انت و رجلا منک
 و کلا یفرقه که بعلی فرمود که خدا سر کرده ادا است بکند مکر خوت یا کسی
 که از تو است و تو از حق و من از تو و این کیفیت است که در کتاب صحاحشان
 نقل کرده اند و مسند احمد و غیره نقل کرده اند و هر چه خداوند بکند
 شایسته در مناقتش نقل کرده که یفرقه فرمود که هر چه خداوند بکند
 بعلی تعلیم کردم بر علی اب مدینه علم منست بعد فرمود تا علی سلم تو سلم

که پیغمبر فرمود مقتصد بشود بعلی بن ابی طالب پس بدستیکه اوست
 مولای شما پس دوست بدارید و او را دوست عالم شما پس تعظیم کنید و او را
 و او را دوست بپوشای شما بسوی بهشت پس ثابت بدارید و او را و هرگاه بخواند
 شما را پس اجابت کند و او را و هرگاه امر کند شما را پس اطاعت کند و او را
 دوست بدارید و او را بدست من اکر ام کنید و او را بکرامت من نکفم
 من از برای شما در باره علی مکر آنچه که مرا خدا امر کرده در مناقبت دارد
 مرویست که فرمود پیغمبر مکتوب است بر عرش لا اله الا الله و محمد و
 الله بنی الرحمة و علی بنی تقیم الحجة کسبه که شناخت حق علی را پاکیزه و طیب است
 و کسیکه انکار کرد حق علی را ملعون و خائب است قسم میخورم بقرن
 این که داخل آتش کنم هر که علی را معصیت کند اگر چه طاعت مرا کند
 و داخل بهشت کنم هر که اطاعت او کند اگر چه معصیت کند و ^{فظ}ها
 مرویه نقل کرده که حضرت امیر فرمود متفرق میشوید این امت را
 هفتاد و سه فرقه هفتاد و دو فرقه در آتش اند و یک فرقه در بهشت
 و ایشان اند که اینند که خدا فرموده و بمن خلقنا امه یهدون
 بالحیوة و بهم یعدلون و ایشان من و شیعیان من و اخباریکه دلالت کند که
 شیعه او ناجی و اهل بهشت بطریق سببان بتنهائی بحد تو اتر است و کما
 شرف النبی و ایت کرده که پیغمبر فرمود ما علی شاد است باد ترا پس بشاد
 ترا که تو و شیعیان تو در بهشتید این مغازه را و ایت کرده که پیغمبر
 فرمود از امت من هفتاد هزار کس بهشت و ندیده حبس بعد نظر بعلی
 کرد فرمود ایشان از شیعیان تواند و تو اقام ایشان و ^و و پس بلی نقل
 کرده

کرده که پیغمبر که فرمود تا علی تو و شیعیان تو وارد شوید بر حوض من
 در حالتیکه همه سربازان و اربابان و شدگان و صوفیهای آنها مسند خود
 و الحمد لله اولاً و آخراً علی هذه النعمة اما قسم ویم پس آن طوایفی از اخبار
 است طایفه اولی اخبار ثقیلین است که متواتر است میان سنی و شیعه
 این مرد و بهر که از علمای سنت بدست نه طریق ذکر کرده و در جمع بین
 الصحاح و مسند احمد مناقب خوانند و مناقب ابن مغفاری و صحیح
 مسلم و صحیح بخاری و صحیح ترمذی و صحیح ابی داود و ابن عبد البر و کتاب عقده
 و تعلیقه تفسیر شری که همه از بزرگان سنیانند و است کرده اند که پیغمبر
 فرمود ای مردم من بشیرم نزد بکت که بیا بدین عزرائیل و سوحند
 من جواب ده ام و او از دنیا برو و لکن من بگذارم در میان دو طفل را
 که اول اند و کتاب خداست و بیبا محرم فرمود بعد فرمود و اهل بیت
 خود ایاد میکنم شما را خدا را در باره اهل بیتم یاد می کنم شما را خدا را
 در باره اهل بیتم و در صحاح تماماً ذکر کرده اند که پیغمبر فرمود من را می
 در میان و طفل را اگر متک شک شد شما بآن دو طفل هرگز گمراه نمی
 شوید بعد از من یکی از آنها اعظم است از دیگری آن کتاب خداست پس
 کشید شما را آسمان بسوی زمین و عترتی اهل بیت هرگز جدا نمیشوند از یکدیگر
 تا وارد بشوند بر من بر حوض کوثر پس نگاه کنید چگونه بعد از من تابعان
 من میکنند طایفه دوم اخباریکه اهل بیت را تشبیه لبینه نموده
 است این طایفه نیز بسیار است در تمام کتب ایشاف که ذکر شد و آن
 کرده اند که پیغمبر فرمود بدستیکه مثل اهل بیت من در میان شماست

نوح است کسیکه سوان شد کثیر انجات یافت و کسیکه تخلف از کشتن نوح
 هلاک شد و باز نعل کرده اند که فرمود اهل بیت من در میان شما مثل نایب حظه
 بنی اسرائیل میباشد طایفه سیم احادیث بلفظ خلیفه تصریح فرموده است
 باینکه دوازده آوایشان هم بسیار است فرمودن بر آن هذا الدین قائما الی اثنتی عشر
 خلیفه کلام من قریش فاذا مضوا صفا الارض باهلها طایفه چهارم احادیثی
 که بلفظ ولایت امامت امثال اینها نقل شده و اینهم بسیار است و رزق عامه
 فکف بالخاصه بنو لیه الحمد و صبا حلیة الاولیا از پیغمبر نقل کرده اند که فرمود
 من سره ان یجی حوته و یموت مماته و یسکن جنة عدن البقی غرسها ربه فلیتم
 علیها بعدک و لیسوا ال ولیه و لیهتک بالائمة من بعدک فانتم غیر فی خلقوا من طینة
 و رزقوا منی و علی فویل للکذبین من ابق القاطعین فیهیم صلیه انا لهم
 الله شفاعة عمر بن محمد و زنجیری نقل کرده که پیغمبر فرمودند فاطمة طه بجه قلب
 من است و فرزندش موه قلب من است شوهرش نور چشم من است و ائمه
 از اولاد فاطمه امیر پروردگار منند و بچان محمدا کثیرا شایسته میاخذ او
 میان خلق خدا کسی که چنان بر ندانند انجاء یافت و کسی که تخلف از آنها
 کرده هلاک شده در فردوس بلی است که پیغمبر فرمود تا علی هرگاه رؤیای
 شود من میگردم بکناره دامن خدا و تو میگردی بکناره دامن من و اولاد تو
 میگردند بکناره دامن من ترا و میگردند شیعیان تو و اولاد تو بکناره دامن اولاد
 ترا پس بپنی کجا میروند بپای من که منم که خدا و ملائکه هرگز داخل نمی کنند
 شما را آتش کراهی هرگز بر من نمیکند شما را از نور هدایت در مسند احد
 نقل کرده که پیغمبر بجهت حسین فرمود تو سید پدری پادشاه تو

امامی سپردامی بدو ائمه توحید خداوندی سپرد حقی بدو جتهاد نه گانه از نسل تو طم
 آنها قائم آنهاست طایفه پیغم اخبار و یک باز از خود سینه ها نقل شد که نصیح
 با شما ائمه در آنها شد است خطب خواند و ملقب بصد الا ائمه و التکرده که
 حضرت رسول فرمود بشی که مرا بمغراج بردند خداوند بمن فرمود انزلوا من الرسول
بما انزل الله من ذریه عرض کردم و المؤمنون کل آمن بالله و رسول فرمود
راست گفتی یا محمد فرمود که را جانشین کردی و امت خود بهتر آنها را علی
 به طایفه عرض کردم بلی ای رب من فرمود یا محمد بدستی پیغمبری که من مطلع
 شد بدین مطلع شکایس کردی تو انما آنها چن مشتو کرد از برکت تو
 اسمی از اسم خود پس کن بشوم در موضع میگو آنکه نازد عشو توانی
 پس من محمود و تو محمد پس مطلع شد مرتبه ویم پس کن بد ان آنها علی را و
 مشتو کردم از برکت آن اسمی از اسم خود پس منم اعلا و امت علی یا محمد بد
 که خلق کردم من نور او خلق کردم علی را وفاطه و حسن و حسین ائمه از اولاد حسین
 را از نور او خود و عرضه کردم ولایت شما را باها اسم آنها و ذمیه ها پس
 کسیکه قبول کرد او را میباشند رند من از مؤمنین کسیکه انکار کرد او را
 میباشند رند من انکار من یا محمد اگر بدستی که بنده ان بنده ها من عبادت کند
 تا آنکه بمیرد یا آنکه بکشد مثل پوست پر سید بعد بیا بد منکر باشد لا
 شما را معی آمرزم او را تا اینکه قرار کند بولایت شما یا دوستی دارا اینکه
 به بیخی ایشان را عرض کردم بلی ای پروردگار من پس فرمود نگاه کن بدست
 راست عرش پس نگاه کردم نگاه دید علی و فاطمه و حسن و حسین علی
 الحسن و محمد بن علی و جعفر بن محمد و موسی بن جعفر و علی بن موسی و محمد بن

علی و علی بن محمد و الحسن بن علی و المهدي عليهم السلام در صلاح از نو
ایستاد بودند نمازی کردند و میخواستند ایشان مثل ستاره درخشان
پس فرمود یا محمد این جماعت حجتی من و اوطالب خون از عترت تو بعزت خود و
جلال خود اینکه آنحضرت حجت واجب از دوستی من و انتقام کشند از دشمنان
من و اسمها این بزرگواران از طرق مخالف متجاوز از حد تو اتر است و میان
همه ایشان مسلم است و انکار او را هیچ کس نکرده و نمیتواند بکند بلکه همه
افتخار کرده اند در مسند و جملات روایت نقل کرده و محمد بن عبد الله ^ش ع
کتابی که مستمرا بمقتضی الاثر در امامت ائمه اثني عشر تصنیف کرده و قریب بحمل
ورق پیشوای تمام آن احادیث پیغمبر بر قاعله آنها مذهب از آنجمله روایت کرده
از داود بن کثیر و غیره که رفیق من خدمت حضرت صادق فرمود در کوفه چندی
گفتم عم تو زید دعواتی کرد و مردم را بخود دعوت میداد پس آنحضرت فرمود
یا سماعة انصحی فی ابائ و رعمان داد و فرمود این نوشته است که بزرگواران
هر يك از دیگری از رسول الله آوردند پس نظر کرد که در انصحیه در وسط نوشته
بود سطر اول لا اله الا الله محمد رسول الله و در سطر دوم نوشته بود
ان عده الشهور عند الله اثني عشر شهرا في كتاب الله يوم خلق السموات
والارض منها اربعة حرم ذلك الدين القيم على ابي طالب و الحسن
الحسين و علي بن الحسين و محمد بن علي و جعفر بن محمد و موسى بن جعفر و علي بن
موسى و محمد بن علي و علي بن محمد و الحسن بن علي و الخلفاء الطاهدين منهم النجاة القام
بعد فرمود ای داود میگردانی این نوشته شد عرض کردم خدایا و رسول
او و شما بهتر میدانید فرمود و هزار سال پیش از آنکه آدم مخلوق شود

چون نیدر ایدر شد فزید شیطان خورد و بکجا میرد هر کس از مردم بماند
 تراست عداوت و حسد او بیا بیشتر است و کتب مخالفین و مؤلفین است
 ایشان در روایان زیاد و از حد تو تراست بلکه اسم ایشان در کتب
 سما و قیام نیز مکرر ذکر شده از آنجمله در سفر اول توره با نعیان آمد
 و بشما حل شمعینا هینه برخی اوتوا و هضره اوتو و هضره
 از برای ایدل شنید من برای توقوئو مبارک کرد و فرمود
 اوتوا باماد شینم عاسا و سیم پولیدن نیتو لکو کادو
 و سیمانمو با حمد دوازده نفرند و عظیم آمد او را بقوی بزد
 خطاب با برهیم میفرماید که ای برهیم و شان اسمعیل دعا تو را شنید
 و قبول نمود اینست و از مبارک کردم و نفع بسیار بر وجو او مترتب
 نمود و فرزندان او را بسیار کردم با حمد دوازده بزرگ که از او متولد شدند
 و او را عطا کردم بقوی عظیم در کتاب استبصان نقل کرده که جادو و برمنند
 عبد که نصرانی بود در سال غزوه حدیبیه اسلا آورده از خویشان
 مسلمانان شد و کتب سما ویر خوانند و تا و پل آنها را دانسته و حکمت
 فلسفه و طب زیاد حاذق بود با جمعی از تو خود بخدمت حضرت رسالت
 آمد آنحضرت پرسید که هیچ کس در میان شما هست که قس این ساعت
 شناسد جادو و برمنند عرض کرد ما همه می شناسیم و را حکمی بود
 و انا و خطیبی بود سخن پیر و اعظمی بود بصیر و ادیبی بود خیر و در دین
 او را ایستاده رو بجا نباشان کرده و منا جات با خدا میگوید و می
 اللهم رب هذه السبعة الاربعة الارضین المربعة بمحمد و الثلاثة الخ

مع العليين الأربعة سبطين الأربعة السبع سمي الكليم
 الضرع الحسن ذي الرقة ولكل النقب الشفعة والطريقة الصبعة دست
 الانجيل وحفظه الناول على عدد نبياء بني اسرائيل حياة الاضاليل
 نفاة الاطيل الصاق القيل عليهم تقوم الساعة وبهم تنال الشفا
 ولهم من الله فرض الطاعة اللهم لتقني مدكم ولو بعد الاله من عري
 ازان اشعاجكم خوانداستم قس قسما ليس به مكمما لو غاس نقي عمر لم يلق بها
 ساما حته ثلاثة احدا والنقباء النجباء اوصيا اكرم من تحت السماء ذرية فاطمة
 اكرم بها من فتحا يحيى العبا عنهم هم جلا المعلى سينا بن كرم حتى احل للرجا
 بغير فرمود معنى انها زاد الله عرض كردن فرمود ان منم وقد واژه نفر اوصيا
 از شيخ احمد عتبات نقل است که در زمان عبد الملك بن مروان كلى زجانب
 او بر دهن مغرب عامل بود با و نوشت که شنيدام در اندلس شهر قشتالہ
 از مصر كنجبان براسيلمان بنا کرده اند و كجها ميلمان در آنجا است و سكه
 و ديكران خواستند که دست بران يا بندنو افشند عبد الملك امر كرد
 تو اسباب بياد اري سعى كن شايد دست پا به چون با آنجا رفت نوشت
 بعبد الملك كه در ديو او اين شهر نوشته ديد بخط عبري كهتم انوار حجة
 كند بلسان عربي كه از آنجمله است ^{ان} حتى اذا ولدت عدنان صاحبها
 منها ثم كان منها خير مولود وخصه الله بالانبات منبعا الى الخليفة
 منها البض السوا ليقال لاهل الارض قاطبة والاولياء اهل المقادير
 هم الخلفاء اثني عشرة حجج من بعد اوصيا السادة الصبيد حتى تقوم بامر
 قائمهم من السماء اذا ما باسمه فودي والحمد لله اولا واخرا على ما هدانا

و خداوند کور نموده سنیانرا و کور نموده فهم بکم نمی فهم لا یعقلون
 خوشت که مرتب شود این فصل با محتاج امیر المؤمنین و خطبه شقیقه
 آنحضرت تا کور لان نکوبند در ست است حق است خلاف و وصایت
 امیر المؤمنین و لیکن خودش را ضعیف بخلاف آنکه نفرو خوش بیعت
 کرد و آنها را مقصد داشت بجهت رواج دادن پیغمبر و بدکردن این احتیاج
 معلوم میشود رضا آنحضرت و غضب نمودن آنکه نفرو حق آنحضرت را
 و این احتیاج را قاضی میسبک شافعی که از علما است متعصب است و شرح
 دیوان روایت کرده که حضرت امیر رزمقابل جماعه از اصحاب که از آنها
 بودند ابوبکر و عمر و عثمان و طلحه و زبیر فرمود لقد علم الاناس بان سهمی من
 الاسلام یفضل کل سهم احمد النبی اخي و صهر علیه الله صلی الله علیه و آله
 قائد الناس طرا الا الامسا که مرعوب و عجمی و قاتل کل صید و رئیس و جبار
 من الکفار و ضخم و فی القرآن الزمهم و لای و اوجب طاعته فرضا بعزم کما
 هزم من موسى اخوه کذا انا اخوه و ذاک اسمی لئلا افاصی لهم اماما
 و اخبرهم به بعد ما خیم فاما منکم یعاد لخی بسهمی و اسلا و سابقه و دخی
 و بیل ثم و بیل لمن یلقى الا غدا یظلمی و بیل ثم و بیل ثم و بیل لجا حدطا و مرید
 و بیل لکذا شفی شقاها یرید عدا و ت من غیر جری و تنصرح فرموده است
 بمظلوم یو نش و بجهت رفتن ظالمین بر حضرتش اما خطبه شقیقه کسودر
 میان خاصه و عامه نهایت شهرت رسید و بعضی از آن اینست انا و الله
 لقد تقصتها فلان و انه لیعلم ان محلی منها محل القطب الریحی و حدیث
 السبل و لا یرى الا الطیر فندلته و نهان ثوبا و طویبت عنها کما و

در امامت

و طغفت از فتنه چنان که اصوله بیدار آید و اصابه علی طحینه عجمیه بهم رسیده
الکبر و تشبیهها الصغیر و یکدخ فیها مؤثر حق یلقی ربه فرائد از الصبر
علیها فاما اجمی فضیلت و العین قندی و الحلق شیخی را می تراشید نهضت
اذا مضی الاول بسبیلہ فادلی بها الا فلان بعد ثم تمثل بقول الا
شأن ما بوی علی کورها و بوم حیان اخی جابرفنا عجبا بکنا هو استقبلها
في حیوة اذ عقد الاخر بعد فاته لشدة فاشطر الاضربها فصرها و انه في حو
خشبنا يغلف كلمها و محسن مسها و يكثر العشار و الاعتذار منها فضا جها
کراکب الصغیر اذا شفق لها خرم ان اسلس لها تقم فتی النار لعمرو الله بحظ
و شماس و قلوب و اعراض و صبر علی طول المدة و شدة المحنة حتى اذا مضی
لسبیلہ جعلها في جماعة زعم انی احدهم فی الله و للشوی متى اعترض مع الاول
منهم حق صرت اقرن الی هذه النظائر لكن اصففت اذا اصفوا و طرت اذا
طاروا و اقصغا و جل منهم لقصفت قال الاخر لصهر مع هن و هن الی ان قام
ثالث القوم تا فاجا حصیبه من تشبه و معطف و قام معه سوا من یضمون
مال الله خضم الابل بنیة الربیع الی ان انکث علیه قتله و اجهر علیه علمه
و کتب بر بطنه و لیکن چو در ساله مختصر بقصر و معنی حید مطولت لیر
هنا ذکر کفایت است علما میفهمند **فصل سابع**
در ذکر امامت بقیة ائمة علیهم السلام بدانکه بعد از اینکه ثابت و محقق
شد بحمد الله امامت خلافت و افضل امیر المؤمنین و امام المتقین است
الله الغالب علی بن ابی طالب بطریق خمسة مذکور که نصر و فضیلت و
عصمت و معجزه بهمین طریق خمسة ثابت شود امامت بقیة ائمة علیهم السلام

در امامت

۹۵

اما نص که مخصوص تواتر متفق علیه میان اکثر فرق شیعه همه فرق
از حضرت رسالت که بعضی از آن ذکر شد و خصوص تواتر میان فرقه
حقه اثنی عشره از هر امام سابق با امام لاحق و بر همه ائمه بعد از او ثابت است
اما افضلیت میان مؤلف مخالف متفق علیه است فضیلت هر یک از همه
اهل زمان خودشان در این مجلس تمام علما مملکت دامامون جمع کردند و حضرت
جواد با اینکه علی الظاهر نقل بودند از هفتاد هزار مسئله بیان فرمود
که تمام علما مجلس میوه و معجزه مانند و اقرا در حجر کردند و همه مقرر فیصل
انحضرت شدند که انحضرت افضل از تمام اهل زمان و دین میباشد حضرت
مناقم در مجلس هشتم بن عبدالمکک در مجلسی که نمایران از ان ماهر بودند
نه بر پشت سر یکدیگر وصل کرد که تمام معجزه شدند و دانستند که این زوفا
مقدمه در تمام علوم عالیه و مشابه دارند و تمام کتب دین در زمان هر یک
از ائمه صادر مسائل مشکله و مطالب معضله و دقایق و قایع از علما و
فقه و فضلا از هر مذهب جویع با ایشان کردند و مرجع کافه امراء و
رعایا ایشان بودند همه خلفای بنی عباس و بنی امیه ایشان را مستحق مقام خلافت
میدانستند از ایشان در حساب و احتیاط میبوند و همین سبب قتال و جدال
و جرایشان بود و احدی را در این خلافت و امامت طریق عصمت پس و جوبان
ثابت شد بر امام بدلیل عقل و نقل که ذکر شد و هیچ فرقه غیر از اثنی عشره
قابل عصمت نیست برای امامان و عصمت تمام ائمه در آنده کانه ماسکه
الله علیهم ثابت و محقق است پس همه مذاهب باطل است و مذهب اثنی عشره
حقت اما طریق معجزه پس معجزات هر یک از ائمه اثنی عشره سکنا الله علیهم

دکیان شیعه ثابت و محقق است و متواتر است و معجزات هر یک از
 ایشان از هزار متجاوز است حتی کوچک تر برائمه ما که حضرت جوادی
 الله علیه که بیست و پنج سال عمر شریف آنحضرت بود معجزاتش از حد حضرت
 است کتابها بسیار است از مذهب المعاجز و مجادالات و غیر
 اینها که مطر و سحر و مملو است از ذکر معجزات آنها با وجود آنکه از هزار یکی
 نمیبند و معجزات تمام انبیاء از یاد دور و هر یک از ایشان بود و از ایشان
 ظاهر شد علماء اخبار و محدثین ابرار طایفه شیعه جعفریه ^{شیعه} شریع
 در کتب خود هر کس میخواهد جمع کند این رساله بنجامین ذکر احوالی آنها
 ندارد بجهت آنکه اینها از وفهرت معجزاتشان بکتاب می شود
 احواله بکتاب اولست از ذکر کوشش و کوشش و زینت است پس ثابت و محقق
 حقیقت امامت این و آن طبقه علیهم السلام بلکه عرض کنم بالاتفاق
 و الإجماع امامت آنها حقیقت بجهت آنکه اجماعا امامت باید باشد و هک
 و مذاهب بکتاب اطلاق بجهت آنکه نه فرض دارند بر امامت امامان و عصمت
 دارند امامشان و نه معجزه و نه افضلیت نه هاشمیت و نه طایفه نسب الانفا
 از خود ایشان پس مذهب اثنی عشریه حق است اجماعا لامتناع خرق الإجماع
 المركب و جو امامت اثنی عشریه ما بحمد الله ثابت شد و جو و غیبت امام
 دوازدهم نیز ثابت است هم بنص متواتر از پیغمبر بطرق مؤلف و مخالف
 و از همه ائمه اخبار رسلا الله علیه هم باجماع فرقه محقه ناجیه هم باجماع
 تمام امت مسلمه معصوم و حجتی غیر از او و امتناع خلوات از حجت معصوم
 با وجود آنکه جماعه بسیار از ثقات اصحاب بدیدار و شهادت شخص

در امامت

۹۷

و قیام ایشان

آنحضرت را کردند و ایام کودکی که بالغت بجد تو اترچناچه کتب اخبار
شاهد است و آنحضرت را در زمان غیبت صغری و کلاً رفیع الشان بودند
و معروف با اسم ایشان و لعبا نشان و نسبهایشان و وطنهایشان مثل
عثمان بن سعید العمری و یسیر و کو از شر ابو جعفر محمد بن عثمان بن سعید
و قاسم بن الحکیم بن روح النوبختی و علی بن السیمر که از جانب آنحضرت و کلاً
خاص بودند و جواب مشکلات مردم میکردند خبر از زمانه الضمیر مردم میدادند
بمعجزه قبل از سوال مردم و معجزات دیگر حضرت و توقیعات حضرت و میرسانند و چون
وفات هر یک میشد آنحضرت خبر میداد و دیگر را ایضا او معاینه کرد و امر به کالشر
مینمود و چون وقت وفات علی بن محمد السیمری که آخر و کلاً آنحضرت است رسید
خبر بموت او داد و تعیین روز وفاتش را نمود و امر فرمود که کسرا وکیل نکند که
غیبت کبری سیدد که این غیبت کبری خداوند امتحان می کند مردم را و بعد از
غیبت کبری نیز جماعه شیعیان بجدتها آنحضرت رسید و میرسند و
توقیعات برای ایشان برین آمد و معجزات بسیار از آنحضرت دیدند و دلیل عقل
و نقل بر امتناع آنحضرت ندارند و در زمان غیبت کبری بلکه آنحضرت در میان مردم
مینماید و بمخاف و بمجامع ایشان توجه میفرماید و بسیار مردم او را می بینند
و نمیشناسند و آنکه در حد آمده که وقتی آنحضرت ظهور می کند بسیار مردم می
مانند و راهبهای یهود و صیبت میباشیم اعتراض میکنند که اما غایب است
متصرف در امامت مثل امام مردم می مانند و جوش چه فایده دارند و جواب ایشان
امامت نظیر نبوت است و بعد از حضرت امور است مانع است و انبیا از امت خود
غایب شدند مثل ابراهیم خلیل و یونس و عیسی و موسی و غیره آنها از قوم

در امامت

۹۱

خود غایب شدند و بپایان از انبیاء بمحض مبعوث شدن غایب شدند و
حضرت خاتم النبیین از ترس قوم و عدا طاعت آنها از مکه مهاجرت نمود و از
قوم خویش بسلام طاعت نصرت ایشان غیبت اختیار کرده پس راجعه جاپرا
ایضا و فایده اش آنست که اگر خدا اما و حجت نصب نکند و ندانسته باشد رابو
حجت بالغه خدای که قلله الحجة الباقیة نیست بپایان عباد میتوانند اعتراض
کنند که چرا بحق در میان ما نصب نکردی که ما را دعوت کنی و هدایت نماید تا در
ضلالت ما ندیم چنانچه امر فرمود لا تخلوا الارض من قائم لله بحجة ظاهرة
مشهورة او خائفا مضموا للکلا بتطويع الله و بپایان و ابی فرمود و لم یجل الله
سبحانه خلقه من بنی مرسل او کتاب منزل او حجة لازمة او حجة قائمة الی غیر ذلک
اذا خیار بین امام غایب مثل افتاب برابرو جوش مفید آن شاخ کل از چه
هست پنهان زچمن از قبضه جود او ست کلشن خوشد اگر چه هست
در این جهان از پرتو او ست عالم روشن و استیلا ایشان از طول عمر آن
حضرت با وجوه خضر الی غیره که همه بآن معترفند و امر ایشان از صانع عمر حضرت
است مبیح و باطل **فصل ششم** در بطلان تمام مذاهب غیر از
مذهب حقه اثنی عشره بدانکه بعد از اینکه بحمد الله ثابت و محقق شد مذ
حقه اثنی عشره بدانکه مذاهب بکری باطلند اما مذاهب شیعه اگر چه بسیار
بحسب عده و لیکن بخلاف جمیع مذاهب منقرض شدند و کسی از ایشان مکرر یا طایفه
ذمیده و اسمعیلیه و شیخیه و صوفیه اماندیده و اسمعیلیه پس بطلان
مذاهب ایشان فاضح است بجهة آنکه زید خویش داعیه بمنظاک نداشت
و بتواتر رسیده که خود شریعت من از اد الجهاد فانی و من از العلم فانی

در امامت

۹۹

این اخوی جعفر بن محمد را که شرط امامت را هاشم بودن و خروج بی بی فاطمه باشد
پس لازمه اشراست که حضرت حسن و حضرت علی الحسین امام ندانند و بر
زمانه از زمان بعد از دنیا احوال از حجت بدانند و هر دو خلاصه و رکن
اما اسمعلیه پس بگویند است هر دو را و قبل از بد شر و ادعای نکرده
امام ترا آنحضرت و نبودن اثری و خبری از غیبتش و تصریح بیبا از حضرت
صادق علیه بر غیبت حضرت حجت بن الحسن و دعای اندیشه مشهور است از آن
حضرت امام شیخیه پس اگر قائل باشند باینکه از برگزاد و ذات یکدات
بجست بیط بلا اسم و رسم یکدات با اسم و رسم این ذات در زمان بنی صو
نیه است و در زمان امام بصورت امام است در زمان رکن رابع بصورت
رکن رابع است و بابت صورت آنرا در نماز منطوق نشاء و خطاب باز که
در آیه نصدایا که نستعین الله امشیه و خدا برای این ذات است که بر
صورت پیغمبر امام و رکن رابع پس اینها مشرکند و اگر منکر عدل باشند یا
قائل بنبوت نوعی باشند یا قائل بمقام محو فلیان باشند پس که فرمود
اگر قائل باینکه ائمه علیهم السلام از رابع هستند پس غالی هستند اگر قائل بحد
حقه هستند و رکن رابع را چه بگویند بدانند که در فروع دین تقلید او را
میکند پس شیعه هستند و ناجی میباشد اگر علماء ما را است و لعن نکند
والا از اینجهت بجهت میروند و در دین حکم بکفر ایشان هم از اینجهت
شود اما صوفیه پس اگر قائل بوحده و جو یا اتحاد و علم و نباشند یا
قائل باشند باینکه اعمال بظاهر و معنی و عده تصفیه قلب است یا بن

در امامت

۱۴۵

بنیابت خاصه از برای مرشدشان باشند و حرام خدا را حلال و ابدیت
 مرشدانند و انبیاء و ائمه را مثل خود نگاه دارند که ایشان از ویاضد
 یک مقدار سینه و ماهم اگر باضد یکشیم میشود پس ایشان کافر و نجسند
 اگر مرشدان بجهت با خدای عالم بداندند تقلید او را میکنند پس آنها مشبه
 هستند اگر سب علما اصول را نکنند الا فاسقند و اما اخبار و بین پس آنها
 مشبه هستند پس اگر سب علما اصول نکنند تقلید هم بکنند باقی هستند
 بجهت آنکه اخباری که اصول نباشند داریم تمام آنها اصول هستند چنانچه یسر
 امامان سنی و جماعت پس تمام ائمه ایشان بکمال بجهت آنکه دلیل
 و مستحق ندارند و راه سنی هم ندارند بلکه راه ندارند بحمد الله و مشایخ
 تمام اهل قبل و میرا مباحثند اما نبودن دلیل و راه از ایشان و نیز که عهد دلیل
 ایشان اجماع است بجهت آنکه اجماع امت است که اما بعد از پیغمبر ما اما یکی است
 یا علی یا عقیل و از این سبب بیرون نیست چون بیعت بر آنکه کردند علی و عقیل و او
 مناره نکردند بلکه تسلیم کردند و بیعت نمودند مناره نکردن ایشان یا
 عجز بود یا رضا و اولی که احتمال ندارد و زیرا که علی یا عقیل شیخاعت و حسب دفع بود
 پس معلوم شد که راضی بودند و جوابش آنست که ما موبو علی عیبر کردن و
 الاقدار داشت در صفا و ابدا چنانچه از احتجاجات و خطبش معلوم میشود
 پس اجماع بنور وجود کل از همه اولی ایشان اینست که شماها متفقید که
 از دنیا رفت و جانشین و خلیفه نداشت پس آیات و اخبار شما که ذکر
 شد از شما فیض اجماع شما است پس اجماع باطل یا این اخبار مکرر یکویم

از کتابت نمی کند بلکه علم میخواند کسی نبود بگوید مسئله آنها از این اجماع
 در هر علم حاصل می کنی و از این اخبار و کثرت متواتره قطعی منطقی حاصل می کنی
 و اجوبه اجماع با ادله واهی دیگرستیان و جواب آنها همه را در یک مفسله
 مثل شمع الیقین و حدیقه الشیعه و کوه مراد معرضت و اعراض و زبانه
 اجل از ذکر آنها و حال آنکه بزوکان دین نوشته اند و این رساله مختصر است
 ذکرش بطویل بل لا طایل است اجمال آنکه بحمد الله ابدار و ندادا قاضی
 ایشان پس بعد از این و براه بود نشان اظهار من الشمس است اما ابو بکر
 اولاً آنکه محققاً چهل سال پیش است و کما بود و هیچ کس معصوم نیست بلکه
 معقول العد است عمل شک نیست که استصحابی بفرستادیم چند روزی از
 روی طمع دنیا اظهار اسلام کرد بعد برکت از همان ده ان پیغمبر و در
 تکیه العقبه بکفر خوش و ثانیاً آنکه ثابت و محقق است بانفاق و اخبار
 متواتره خود مستینها که ظلم و غضب حق ابرامو منین کرد مکرر بگویند ظلم
 و افضل اهل بیت و غضب حق آنحضرت منافی عدالت نیست و ثالثاً مخالف
 پیغمبر است بجهت تخلفش از جیش اسامه مکرر بگویند مخالفت پیغمبر با
 عدالت میا زد و رابعاً امر کردن بعنف جبر آوردن امر را بر اخذ بیعت
 و سوادین خانه نبوت و رسالت آنها هم منافی عدالت نیست و خامساً
 انقال و خمس که بنصر قرآن و اجماع اهل اسلام مخصوصاً با اهل بیت از ایشان
 منع کرد و سادساً اسم خود را خلیفه گذاشت و حال آنکه همه اقرا و دلوند که
 پیغمبر خلیفه نصب نکرد و سابعاً فله و عواله و اگر پیغمبر بفاطمه در حیات
 خودش با و بجای بود از او بجهت گرفت و ثامناً اینکه شما در قایم و حسین

که این



که این طهر شهادت بر طهارت و عصمت آنها میبدهد ام ایمن و اسماء
 بنت عمیس را که پیغمبر بشارت بهشت داده بآنها رد کرد و نسبت کند بآنها
 داد و تقاضا حجت محمداً از زبان پیغمبر جعل کرد که ما اینها اوست پیغمبر و
 عاشر اگر بچتن از جهاد مکرر او قسم دروغ خورد و گفتن اقیلو و حزن
 زدن پیش از سلام و کشتن مالک بن نویره و جماعت بسیاری از بنی حنیفه و ک
 آنکه همه اسلا داشتند نماز میکردند و روزه میکردند و خمس و زکوة میدادند
 و فروع زنهایشان و غارت اموالشان و اسیر کردن اولادشان را مباح
 داشت تا اینکه ابداعلم با حکما خدا نداشت و قبایح انشیخ مرکب از شر شیطا
 ویرید و خرد بسیار است غرض کفر اوست بهین قدر کفایت است اما بیشتر
 بنا بر آنچه دو شمع الیقین و ابن اثیر و بعضی دیگر از اهل تاریخ از غامه و
 خاصه نوشته اند که خویش اسمش عبد اللات بود قبل از اسلام و کار
 روغن مالی بر میان بود و سجدت میکرد و زیاده روغن را بخود میمالید که تمام
 بدش میاشد بود و متعفن و چون مدت ها خدمت آنها کرده بود و کهنه شده
 بود در خدمت او را عیاق نامید یعنی کهنه غلام آنها و چون اسلا آورد پیغمبر
 او را عبد الله نام کرد و گاهی خیاطی میکرد و نام مادرش سلمی و نه بود از
 اهل مکه از قبایل عربی مییست بقریش نداشت چنانچه پیش از آنکه
 و نه قوسی نیز اکریدش اسمش عامر بود و مکتب در بهو بود شهرت بلواطه
 کرد او را بر زن کردن این جذعان برای او و وقت یکدو هم معین کرد تا آنچه ته
 نفرینها و قابلهایمانند ظرفها و قابلهای را پاک میکرد و مکتبی با بی قنانه خواند
 محبت یعنی کاسه لبس است و شغلش این بود که روزها به پیش نام خانه

در امامت

۱۰۳

این جذعان اگر میگرد که هر یک بیایند بمائے شب بیدار بود و بپوشیدن و باران
همه آنها میگرد گاسته روغن داشتند که بپوشیدند و روشن شود و غبار از آن
پنهانان آمدند و او را برون کردند و رفت بصرای شریک است سعید نام و مرجه
خانه شریکش بود میدیدد لیکن یکم و خود بدیدد و پیشتر نوشت بدیدد
خلیفه نمودند و خانه آنکه نه علمی و نه دینی نه فضل و نه حب و نه نوشت بجهت
گرفتیم نوشت جوابش منکه از تو بزرگتر پس من اولی هستم از تو اما عمر بر
تمام آنچه در اول گفته شد بدانم هست باز باده و آنها هم سبک است
چند چیز مشهور که قابل انکار نیست که میشود منع دوازده کاغذ با امر پیغمبر
و گفتن دعوا الرجل انه لبهر مکرانکه بگوئیم مخالف حاتم النبیین و شکسته
دلها و کثر و نسبت به اذن پیغمبر متافا با عدالت ندارد و منصبی بیکر بخلاف
و کثر تخلف کنندگان از بیعتش و معاضه کردن با پیغمبر و متعه حلال و
حرام کردن و متعج و اجبار کردن و عقاب نمودن فاعلش او تکفیر
نماز واجب نمودن که دینی هو و نص است و وجوب ترک یسیم الله الرحمن الرحیم
از حد سوره در نماز و وجوب تشهد اول و تغییر دادن مقام ابراهیم از وضع
پیغمبر و نماز مستحبی با جماعت خواندن که تراویح باشد و مخالف با کتب و اوان
عدا افروان و جهل او با حکم خدا بگوید که تیم بدلا از غسل با برهنه شدن
برهنه بجا که مال بد حکم کرد هر کس مهر دخترش را بد ترازم مرسته کنند
داخل بیت المال میکنم زنی بایه قطار و الا مش کرد خود را قرار کرد گفت
کل الناس افقه من عمره المحدثات من عمره المحدثات لفظا بارامعینش
میگفت اگر ندانم معنی آنرا چه شود بک نهی از منکری نمود و ضعیفه صاحب خانه

در امامت

۱۰۴

با و ابراد کرد که تو بیج منکود را بنی از منکون بجا آوردی شمر برایش عمل
شد و گفت در حکم بقتل بی پروا بود حکم بقتل زن حامله کرد و حال آنکه مسلمان
طفلی در شکم نبیکناه است اینقدر بی فهم بود که طفلی با و ابراد کرد و قتی که
گفت از وقتی که بچه یوم تا حال خیری ندید طفلی گفت با و کدام خیر بالا ترا از
پیغمبر که مودید بدین خداد و نود او بقتل بود نیاد در نرفش عزیز بود ^ص
جلیف و بجا بود ناودان خانه عثمان را که پیغمبر در مسجد کداده بود و
گفت کرد بر کسی که بکند او را کند و بنویست پیغمبر شک است پیغمبر تنها
بگرفت و شرک او داد در وقتیکه دختر او حفصه را طلاق داد و نرفت از رو
عظمت سبب پرسد پیغمبر اما غضب جبین مین مبارک کن ظاهر کرد بدو
و مودود شوار من بخدا قسم بدستیکه قلبی هر این بر کند و زبان تو بجز
استبدستی که در تو هر این نیست و در استبدستی که تو هر این کراه
و کراه کنند بدانکه تو از قوم عند کنند و مکر کنند یعنی منافق آگاه نابش
بخدا قسم اگر نبود امر خدا که تالیف قلوب کنم هر این ظاهر میکردم از بر
مردم امر شما را اینها را شوار من که تو را نه بلیم و الله مؤمن میباشد
لحد تا اینکه بود باشد پیغمبر خدا دوست و ستر لبو آنها از بدش و مادرش و اولاد
و ما الشر عرض کرد بخدا قسم تو دوست تری و من از خود من خداوند دار
کرد اینایه را و ما یومین اکثر هم یا بلو الا و هم مشرکون ظاهر آیه انکه بنی ناز
ایمان بخدا دارد ولیکن در باطن مشرکند قضیه شور که اجمع قبایح است
اما کتاب آن آنچه حنبلی در کتاب نهایه الطالب و دیگران نوشته اند در
دنبان یک طریق است مشعر است که اشرا ابو حفص پیش از اسلام

در اقامت

۱۰۵

بش پرست بود کارش الاغ فروش بود و خطاب پدرش بود دستش را
 بدزد بر بکند و بکیزه دزد بد بود و بعد از دست بریدن با پدرش عمر هیزم
 کشته میگردند و بسیار بیای بودند و عمر و منبر یاد صدا دارا از او سوا شد و
 نکرد و الفیور از منبر بایان آمد و گفت فلان عمل کرده ام و فن و صواب آورد
 صحیح بخاری احیاء علو ذکر کرده که ضحاک فادر عمر کبیر حبشه از هاشم بن عبد
 المنان و فضل بن هاشم با او زنا کرد بعد از آن عبد العزی بن رباح زنا کرد
 حامله شد بجد عمر بن قیل بعد فرخت او را هاشم بن عبد المنان به شتاب بن مغیر
 او از برای انگیز زهر جامه چرمی مقلی در دست کرد از بیک از نافرست شحرار
 نداشت لهند هاشم در خزینه اش را قفل کرد و او را عقب شتر هاشم نهاد
 بنیل پدرش با و میل کرد و بد و صند و چه قفل است چاره با بست کرد چاه
 را در این یافتند ماله هر دو دشته نخ درخت بکمر و خورایا و بزد
 چنین کرد که با و بکشد زهر جامه را بنیل کشید اسبابش را در صند و چه
 مادرش گذاشت حامله شد از او خطاب بعمل آمد چون بجد بلوغ رسید خطاب
 هم میل کرد با مادرش که جد اش هم هست با او متعارف کرد و با او یکدختری بعمل
 آمد چون بزرگ شد آن دختر خطاب را و را خطبه کرد و عقد بست و بختنا آورد
 او را اینملا زاده عمر بن الخطاب خلیفه دوم بعمل آمد که حلال زاده هفت
 است خطاب پدرش هست جده هم هست خالویش هم میباشد مادرش
 ختمه هم مادر هم خواهر هم عمه و جوهت اسلامش تدبیری بود که با او
 جهل کرده بودند بجبهت قتل پیغمبر و از دگر خدعه و مکر اسلام را زود بود
 چنانچه از بعضی امه مرویست با بجبهت طمع ملک دولت چنانچه از غیر

در اقامت

۱۰۶

احمد اسحق قیّم معلوم میشود اما خلیفہ سید عثمان بن عفّان بن شیخ
 هم در بیای از فضایل شیخین شریک میباشد رکفر اعلیٰ و غضب
 خلاف کبر و بغض و عداوت آنحضرت و نفاق و ارتداد از اسلام بنص
 قرآن و حد و اکتناستن فدک بر زبان و تخلف از جیش اسامه و قرار از
 زحف و عدا شیخاعت و بهر هکذا دیگر مضاف است از و برادر بزرگش حکم بن العلاء
 و پسرش مروان که زانده پیغمبر بود ایشانرا بزرگوارند و انواع مهر با کرد
 و از غنائم روز اول صد هزار دینار بر زبان داد و او را و برخی کورانیستند
 میان قمر مطهر و منبر منور جایش داد و روز دیگر بید ش حکم صد هزار دینار
 داد و فساد و ظالمین مثل ولید بن عقبه ملعون که متصل شراب خود و
 سعید غاصر که مشهور بفسق و فجور بود و لایه مسلمانها گردانید حال آنکه
 خدا در و آیه فسق آنها را تصریح فرموده و عبد الله بن ابی سرح را و الی مصر گردانید
 و چون مرد بفرماند آمد او را عزل کرد و محمد ابی بکر را و الی کرد و خفیه نوشت
 عبد الله بن ابی سرح که محمد ابی بکر با کشتا که شاکل بود بکش و خود و الی
 هکذا و ابو ذر را از مدینه طبعه خراج کرد بشا فرستاد و از شام او را طلبید
 بجانب بزنه فرستاد و در آنجا او را حبس کرد تا از دنیا رحلت کرد که نه الحقیقه
 آنمظلوم را شهید کرد و عمار را به تقصیر اینفلد زد که بنا خوشی فتق گرفتار
 شد و بهوش شد که چنانما درش فوت شد امر با خواجتر کرد و دشنام
 داد و عبد الله بن مسعود که از اعظم صحابه بری و وظیفه شریک از بیت المال
 قطع کرد و در مرتبه او را زد و یک مرتبه بجهت آنکه چرا بر جنازه ابو ذر نماز کرد
 و یک مرتبه بجهت آنکه قراش را طلبید که آنرا تخریف کند و مقابل کند و او را داد

در امامت

۱۰۷

انقدر اودا زد که دواستخوان پاشید و او را شکست و سه روز زنده بود بعد
 ارسته و زو حلت کرد و کعب بن عقیله و قالکناشتر و غیره از ایشان از صحنه
 کبار راند و خراج نمود و بکوه و بصره و ایندچنانچه در کتب تواریخ
 مخطو است و خمس و اموال بیت المال و مسلمانان را با قریب و خویشا خود
 زیاده از حد میداد و چهار صد هزار دینار یک تیر میزد و از او و چهار صد
 هزار دینار و بدادها خود و از او و مال عظیمی از بصره آوردند تا آنها را
 باهل و اولاد خود دادند و بیای آوردند و از آنجا در شهر حکم داد و
 دختر پیغمبر را اینقدر زد که مرگید و پیغمبر پنج مرتبه او را شکست کرد و پیغمبر را
 از بیت کرد و وقتیکه ابوسلمه شوهر ام السله و خنسن حذافه شوهر
 حفصه فوت شدند و پیغمبر ام السله حفصه را گرفت طلحه و عثمان کشتند
 پیغمبر زنهای طایفه را میگردید و زنهای او را میگردید طلحه گفت من غایب را
 میگردم عثمان گفت نام السله را میگردم پیغمبر شنید سبب غضبنا شد
 زن ششماه و صنع حاتم و امریو میگردید و علف و کبایه صحرایا فرق کرد و برآ
 شران خود و مصیبت اسوانید اصحاب اجاع کردند و برآماجه خوش و حلو
 قتلش و سه روز او را در فریاد انداختند و مردم را از نماز و غسلش منع
 کردند حتی اینکه سه نفر غلامانش او را بعد از سه روز از قبر بیرون
 آوردند مرد مطلع شد تا بوقتر استنکازان کردند و او را در قبر پیچیدند
 دفن کردند و غسل و کفن و تاربخ و فاتح شاعر گفته و شر از پیر عقد
 رسید که زبوحل مشکلات رموز بهر تاریخ قتل فی النورین
 در دلمر عقده است گفت رموز و حب و نسب الشیخ اینست که پدید کش

عقان و او را بر روی و معرکه که بود و دفبند و تقاضی کرد و عثمان را
 نعل می‌کشد غایت و خفصه که شد که پیغمبر را و نعل گفت بجبهه تشبیه
 به بود که باین نام بود و کلی گفت بجبهه تشبیه بر ریش و از اهل خراسان
 یا مصر و آمد گفت بجبهه تشبیه گفتار نو که مو سیاه دارد یا بجبهه اینکه
 گفتار حیوانی که صید کند اول با او مقاربت کند بعد بخورد عثمان هم
 زنده را آوردند که زنده داده بود که او را حد بزند و او را برد با او مقاربت
 کرد بعد حد زد بعضی تشبیه بر بزرگ و پیش از عثمان بن عفان ابن ابی
 العاص بن امیه امت غلام و بود مال عبد الشمس اینکه از مشایخ ایشان
 اما علما و پیشوایان ایشان را از جمله غایت است که احترام مشرا واجب دانند
 و او را ام المؤمنین می‌گویند بعضی عداوت امیر المؤمنین و فاطمه و حسنین
 را بقسمی داشت که بر هر کس واضح است و مسلم میان فقه مسلمانی است
 و اخبار متواتر است که بغض و عداوت آنها بغض و عداوت با پیغمبر و خدا
 و ائمه اطهار پیغمبر بسته که پیغمبر فرمود علی و عیسی بر غیر ملک من می‌هند
 و هر که خواهد و مرد از اهل جهنم ببیند نگاه کند بعلی و عیسی و ابن ابی
 الحدید سیاه عداوت غایت با علی و فاطمه بتفضیل بیان کرده و در حوب
 جمل مقابل او را خدا کرد و حال آنکه پیغمبر فرمود با علی حربی و ستم
 سلم و فرمود سیاه المسلم منق و قتاله که من سل علینا السیف فلکس
 متا و من خرج علی فیه النار و چندین هزار کس از مؤمنین را بکشتن
 داد و چهار صد ستم بر ما شورش برید شد او خوشحال بود و او را
 معاویه خال المؤمنین کشت بعد از اینکه معاویه را که خدایت

در امانت

۱۰۹

و نقل خود بزند کند اهل مدینه بالا میزند مسجد پیغمبر بود که عایشه
 وی اعتراض کرد که ای معویه اینکار بیکه تو میکنی احد از خلفاء ثلاثه نکرد و معا
 بیباختل شد از منبر برآمد پول لببای برای غایت فرستاد و او را طلبید
 بدین خود که شوارالاف شد بدین معویه انهم چاهی مملو از نور
 نموده و درویشا پوشانیده او را از درگاه کزانیند خوش و الاغش
 شیرین فرماشتند در چاه را پوشانید تا خوب بچند شود زیرا که هنوز
 خام بوده از چاه و سکا ایشان معویه خال المؤمنین است و خواهرش
 ام الحکم او جمله اسباب پیغمبر و طعن و لعن او را حرا و احترامش را واجب
 دانست و حال آنکه اعدا عدای المؤمنین است قائل بچنان پیغمبر امام است
 مجتبی است با کسی که پیغمبر عرفی و اعلی حریب زیاد از سپرد ماه
 جنگ کرد و زیاد از وقت هر دگر بکشتن داد و بکند و مقتدر
 شهید کرد که در فهد و تقو مسلمانان بودند و از اصحاب پیغمبر بودند
 مثل عمار و ابن تیمیان و ذوالشهادتین و عیسی و عمر بن حق و خراعی و محمد بن
 ای بکر و مالک اشتر و او پس قرنی و ابن صوحا و نصر ابن ذوات مقدسه که
 امیر المؤمنین ناله کشید که بپایان نمود در شهادت آنها الحقه الیه طلب مرگ خود
 نمود و با این عمار و حنان بعضی صحابا و اباحضرت امیر که نفس پیغمبر است
 و عدالت با او محض کفر و عین نفاق است داشت که نهایت نداد و تا بحد بیکه
 شیطان و درویشا حضرت را نوشت بعمالش که آنها را بکشند و لعن حضرت را
 شایع کرد و بهت و سستی علی مردم مرا می کشد و جاپرها میداد که مردم
 حدیث جعل کنند و مذمت حضرت و شمر بگویند و رهجو آنحضرت و پیغمبر

در امامت امت

۱۱۰

او را لعنت کرد و پدرش را هم لعنت کرد و در وقتیکه او مهاجر شد داشت
 و پدرش مهاجر شد و فرمود لعن الله الفائد و السائق و امثالان پسر من
 مکر نشین که از او و سه کس او به پیمبر چه سید پدر او بود و سید
 پیمبر شکست مادر او و جگر عم پیمبر بکشد او بنا حق و اولاد پیمبر بکشد
 پسر او سر زنند پیمبر ببرد بر چنین قوم تو لعنت کنی شرف باد بیعت
 لعنت حق باد بر این قوم بکشد و از دنیا بیرون رفت در حالی که کار و
 پرست بود و وقت مردن بت برگرفت و شد و مشرک میان جمعی از یهود و
 بن ولید بن مغیره و معاوی بن عمرو و ابوالصباح و ابوسفیان و عذر دینا
 ابوسفیان در آمد و هند فاد رش صاحب علم بود یعنی هزار مرد شجاع بود
 فقره از رو او گذشته اند و بیشتر میل بسبب داشت زیرا که آنها ناخجیر و
 فقره شان کلفت تر و بزرگتر است و اگر فرزندان می آوردند و دامی گشت
 و حیامه جدا شد هم از جمله زنهای زانیه حبیب علم بود اما علی ای شان آنچه
 خطاهای آنها و بدعتها ای شان از حد افروختن آنها سه فقره اند بکفره
 محدثین و بکفره متکلمین و بکفره فقهاء اما محدثین اهل دینند و بزرگوار
 عایشه و انس و ابوهریره است و متکلمین ای شان دو قسمند شاعر و بزرگوار
 ابوالحسن اشعری و معتزله و بزرگوار ای شان و اصیل بن عطاء و فقهاء بزرگ ای شان
 چهار نفرند ابوحنیفه که امام اعظم ای شانست و شافعی که مالک و احمد
 حنبل که اتفاق کرده اند بر اینکه از فتوای این چهار امام بیرون نروند
 و تجاوز نکنند اما محدثین که زبان عاجز از ذکر معاصی و افضای ایشان اما
 ابوالحسن اشعری که رئیس اشاعره است قائلند باینکه از معاصی و افضای ایشان

در امامت

۱۱۱

علم و قدرت و سایر صفات ثبوتیه است و هر یک از این صفات گویند
موجود است قییم غیر از ذات خدا و ذات خدا با این موجود است پس ذات
خدا را به کمال صرف میدانند بذات خود فی حد ذاته مبتدیان و جاهل و غلج
میدانند فضا ی قائل به قدیم هستند اینها قائل هستند باینکه قدیم و
قرآنرا هم قدیم میدانند پس و از ده قدیم قائلند که صفات ثبوتیه و ذات خدا
و قرآن و اگر کسی اعتقاد بغير از این داشته باشد او را واجب القتل میدانند
و افعال عباد را فعل خدا میدانند و عهد الهی صرفت باین اراوه و اختیار
قدت اما معتزله پس ایشان قائلند که خداوند فاعل فعلی نیست تمام افعالا
کار مخلوقست و قضا و قدر و اختیار را الهی را اصلا در افعال دخیل و اثری نیست
اما امام اول و اعظم ایشان ابو حنیفه و لا وضع حدیث را موافق مذهب
خود جایز میدانند پس امت در فضلش آنکه شافعی گفت نظر بکتاب ابو حنیفه
کردم صد سی و هفت در آن خلاف کتاب خدا و سنت رسول بود و همه کفر است
و شافعی و مالک و سفیان و حماد و او ذاعی که هم دین او هستند گفتند در
اسلامش و ترا ابو حنیفه متولد نشد و این حدیث که هم عنان با او است گفت
هیچ فتنه را اسلام بعد از جمال بالا ترا و ای ابو حنیفه نیست این لیلی از او
پرسیدند بید و غنا حال است گفت ای از قوای اوست که پوست مرده را در
پوست سگ بد باغی ناک میشود و نماز را و جایز است و اگر موش مرده
چاه بیفتد بیست لو بکشند اگر دم موش مرده بیفتد تمام آب چاه را بکشند
و اگر مقصود بر از صفتش بغير دهند مالک میشوند اگر کسی بگویند و ابدا شد
زوجش بر او حرام میشود و عقدش منسخ میشود و اگر کسی زنی را بکشد

در امامت

۱۱۲

گفت بعد جوع کرد کافر میشود و اگر در شهر زنی را فضا عقد کرد و زن
در شهر دیگر نباشد و او بیای و دمال غاقد است و طی با مادر و جد و عمه
و سایر محارم جایز است بشرط آنکه با پدر نباشد اگر مردی مادر یا خواهر و
سایر محارم را بجز و مالک بشود و و طیش آن جایز است و لواط با جبر و اگر
جایز است بشرط آنکه با جبر نباشد یا غیر حریر که بچند بر عورت نشود و داخل
کنند و لیکن با رضایت جایز است بجز بچند چیزی بر عورت و اگر کسی بکشد
بی اهن مثل سنگ چوب بر نواز و و کاهان واجب الحمله مثل زنا و قذف اگر چه
کند شک حد ساقط است اگر جماعی رفیق باشند بعضی آنها و زد کنند است
همه را باید برید اگر چهار نفر شهادت بزنند دهند که زانی تصدیق آنها را
کرد حد ساقط است اگر منکر شد و تکذیب آنها نمود حد ساقط است و اگر مسلم
کافر را کشت باید مسلم را بکشد اگر حر عید اکت باید حر را بکشد بحسب
مذهب او اگر کسی شراب و خمر و سایر ذوات با و سر او بشویند بعد از آن دستها
بآن بشوید و پوست سگ مرده را بپوشد بر پوست سگ مرده را
کرده دیگر با بستن تکبیر الاحرار از زبان هند یا تر که بگوید الحمد لله یا محمد
یا تر که بخواند و بجا سوره معنی یک کلمه از قرآن را بپوشد یا بگوید شهادت ما
دو بر کسبر است بگوید کوع کند سر از کوع بلند نکرده سجده و دو سجده بر سر
خشت آدمی کند و بین دو سجده بمقدار دشت شش سر را بر داند و پیش از سلا عدا
با دشمنان تمام است اما اگر نه و با دشمنان باطل است و بشو
است که گفته هر چه امام جعفر صادق علیه السلام گفته را بر عکس آن فرمودم و لیکن
نمیدانم در وقت سجود چشم میکشود یا بزم میکند یا چشم را بر میزند

در اقامت

۱۱۳

و یکم و اکتایم اما اقام دوم شافعی گفته نماز جمعه بعد عقب هر روز
 امامی و ظالمی جایز است و منی پاکست و اگر کسی مستی بفرج خود یا فرج حیوان
 گرفت و وضویش باطلست و اقامت بخارج جایز است و نماز در رکعتی که در سجده
 بجای بخشی بسته باشد نماز باطل است و اگر در ماه رمضان عدا به عذر
 اظهار کند کفاره ندارد و لو اط و وطی طبعه مفید است نیست و اگر در
 دزدی و راه زنی جایز است و نکاح دختر و مادر و عمه و خاله که از زنان
 جایز است بازی شطرنج و رقاص و دین و بی مباح است و دایره زنجیر و
 عبادت و پیش از شروع در بازی و در وقت خواندن از خوش و جمعه
 مستحب است و در نکاح عرب کفو عجم نیست و غیر قرشی کفو قرشی نیست و غیر
 هاشمی کفو هاشمی نیست و نکاح ایشان باطل است و اعتکاف در مساجد
 بی دونه جایز است و جلاد را کاه و تقصیر نیست اما اقام سیم که ملک
 است لغایب سک و خوک پاک میداند و خوردنش را مباح میدانند و
 سوزشان را پاک و حلال میداند اگر از مایعات غیر از آب باشد اگر از
 آب باشد مکروه است خوردنش و وضو ساختن جایز است بسم الله
 در نماز گفتن مکروه است مگر در ماه رمضان و استعاذه بعد از قرائت
 و مالک و شافعی هر دو جایز میدانند تغیر مأمور اما در نماز جهالت
 و اگر کسی قسم خورد در چیزی بخورد گوشت بخورد جایز است و حش نکرده
 و اگر قسم خورد گوشت بخورد در چیزی بخورد جایز نیست و حش قسم کرده
 کفاره نایست بدهد اگر مدت حمل هفت سال یا پنج سال یا چهار سال است
 که اگر کسی سفر رفت بعد از هفت سال زنش بچا آورد مال شوهر او است

و کسی که در حق قاضی زایر دقت خرد بدمت او مت باید بدهد و اگر کسی قاضی
 راضی نبود تا بطوبت و ضویر باطلست او و ابو حنیفه گفته اند سر کبر
 کا و مجمل است و اگر در اثناء اندک در بد تا رخت بپوشد نماز باطل است
 غنا خلاست گفته خدا جسم او در سو خدا تا جنابت نماز صلیح اخوانند
 غایت بیادش آورد اهنه باد ست غایت اشاره کرد که بلند شد
 و نمازها هم اغاده نکرد و گفته والله علی و عثمان و طلحه و زبیر قال انها
 بجهت دوع سفید یعنی بجهت دنیا بود حشره الله مع مشایخه اما امام
 چهارم که احمد بن حنبل باشد لمن بر پند احرار امید اند شاگردش با و را
 کرد چرا احرار است لعن کسی که خدا او را لعن کرده گفت کجا گفت اینجا که فرمود
 فهل عسیتم ان تولیتم ان تقبلوا فی الارض و تقطعوا ارحامکم اولئک
 الذین لعنهم الله کدام قطع هم اعظم از قتل است جواب نداد و گفت متقی
 کیست تا بغض علی نداشته باشد اگر چه اندک باشد فتوی ارباب جو قیل
 مردی که قائل شد بود مخلوق بودن قرآن و حکم خدا و او را پرسیدند
 که چرا مستحق قتل است برای اینکه مرد در جواب بد که شیطان بود در خانه
 این مرد ایستاده است پرسید چرا داخل میشو گفت مرد در اینجا نه
 که قائل است مخلوق قرآن یا وجود او حاجت بمن نیست پس امر د گفت اگر شیطان
 مدبیر فتوی بقتل من میدادی کشید گفت نه گفت پس چرا در خوا
 می شوی بد از کشتن او گذاشتند و گفته افعال عباد فعل خداست گفته هر کس
 کار کند که محمد و علی خیرا بشوند کار فرست کسی که دعا رحمت بر او معویه نکند
 منال و مبتدعت مع بر عمامه تا دست دیگری با آلت و بیازان که بر سر نهاد

در امامت

۱۱۵

جائز است و گفته خدا بصوت جوانی امر کرد صاحب حال زلفها و کاکل او پخته
برالاع سوار هر شب جمعه بام مساجد آید و پشت بام مساجد خرابسته اند
و هر شب جمعه گاه و جوهر نهند بر آخر خدا شیعی یکی از آنها بجوانی را دید خود را
انداخت بقدمها بشو و عرض کرد ای خدای من از تقصیر من بگذر جوان خیال
کرد که با او خیال فسق دارد فریاد کرد مرد جمع شد او را پیش خاکم برد خنا
جمع شد که اینم از زهاد است کمان کرده که این خدا از او گذشتند و همه متفق
بر جوان غسل سر و پا و جویان در وضو نماز و نماز صبح را مستحب میدانند که
آن شتر کفت است که معبود بدعت گذاشت بجهت آنکه وقت چاشت خبر فاش
ایرالمؤمنین آوردند برخواست بشکرانه این مرده شتر کفت نماز کرد و بنی
امیه را امر کرد که احادیث و فضل آن وضع کردند و تخم ببیابا که از برهمنها
عمر و غاص است جایز میدانند و خود میگویند که مستحب تخم بیابان است و لا جو
رفضه کنند ما تخم ببیابا میکنیم و در نماز میت چها تکبیر میگویند خود
معتبرند که سبغیر پنج تکبیر گفت و لا چون و قضیه پنج تکبیر میگویند ما خلا
آنرا میکنیم و همه گفتند مستحب مسطح کردن قبور است و لا چون و قضیه مسطح
کنند ما تنیم میکنیم **فضل یقین** در طهور حضرت عیسی علیه السلام
بدانکه احادیث خروج همگانه از غار و خاصه متواتر است از آنجمله در صحیح
بخاری و مسلم و ابوداود و ترمذی که در تمام این صحاح از ابوهریره
نقل کرده اند که رسول خدا ص فرمود و بحق آنکه او شد که جانم در دست او است که
تو بکاست نازل شود عیسی علیه السلام که خاک غار دل باشد پس عیسی
نضای را بشکند و خود کهارا بکشد جزیره را بر طرف کند یعنی از ایشان

در کیفیت ظهور

علا

بغیر اسلام هیچ قبول نکند چندان عالرا فراوان کند که مالواد هند
قبول نکند پس فرمود چو که خواهد بود در وقتی که نازل شود در میان
شما فرزندانم و امام شما از شما یعنی مهدی و ایضا از این معنی در میان
نفل کرده اند که پیغمبر فرمود اگر از دنیا نماند مگر یکروز البتة حق تعالی او را
زایل کند تا اینکه برانگیزاند و آنروز مرد پرا از اهل بیت من که نام او
نام من باشد پر کند و نیز از عدل چنانچه برنا باشد از ظلم و ایضا در میان
او ابو سعید خدری نقل کرده اند که پیغمبر فرمود مگر از اولاد غلامی
من کشاده پیشکش کنید پس نبی باشد و نیز املو کند از عدل و قسط چنان
مملو شد باشد از ظلم و جور و هفت سال پادشاهی کند و ایضا در میان
از علی هلال نقل کرده اند از پدرش که گفت در مرض موت پیغمبر رفتم نزد
و فاطمه و فرزندان حضرت نشستند و گریه کردند پیغمبر فرمود ایچیبیه من
گریه میکنی عرض کرد میترسم بعد از شما امت تمام را صایع گذارند و غایت حرمت
من نکند و فرمود ایچیبیه من مگر نمیدانم که خداوند مطلع شد بر این پس بر گردید
ترا و او را مبعوث نمود پس ببرد بکر مطلع شد و برگردید شوهر ترا و وحی نمود
بمن که من ترا با و عقد کردم ایفا طهر خدا عطا کرد ما هفت خصلت را
که با من قبل از زمان داده و با حد بعد از ما هم نخواهد داد منم خاتم پیغمبران
و کرامی ترین ایشان و در نزد خدا و محبوب ترین خلق پسو خدا و من پدید آورم و
من بهترین اوصیاست و محبوب ترین ایشانست پسو خدا و او این عم پدید شود
تو امست و شهید ما بهترین شهید است و محبوب ترین ایشانست پسو خدا و آن عم پدید تو
و شوهر تو است و آن است آنکه دو بال خدا با و داده است که در بهشت

در کیفیت طهور

۱۱۷

میکند بلامانکه هر جا که بخواید و او سپردم بدو تو و برادر شوهر تو است
و انما است و سبط این امت و آنها و فرزند تو میباشد حسن و حسین
و ایشان بهترین جوانان باشند بدو ایشان ای فاطمه بحق آن خداوند که مرا
فرستاده بهتر است از ایشان و از این دو فرزند بهم خواهد رسید ملک این امت
و ظاهر خواهد شد و وقتی که دنیا پر از هر چه مرجع باشد فتنها ظاهر گردد
و راهها بسته شود و غارتها و دزدیها و بعضی بعضی فری و هم کند بر
کودکی و نه کودکی بچشم پیر این خدا برانگیزانند و اوقات از فرزندان
من کسرا که فتح کند قلعهها ضلالت افولها نیکی عاقل از حق نباشند قبا
نما بدو بدین خدا و آخر الزمان چنانچه من قیام نمود و بپوشد زمین از عدل
چنانچه بر از جو نباشد ای فاطمه اند و هناك و محزون بنات که خدا تعالی رحیم
و مهربان است بر تو از من یسب فرائی که نزد من داری و محبتی که از مودر
دل من است و خدا ترا ترویج کرد بکسی که حبیبش از همه بیشتر و نصیب
از همه کریمتر است و وحیم ترین مردم است بر عیبت عاقل ترین مردم است و در
قیمت با سوبه و بالا ترین مردم است با حکا خدا و من از خدا سوال کردم که
تو اول کسی باشی از اهل بیت من که بمن ملحق شوی **فصل ششم**
در ذکر کسانی که بحضور مبارک حضرت حجت رسیدند و آنها بسیارند
و ابن بابویه از محمد بن عبد الله کوفی نقل کرده که او احضار نمود عتبات
بحضور مبارک رسیدند و معجزات آنحضرت را دیدند از و کلا و غیره کلا
و ایشان قریب هفتاد نفر میشوند عثمان بن سعید عمری و پسرش محمد و
بلال و عطاء و غاصی از کوفه و از اهواز محمد ابراهیم بن مهزیار و او قم

در کیفیت طهارت

۱۱۸

احمد اسحق و از همدان محمد بن صالح و از اهل دیستای و محمد بن عبد الله
اسکندر از اهل آذربایجان قاسم بن عاص و از نیشابور محمد شاذان و شبلی
همه از وکلا بودند و از غیر وکلاء ابی القاسم بن ابی جالس و ابو عبد الله
کندی و ابو عبد الله جبک و هرون فرزند وینلی و ابو القاسم بن ابی دوسر
و ابو عبد الله بن فروخ و مسر و طباطبای از ادکره امام علی النقی و احمد بن
حسن و برادرش محمد و اسحق کاتب و حسن بن حسین و حسن بن علی
و از همدان محمد بن کثیر و حبیف بن همدان و محمد هرون بن عمران و از بند
حسن هرون و احمد بن برادر او و ابو الحسن و از اصفهان ابن بادشاه
و از صیمر زیدان و از قم حسن بن نصر و محمد بن علی محمد و اسحق و پدرش
حسن بن یعقوب و از اهل دیستای قاسم بن موسی و شیروان و محمد بن هرون و حسن
سنکریزه و علی بن محمد و محمد بن یعقوب کلینی و ابو جعفر رفوگر و از قزوین
مردابی و علی بن احمد و از فارس دوسر و از شهر زوراء و شیر خالو و از
فارس مجروح و از مرو و حسن هزار و حسن طال و رقصه سفید و ابو ثابت
و از نیشابور محمد شعیب ابی صالح و از یزد فضل بن یزد و حسن شیراز
جعفری و ابن ابی و شمس طای از بصره و حسن مولود بن و صاحب مال بک
و ابورجا از یقطین و محمد و جناد و از اهواز حصین و لیکر و از ابن خیر حید
نفر از ادکره از وکلاء یکی قاسم بن الحسن بن دوح النوبختی و علی بن
محمد التیمری و از غیر وکلاء ابو الادیان قاصد حضرت امام حسن عسکری
و عقیل غلام حضرت و حلیه خاتون عمه حضرت و غیر اینها بسیارند و در
کتب معجزات زیاده از هفتاد نفر میشود و خبرها که این همدان جماعت مختلف

در کیفیت طهارت

۱۱۹

نفل کنند البتہ متواتر بمعنی میشود و از عبد الله بن فضل روایت کرده
است که حضرت صادق فرمود که صاحب این امر را غیبتی است که هر سست
ایمانه شک کند گفتیم چرا حضرت فرمود ما را و حضرت نداده اند که علت آنرا
بیان کنیم گفتیم چه حکمت در غیبت آنحضرت خواهد بود فرمود همان حکمت
که در غیبت پیغمبرین سابق و اوصیای ایشان بوده است و آن حکمت معلوم
نمیشود مگر بعد از ظهور آنحضرت چنانچه حضرت خضر بیان نکرد حکمت
سوزا خ کردن کشت و کشتن پیر و ساختن دیوار و امکردن و جدا شدن
از یکدیگر و پسر فضیل این امر است از امور غریبه و سرشت از اسرار خدا و
غیبت از غیب و چون انستیم که خداوند عالم حکیم است باید تصدیق کنیم
که افعال او منوط بحکمت است هر چند و جبر و یا معلوم نباشد و کلین
روایت کرده که اسحاق بن یعقوب عریضه نوشت خدمت حضرت حجت و محمد
عثمان داد که خدمت حضرت رسانند و سوال نمود بود از علت غیبت و از آنکه
از او چه نفع بر مردم میرسد و حال غیبت حضرت در جواب نوشت اما علت غیبت
خدا میفرماید لا تسألوا عن اشیاء ان تبدلکم تسو که بدست که بنور احدی
از پدیدان من مکرانکه در کردن آن واقع شد از خلفاء جو بیعتی و من است
بیعت کسی از خلفاء جو میکردیم واقع شود اما انتفاع مردم از من در غیبت باشد
انتفاع مردم از آفتاب زیرا بر ملکستیکه من باعث امان اهل زمینم از خدا
ایم چنانچه ستارها امان اهل آسمانند پس سوال نکنید از چیزی که نفع
بر شما ندارد و مکتب نیستید بدانستن امری که تکلیف افستن آن ندارد
و دعا کنید بتجلیل فرج ما که فرج شما در است و سلام خدا بر تو و

بر کسی که تابع هدایت و احادیث و این ثابت است که بایست
 انسان سکوت کند و ملازم خانه نباشد و غاء قرع کند و در زمان
 غیبت مکلّفند بر جوع کردن بنو ابا ن عام که او بان حادث که غیبه
 نباشند عادی نباشند و نیز دار و مطیع خدا و مخالف کند نفس و هوا
 که ایشان تحت خدا بند بر خلق و ائمه تحت خدا هستند بر ایشان
طهر در کیفیت طهوس حضرت مفضل بن عمر گفت از حضرت
 صادق سوال کردم وقت معجزه بر او طهوس اقام منظر هست فرمود حقیقا ابا
 عمده از تعیین وقت برای طهوس و آیات که در قرآن در امر قیامت
 همه در بای قیام آنحضرت است و کسی که بر او طهوس وقت معین کند خود را عدم
 غیب با خدا شریک کرده و دعوی اطلاق بر او خدا نموده عرض کرد بدو طهوس
 چگونه است فرمود بی خبر ظاهر کرد و تا مشربند شود و امرش ظاهر گردد
 و از آسمان منادی بآسم کینک او ندا خواهد نمود تا آنکه حجت بر خلق تمام
 شود پس خدا او را بر همه دنیا غالب کند و اند چنانچه فرمود لظهور علی
 الدین کلّه و فرمود و یكون الدین کلّه الله همه دنیا بیک حق برگردد و از احدی
 غیر اسلام و دین حق قبول نکند چنانچه و من ینفع غیر الاسلام ینافل ینقیل
 من عرض کرد و ایام غیبت تا که تکلم میکنند فرمود یا ملائکه و مؤمنان از چیز
 و امر و نهی و بر و نهی آید بگو معتمدان و فاسقان که شیعیان را بر شما
 فرمود و الله ای مفضل گویایم آنحضرت را که داخل شود و بر درسو خدا
 در بردارد و عیال مزدک بر سر دارد و در پایش و نعل بر سر دارد و در دست
 عصا آنحضرت و بزی چند در پیش افکند و باین هیئت بیاید و در خانه

در کیفیت ظهور

۱۲۱

تنها در رفیق چون شب شود جبرئیل و میکائیل با صفوف از ملائکه بر او
 نازل شوند پس جبرئیل عرض نماید و میگوید ای آقای من سخن تو قبول و
 امر تو جاری نماید باشد پس حضرت دست بر صورت مبارک میکشد و میگوید
 حمد می کنم خدا بفرما که وعده ما را راست گرد و بهشت را بپای میراث داد پس با^{است}
 میان رکن حجر الاسود و مقام بصدای بلند آنگاه که ای گروه بزرگواران
 و مخصوصان من و انبیا و ائمه حق تعالی ایشانرا برای من ذخیره کرده است بیشتر
 از ظاهر شدن من بپایند پس بمن پس حقیقتا صدک حضرت را بوسایا بپایند
 در هر جای عالم که باشند از مشرق و مغرب عالم پس بشنوند همه آواز آن
 حضرت را و تمامار و با آنحضرت آرند بیک چشم طبرزدن مجتهد و او میرسانند پس عمو
 از نور بلند شود از زمین بسوی آسمان که بر روی زمین هر مؤمنی باشد
 بان نور و شگفتی آید در میان خانه ها بتابد و لیکن ظهور آنحضرت را ندانند
 پس چون صبح شود سبحد سیزده نفر بطی الارض از اطراف عالم حید
 آنحضرت حاضر شوند همه در خدمت ایشان ایستاده اند پس پشت بیکدیگر دهند و
 دست خود را بکشاید مانند دست موسی نورانی باشد که عالم را روشن
 کند پس فرماید هر کس با این دست بیعت کند چنانست که با خدا بیعت
 نموده پس ائمه که این دست را بپوشد بیعت نماید جبرائیل است پس
 سایر ملائکه پس بمجباء جن بیعت کنند پس سبحد سیزده نفر نقباء
 بیعت کنند آنگاه مردی که فریاد برآوردند که کیست این مرد و کیاست این بیعت
 که با او بیعت میکنند پس بعضی گویند این صاحب کوفته ها است
 گویند اصحابش را می شناسید گویند نه مگر چپا نفر که از اهل مدینه

در کیفیت ظهور

۱۳۲

میباشند و این بیعت در اول طلوع آفتاب واقع می شود پس چون
قرص آفتاب بلند شود از نزد قرص آفتاب صدای بآواز بلندند که اهل
آسمان ها و زمین ها بشنوند که ابکروه خلافت ابنت محمد آل محمد و بنا
و کینت جدش اوزا با و کند و نسبت او را بیدش امام حسن عسکری
و بشمارد آباء گرامش را تا امام حسین را و بیعت کند تا هدايت يابيد
و مخالفت او را نکند که گمراه می شود پس تمام آنکسانیکه بیعت کرده اندی
گویند که شنیدیم و اطاعت نمودیم و هیچ حیا کوشی نمی ماند مگر آنکه انصد
میشود و همه از شهرها و صحراها و دریاها متوجه می شود و در وقت غروب
آفتاب از مغرب آفتاب شیطان ندا کند که ای مردم پروردگار شما در وادایان
ظاهر شده و او عثمان بن عفیف است از اولاد یزید بن معاویه با او بیعت نمایند تا
هدایت یابید مخالفت او نکند که گمراه می شود پس آنکسانیکه بیعت بلحضرت
کردند از ملائکه و نقباء می دانند که او شیطان است می گویند شنید و قبول
نکردیم پس هر صاحب شکی و کافری منافقین و کفار و از راه بیرون می رود پس
تمام آن روز حضرت پشت بخانه کعبه داده و میفرماید هر که خواهد نظر کند بآدم
و شیت و نوح و سام و ابرهیم و اسمعیل و موسی و یوشع و عیسی و سمعون و محمد
و علی و فاطمه و حسن و حسین و ائمه از ذریه حسین علیهم السلام پس نظر کند
بمن که علم و کمال آنها در هستی آنچه خواهد از من سؤال کند که علم همه در نزد
مست آنچه آنها خبر ندادند بجهت نبودن مصلحتی هر از من خبر میدهم و هر که
کتاب آسمان و صحف پیغمبران را میخواند از من بشنود پس شروع کند و بخواند صحف
آدم و شیت و نوح و ابرهیم و موسی و یوشع و عیسی و یزید و او که

در کیفیت ظهور

۱۲۳۳

اگر آنها میبویند میگویند والله اینست کتابهای آنها بنحویکه نازل شده
 پس بخواند قرآنرا بنحویکه نازل شد پس در اینحال شخصی باید که در پیش تعقیب
 بر کشته پس بگوید ایستد منم بشیر امر کرده ملکی از ملائکه که بیایم بخدمت
 شما و عرض کنم و بشارت دهیم شما را بهلاکت سفیاء و لشکرش پس حضرت فرمود
 قصه خود و برادر ترا بگویند که من و برادر در لشکر سفیاء بودیم و خراب
 کردیم دنیا را و از مشوقا بجلاد و کوفه را خراب کردیم و منبرها را شکستیم
 و استرها را در میان مسجد ^{نقل} سر کن انداختند پس بر و ن آمدیم و بگویم لشکر
 ما سیصد هزار کس بود و متوجه شدیم که کعبه را خراب کنیم و اهل آنرا بقتل رسانیم
 چون بصرای پیدا رسیدیم آخر شبندائی از آسمان بلند شد که ای پسران هلاک
 کردن اینکروه ستمکاران را پس زمین شکافته شد تا لشکر با اسبها و
 اموال فرو رفت و کس بر زمین نداشت بجز از من و برادر و ما کایکی نماند
 آمد و دوها ما را زانو کرد اند پس برادر گفت نذر بروی تو سفیاء را در مشق
 و از خیر بد و برترسان بظاهر شد بخت خدا و خیره بهلاکت لشکرش و ما از
 گفتای بشیر بروی نزد محمد آل محمد توبه کن و بشارت ده بهلاکت سفیاء پس
 حضرت دست مبارک برد و بشیر مالد که بحالت اقل بر کرد پس فوراً بیعت
 کند نا حضرت و در خدمت آنحضرت بمانند مفضل عرض کرد که ایستد من آبا
 ملائکه واجبه بر مرده ظاهر شوند و صحبت میدارند فرمود بلی ای مفضل
 و انکروه نا حضرت میباشند با مرده گفت و شنود دارند و عداوت با ایشان
 و شمشیر از نفر خواهند بود و شمشیر از آفاق میباشند خدا با این لشکر
 ظفر خواهد داد پس اهل مکه را موعظه نماید و بگوید دعوت فرماید

در کیفیت ظهور

۱۳۳

اطاعتش نمایند شخصی از اهل بیت خود را خلیفه نماید برایشان و بیرون
آید و متوجه مدینه طیبه شود و مفضل برسد خانه کعبه آنچه کند و فرموده خراب
می کند و از بنا ابراهیم اسمعیل میسازد و بناها را طامان از روی مکه و قبله عراق
و بنا بر اقامت خراب می سازد و مسجد کوفه را خراب می کند و از بنا اول مسجد کوفه
و قصر کوفه را خراب می کند که بنا نهادن ملعون است و چون از مکه بیرون
آید اهل مکه خلیفه او را می کشند پس بر میگرداند اهل مکه خواهی می کشند و توبه
مینمایند پس ایشان را موعظه کند و از عقوبات دنیا و آخرت میترساند پس
شخصی را از اهل مکه برایشان و الی کند و بیرون می شود پس باز اهل مکه او را
بعضی بکشند و آنگاه یا او را از خود را از قتل و از جزای ایشان میفرستند
ایشان را امر می کنند بایمان آوردن پس هر که ایمان نیاورد او را بکشند و اهل
مکه از هزار نفر بکفر ایمان نمی آورد پس غیر مؤمنین را می کشند و از آن
مینمایند و وقت قیامت می آیند و مدینه طیبه و چون وارد مدینه شوامری
عجیب از آنحضرت بظهور آید که موجب شادی مؤمنان و غمناکی کافران گردد
عرض کرد چه فرستاده است فرمود چون بنزد قبر جده رسید فرماید بگو و خلافت
این قبر جده پیغمبر است این فرستاده که با او دفن گویند و مصححان و
ابو بکر و عمر و غیر فرمایند کیست ابو بکر و عمر و بچه سبب ایشان از جمیع خدایان
هم خواهر جده شد و ایشان را اینجا دفن کردند عرض می کند چونکه ایشان خلیفه
و پدر زن جدتان میباشند میفرمایند شاید ایشان نباشند عرض می کند از
ایشان که اینجا مدفون نیست میفرمایند کسی هست از آنها که در مدینه عرض می کند
بلایا بصفاتها را می شناسیم پس بعد از سه روز از مکه میفرماید بیا و از اشیاء

در کیفیت ظهور

۱۲۵

هر روز از قبر بیرون می آورند بدنشان ترقوازه گویا از مرده اند و بهمان
صورت که داشتند میفرمایند خودشانند عرض می کنند بلی ایشانند امر می کنند
ایشان را بخلق او بران می کنند ببرد و خشت خشتی نوراد و خشت سبز و خرم می شود
پس اعتقاد دارند که بانهای کوبند اینست شرف و بزرگواری و ماستکار
شدیم اینچنین منشر می شود و دوستانشان جمع می شوند مقامی حضرت ندای میکنند که
هر که شیخین زاد و دوستی دارد یکطرفه بایستد پس تمام دوستانشان یکسرند
می آیند پس فرمایند بزرگوار می جویند از ایشان کوبند ما نا حال از ایشان کرا می
ندید بودیم اینها زاد و دوستی داشتیم حال چگونه بزرگوار می جوئیم و حال اینکه از
کرامت را دیدیم بلکه از تو بزرگوار می جوئیم که بایشان اینچنین حیات و بی احترامی
نموده پس حضرت امر می کند با دیار سیاهی بایشان و زخمی که اهلای کنند
پس بفرمایند و روز از دشت پابین کنند ایشان را ندانند و امر فرمایند
همه جمع شوند هر ظلم و کفری که در عالم شده است و هر خون که بناحق ریخته
شد و هر زانی که شده و هر بانی که خورده شد و هر کثافتی که واقع شد تا قیامت
آنحضرت تمام بگردن آنها ثابت می کند همه را اعتراف کنند پس بفرمایند از بزرگ
مظلومین هر که اینجا باشند آنها را اقصا می کند پس بفرمایند و باید خست کشند
و آتش امر فرمایند از زمین بیرون آیند و آنها را با دشت بفرستند و امر می کند که خاکستر
آنها را ببلند یازد و مفضل عرض کرد این آخر عذاب ایشانست فرموده ها بلکه
پس غیر و فاطمه و آمنه همه را بوجع فرمایند و از بزرگ جمیع عذاب ایشان را عذاب
می کنند و ندای می کنند بعد بفرمایند که خدا خواهد آنها را بر کوه عذاب کند و آنحضرت
مستوجه کوفه شود و در فایان کوفه و بخت فروماید با چهل شش هزار ملک و چهل

در کیفیت ظهور

۱۲۵

و شش هزار جن و سپید سیزده تن تقیاً مفضل بر سید که بغداد در آن وقت
چگونه خواهد بود و فرمود که محل لعنت الهی و غضب خدا خواهد بود و ای بر کسی که
در آنجا است کن باشد از علمها زود و از علمها مغرب از علمها زود یک دور که متوجه آن
میشود و الله که بر آفتها نازل شود انواع عذابها که بر امتها گذشتند نازل شد
و عذاب چند بر آنها نازل شود که چشمها ندیدند و گوشها نشنیدند و ناله
طوفانی که بر ایشان نازل شود طوفان شمشیر و الله بکوفتی چنان آید
بغدا که کوفته بشود و ناله اینها ناله شود و خزان مثل حواله العین و پسران غلام
ناله کنند که خداوند قسمت و در نکرده است مکرانجا و ظاهر شود در آن
افتراب خدا و رسو و حکم ناحق و شهادت ناحق و زنا و لواط و مال حرام و خون
ناحق که در تمام دنیا افتد و ناله خدا خراب کند از این فتنها و لشکر
که از آن اثری نباشد پس خروج کند جوان حسن خوش رو و بیجا نبیلم و قزوین و
نذا کند که بفرمان رسیده اند از آل محمد مضطربند و چه که انشایای میطلبند پس اجابت
نمایند و از اینها طالعان مرده اند چند ناله و ناله ها آهن در شجاعت برایشان
اشتبک و او را مکه و مسلح و پیوسته بکشتن ظالمات تا بکوفه و در آید در وقتیکه
اکثر رفیقان از کافران ناله نموده پس در کوفه ساکن شود با و خبر میرسد که حضرت
و اصحابش بنزد یک کوفه رسیدند پس اصحاب خود بگویند بسیار بد برویم بهریم
این گیت و او میداند حقیقت آنحضرت را میخواند اصحابش ظاهر کند پس آید
و می ایستد در حضور حضرت و عرض میکند اگر راستی کوئی که محمد آل محمد است
کو عصا مستوق جد و آنکس فزده فاضل آنحضرت و عمامه سیاه و اسب پیروز
و ناقه عصیا و دلد و یعقوب و براق و مصحف امیر المؤمنین علی بن ابی طالب و حضرت زهرا

در کیفیت ظهور

۱۲۷

خاضع نماید حتّی عیسا آدم و نوح و ترکه هود و صالح و مجموع ابرهیم و یوسف
و کبل شیب و عیسا موصوفه داود و انکثر سلیمان و تاج سلیمان و اسباب
علیه و میراث جمیع نبیا پس عیسا پیغمبر را بر منبر بخت نندازد و در خست بسیار
شود که جمیع لشکر در زیر آن باشند پس حسنی گوید الله اکبر دست خود را در آن
کن تا بیعت نمایم ای حجت خدا پس سید حسنی و جمیع لشکرش بیعت کنند غیر از
هزار نفر ندیده که در لشکر او هستند و فراموشا بل کرده باشند آنها گویند از
مهر عظیم است پس حضرت تاسه و زانها را مملکت هدای موعظه کند و معجزه
ظاهر نماید چون ایمان نیاورند پیشرو که میان ایشان گذارد و آنها را ای کشد
پس مفصل عرض کرد بیکچه خواهد شد فرمود لشکرها بر سر سفیافروشد تا
آنکه او را در صحنه بیت المقدس ردمش بکشند مفصل عرض کرد ای آقا مکر
خانه حضرت و محل اجتماع مردم کجا خواهد بود فرمود پای تخت حضرت شهر
کوفه خواهد بود و مجلس و حکم مسجد کوفه خواهد بود و محل جمع بیت
المال و قسمت غنیمت را مسجد سهله خواهد بود فرمود و موضع خلوت آنحضرت
بجفت اشرف خواهد بود و مفصل پرسید که جمیع مؤمنان در کوفه
خواهند بود میفرماید بلی و الله هیچ مؤمنی نباشد مگر آنکه نادر کوفه
یا حواله کوفه خواهد بود یا دلش با بل بوی کوفه میآید شد در آن زمان
قیمت جای یک کو سفند و هزار درهم باشد در آن زمان و سعت شهر
کوفه هجده فرسخ باشد و قصرها کوفه و کربلا متصل شود و خوشبخت
کربلا را محل پناه و جایگاه مؤمنین گردانند و پیوسته محل آمدن
ملائکه و مؤمنان باشد خدا اترقین مقدس را بسیار بلند مرتبه

کیفیت رجعت

۱۳۸

گردانند و چندان از برکتهای او در کفها قرار بدهند که اگر مؤمنی آنها را بپسند
و بخواند خدا را هزار بار بگوید یا مثل هزار مرتبه ملک دنیا یا وعطا کند
پیر حضرت ضایق هم اهی کشید و فرمود ای بفضل بدستی که بقعها از زمین بیا
مفاخره کردند پس کعبه بگریلای معلای خمر کرد خدا بکعبه فرمود ساکت
شو خمر مکن بر گریلای بد رستی آن از بقعها نیست که در آن لای انا الله از
شجره مبارکه بموسوی سیدان همان مکان بلفک امت که میرم و عیسی در آن
جاء داد و در موضعی که سر مبارک اما حسین را بعد از شهادت شنید
جائینکه حضرت مرید علیه اشرف فضل داد و خود را آنجا غسل کرد و آن
بهترین بقعه است که حضرت رسول و از آنجا عروج کرد بمعراج و خبر رحمت
به پایان در آنجا برایش عیال ما مهتاسنا ظاهر شد حضرت عجلت **فصل**
در رجعت ائمه بدانکه از جمله اجماعیست و ضرورتیست شیعه است
رجعت چهارده معصوم علیه السلام قبل از قیامت که آنیکه مؤمن خالص
نایکا فرخا لصد و ایمان بر او خوشحال شد و خوشی کرد و در وقت الحاد و
کفار بر او انفا کشید و کوری چشم ایشان و زیاده از دو بیت چند معتر و ارد
در رجعت زیاده از پنجاه کتاب علماضیف کرده اند و این مسئله زیاده از
سه آیه در این باب تفسیر شد که در کتب مفسرین است از اخبار بسیار
معلوم میشود که از برای ائمه رجعتها و کرات بسیار میباشد چنانچه حضرت امیر
فرمود بدستی که حق تعالی گرفت پیمان و عهد میثاق از جمیع پیغمبران که من و
پیغمبرم را یاری کنند و من یاری کرد پیغمبرم را ولیکن یاری من نکردند هیچ
پیغمبر من بعهده خود وفا نکردم و بعد از این در رجعت من یاری خواهند

کیفیت جمعیت

۱۳۹

کرد و مابین مشرق و مغرب سلطان بغير از من نخواهد بود و البته خداوند
 آنها را از آدم تا خاتم مبعوث خواهد کرد و اینند ریشتر و کوششیر
 خواهند شد بر سر زنده ها و مرد ها که زنده شده باشند از جر و این
 و چه بسیار عجب است و چگونه تعجب نکنم از مرد ها که خدا ایشان را زنده
 کند و گروه گروه از قبر ها بیرون آیند لبیک لبیک گویند و در میان
 بازار های کوفه راه روند و شمشیر ها برهنه برد و شر خود کناشند
 باشند و بر سر ها کافران و جباران و اتباع ایشان زنند تا آنکه حق
 تمام و وفا کند بوعده که ایشان را داده است که سر مرده و عدل الله الیز
 امنوا منکم و عملوا الصالحات لیستخلفنهم و بهتر پسند از احد و تقیه
 نمیکند از هیچ کس بدستی که مراست جمع بعد از رجوع و من صاحب جمعها
 و برکشنها و صاحبانها و انتقام کشیدن آنها و دلنهای عجبی که من مانند شما
 از آهن منم بنده خدا برادر سو خدا منم امین خدا و خازن علم خدا و صدق
 سر خدا و حجاب خدا و وجه خدا که از جهت من متوجه خدا باید شد و صراط خدا
 و پیران خدا منم جمع کننده سر و ماییم اسما حسنه خدا و امثال علیا و اباتیر
 و منم قیامت کننده بهشت و دوزخ و ساکن میگردانم اهل بهشت را در بهشت
 و اهل جهنم را در جهنم و با من است ترویج اهل بهشت و با خیل من است
 عذاب اهل جهنم و باز گشت خلق بیو منت و حساب خلق با من است و انما
 کوینده در اعراف که نزد قرص آفتاب ظاهر خواهد شد منم رآب الارض
 و منم صاحب اعراف که مؤمن و کافر را تمیز میدهم منم اصر مؤمنان و
 پادشاه متقیان و آیه سنا بقان و زبان سخن گوینان و آخر اوصیای

کیفیت جمعیت

۱۳۰

بی واسطه و وارث انبیاء و خلیفه خدا و صراط مستقیم پروردگار و ترا
 عدالت و وزیر او حجت خدا بر اهل آسمانها و زمینها و هر که طایفه آنها
 منم آنکه حجرا با و تمام کرده آبرو شد در ابتدا خلق و منم کواه خلا بود و
 جزا و منم آنکه نزد من است علم بلاها و مرگها و حکم در میان خلق خدا و
 کننده حق از باطل و میدانم نسبها مردم را و بمن سپرده اند آیات و معجزات
 و کتابها پیغمبران را و منم صاحب معین منم آنکه خدا مسخر من کرده است ابرها
 و رعد و برق و تارپکی و دروشتها و بادها و کوهها و دریاها و ستار
 و آفتاب ماه و منم فاروق این امت و منم هاد این امت منم آنکه عدد حیرت
 میدانم بآن علی که خدا بمن سپرده و آن رازها که مخفی بر پیغمبرش و وحی
 کرده و پیغمبر منم تعلیم نموده پنهان منم آنکه خدا نامها خود را بمن بخشید
 و کلمه و حکمت و علم خود را بمن عطا کرده است بکروه مردم از من سوال
 کنند پیش از این که مرا نبیا بید خداوندان من تو را میگویم و طلب کن مرا بار
 کن بر ایشان و لا حول و لا قوة الا بالله العظیم و از حضرت صادق مرویست
 که شیطان از خدا سوال کرد که او را مهلت دهد تا روز قیامت خدا او
 او را مهلت داد تا وقت معلو و چون آنوقت معلو رسید شیطان با
 جمیع اتباعش که از اول عالم تا آنروز بودند حاضر شدند آنگاه امیر
 المؤمنین برآمد و این آخرین کشتهای آنحضرت را وی عرض کرد
 مکر و جمعها بیامی شد فرمود بی هرامای که در هر عصر بود و بنویس
 کاران و بدکاران اهل انزهار بر میگردند تا حقیقتا مومنان را بر کافران
 غالب گردانند و مومنان از ایشان انتقام کشند پس چون آنروز

کیفیت جمعیت

۱۳۱

بر کسی که حضرت امیر با اصحابش و شیطان بنیاد با اصحابش ملاقات داشتند
 در آن وقت واقع شود نزد یک بکوفه پیر قنالی واقع شود که هرگز مثل
 آن واقع نشده باشد گوئی بنیم حضرت امیر را که صدقه از عقب بر کرد
 و بعضی در ایام فرات رود پس ابری برآید که برآید از ملائکه در دست
 ایشان حربه نور و رسو خدام با ایشان و در دستش حربه از نور و چون
 شیطان بیغمیر افتد از عقب بر کرد و در و بفرار کرد و اصحابش
 که نیندا کون ظرف بافته کجا فراری کنی گوید آنچه من می بینم شما می بینید
 می بینم از غذا و ناپس حضرت رسوم با و رسد حربه در میان او و کف
 زند که او و اصحابش همه بمرتبه بسبب آن حربه هلاک شوند و بعد از آن
 مردم مؤمن و موحد میشوند حضرت امیر و چهل و چهار هزار سال
 طاعت میکند بگرد از شعبان آنحضرت هزار فرزند صلیب از او متولد
 شود هر سالی یک فرزند و هر سالی یک فرزند از او متولد شود
 هر سالی یک فرزند پس و نایغ سبز که در سوه الرحمن میفرماید و در طرف
 حد کوفه ظاهر شود و در و آید بسیار است که اول کسی که رجوع کند
 حضرت اما حسین است آنقدر پادشاه می کند که بروهاش از
 ری برود بدکانش می افتد و در زمان آنحضرت بیرون می آید و چشمه از
 چشمه از زوغن و چشمه از شیر پس حضرت مشرق و مغرب عالم را
 غر نمایند و هر که دشمن خدا باشد خونی را بر بزد و پتاه را بسوزانند
 و اناات حرا گوشت را بکشد و کور و زمین بر و مبتلا نباشد و همه را
 شفا دهد و برکت از آسمان نازل شود بمرتبه که شاخها درختان



از بیای میوهها بشکند و میوه تا بستن در زمین و میوهستان
در تا بستن عمل آید و محقق نماید خبری از زبان برآمد از شیعیان
حتی آنکه اگر کسی خواهد که خوارخانه خود را بداند و از الهامات میوه آنچه ایشان
میکند و این مطالب را اخبار و اوست **اصطلاح چندی**
در معانی است در آن چند فصل **فصل اول** در حقیقت روح
و بدست بدانکه معاد زلف خود کرد گشت ولی مراد اینجا عو و روح است
بدان پس اولاً باین حقیقت روح بدان که در شوق و مستی که روح بدن
دو جوهر هستند و حقیقتی که میان آن دو کمال آشنائی مثل قبا و بدن و نهائی
بیکانگی است زیرا که خلقت یکی از طبیعت فلانکه و عالم علوی است که محض
نور و روح الهی است و دیگری که محض ظلمت و مرکز عالم سفلی است که اهر کلام است
و حکمیت و علمیت که آن دیگر بر اینست آثار و احکام بدن و مشیت و
آله و رفتن و گفتن و خوابیدن و امتثال اینها باین قوی و اعضا ظاهر و
والمش و در حصوات اینها و در حصوات اینها است به پیشی که اگر بعضی اعضا و آن
قوی مقدم شود اثر آن عضو آن قوه نیز مقدم شود و از آثار روح این
گفتن و شنیدن و خوردن و آشامیدن و خند و گریه کردن و رفتن و آمدن چنانچه
در خواب که برادر مرگست بدن به حس و حرکت است از حیوان غار است و روح
برای خود می آید و می خورد و می آشامد و گریه می کند و می خندد و همه کار
می کند ولیکن آنچه محض روح است اصفا و ملکات و فهم و علم و اعتقاد و آید و از
نشان گفتن عالم فاضل جواد شجاع مؤمن با فربله افعال منزه ایست که از بدن
ناشی میشود مثل گفتن و شنیدن و بدن کار روح است ایضا و اعضا القصر

بن بجاست نام او بیت کار با روح هست زنی آوازه باشد و غنچه در رخ
 نایب پس حقیقت انسان در حقیقت روح آویخته برای او مثل لیل و مرگ
 و آن مثل قبا و اسب و قلم و روح در بدن مثل چراغ در فانوس و در همه
 از چراغ است و فانوس پرده ظلمت است اگر چراغ بی پرده باشد کفی ضیا
 و جمال شرات و اذات همچون اگر روح ای بدن ملاحظه کند و کمال شرات و
 شناخت آنوقت میداند که فانوس عیب چراغ است نه زینت جسم
 چراغ تا که ضیا و ضعف ناتوان از هبوط رواج و بادها محتاج بفانوس
 و پنهان است و بیاد تا بحقیقت و بخور الحاق پوشش او را ضرورت است و با پنهانی
 اجتناب است فرمودند روح مثل جواهر است و صندوق جواهر را که پرده
 صندوق را می اندازند اعتبار نشان او نمی کنند پس روح جوهر است شریف و لطیف
 است بانه تمام نور ضیا و شرف و بدن نیست مگر لایق با بقا و پرده ظلمت
 تفاوت روح باین افعال و اثارشان متفاوت است چنانچه انسان از افعال
 و اثار بدن متولد و متاثر میشود مثل بدن و شنیدن و خوردن و حک از افعال
 روح متولد و متاثر میشود بلکه بیشتر متولد میشود چنانچه معلوم است با محسوس
 که مسئله مشکلی بر او حل شود چه قدر خوشحال میشود و مشهور است که لذت
 خود را نیکو پیش از خوردن است و اگر از کسی نفی کند کالات جسم را مثل آنکه بگوید
 کورانا که است یا کک است یا زشت است یا زیاده میشود همچنین اگر از کسی نفی
 کند کالات روح را نیز مثل آنکه بگویند بخیل است یا دانا است یا بی همتا
 چه قدر متاثر میشود بلکه اگر کسی اتفی کند از او صفات بدیهه او را بیان کند
 صفات روحی او را متاثر نمیشود مثل آنکه بگویند کورانا و بی عالم است



یا بگویند کائنات است ولی با فهم است اما اگر برعکس پسند باید که نفی کنند صفتا
روح را و اثبات کنند صفتا بدیهه امتداد میشود مثل آنکه جمیع جهات شرافت
بند داشته باشند بگویند با حق است یا ظالم است یا جاهل است یا مستی
میشود و لهذا اصحاب عقل و فهم که حقیقت روح بدین را دانسته اند
تمام صفات بد را و لذات دنیوی را ترک کردند و در پی لذت روحا و کمالا
انسان شدند و از همه چیز گذشتند و پیشیا بدینا و مافیها زدند

فصل دوم در اثبات معاد بدانکه بعد از اینکه معلوم شد خداوند

انسان را مکلف بتکالیف عقلی و شرعی نموده و باز امان وعده و عهد بجز
فرموده و وفا بوعده بالبداهه واجب ضرورتا تا کذب و عهد و باز بچه
نباشد و ضرورتی که کذب خدعه قبیح است و بر عینی مظهر و قادر و مظهر و جواد
حقیقی قبیح محال و ممتنع ظاهر است و وقت وفا بوعده و جزا دار دنیا
بیت پرالیه زمانه دیگر و عالمی جدا گانه باید باشد بر آقا بوعده و داد
جزا و انزمان و آن عالم را آخرت و عرصه قیامت و مراد از روز معاد
انزمان است که انسان می ایستد بر حساب و کتاب ادراک ثواب و
عقاب چون دانسته افعال و آثار و لذت و الم برسد و قسمت پس
که برای جزاء اعمال است ببرد و قسمت اول معا جسیما که بحسب سعادت و
مشقاوت و لذات و آلام ابدان آرد پوشیدن و پوشیدن و سوختن و مغد
شدن و امثال آنست و بر این مطلب کلمات قرآن و ضلوا هم فرقان و احاط
و اخبار متواتره متکاثره هست و تفصیل آنرا هم فرموده اند و بیان کیفیت
آنرا هم کرده است عقل را از راهی بتفصیل و کیفیت آن نیست پس بایست

در معانی است

۱۳۵

اعتقاد نمود که آنچه پیغمبر فرموده از سوال قبر و فشار قبر و عالم
برزخ صدقت و منکر آن کافر است قسم دوم معاد روحانیت که
بحسب سعادت و شقاوت و لذت و الم و روح است و واضح آنکه بعد از
حکم عقل و نقل بوجوه اصل معاد و جزا اعمال عباد حکم بخصوص جسد نمیکند
بلکه حکم می کنند بمعنا جسد لا بشر پس منافات با معاد روح ندارد و از اثبات
آن نفی آن ایضا لازم نمی آید لذت و الم و روح با جسد جمع میشود چه رسد
که با اللذات بعلم و مناجات دوست از ماکل و مشرب و جماع نیز ملتذ
میشود و از عدم ماکل و مشرب متا لم میشود چنانچه در انبیا و ائمه و
علمای این مذهب بود پس منافات میان نشان نیست و ضدین نیستند که
جمعشان نشاید و جمع می ناهر و یعنی معاد روح و جسد و جسد و قتی که
ما یعنی نباشد مسلما افضل آ و بوعده خدا اقریبست چونکه لذت جسدانی
در جنب لذت روحانی هیچ است بلکه لذت جسد انسان با حیوان شریکست
و آنچه خاصه انسانست لذت روحانی است و مشارب و منافع هر یک
حیوانی است نه انسانی لهذا کرمان و بزرگان دین البته بمعنا جسدانی
تنها سازند بجهت آنکه نهایت قباحتیست که در مقام احسان و امتنان
کسیرا بدین مرتبه خود نوازند بلکه هیچ عدلیه بالا تر از این نباشد و چو
بدن بحسب ذات ضد و مقابل روح است لهذا خواص و احوال شرعی
که درت روح اولیا و اولیاء خدا از لذت و شهوات جسدانی همیشه کزبان
بودند بجهت آنکه مانع رسیدن کالات روحانی است پس معاد روحانی
که باعث لذت و سرور و طمأنینه است آ بسبب کالات مقتضای حکمت است



نظور است **فصل سی و نهم** در تفصیل اجمالی وقایع
 بعد از موت بدانکه ظاهراً شرع شریف چنانچه دلالت بر اصل معاد
 جسمانی نماید تفصیل خصوصیات و قایع آن نیز از سؤال وجه آن
 در قبر و خارج قبر و حساب و کتاب و صراط و میزان و غیر آن نیز مینماید
 و دلایل عقلی چنانچه باصل آن نرسید باین فروع نیز ذاه استدلال ندیده
 بلکه عقلاً و حکماً و علماً در همه اینها مثل سایر احکام مقلد بن مبین
 بوده و بعد از قبول اسلام آنچه شارع مقدس فرموده خواه فهم بان
 رسید یا بشد خواه نرسید یا بشد خواه نرسید یا بشد اطاعت و تسلیم
 باید نموده و مراد از عالم برزخ فاصله ایست میثاق دنیا و روز قیامت
 و در این مدت ارواح حال ایشان مختلف است و رواج سعد و الحسب
 مراتب سعادت مشغول نعمت و صحبت و راحت و رواد السلا و ارواح
 اشقیاء بتفاوت شقاوت گرفتار حسرت و عذاب مشقت و رواد
 برهوت میباشند و ابدان یا با ابدان مثالی یا با همین ابدان جسمانی بحسب
 اختلاف اخبار در سعادت و نعمت یا در شقاوت و زحمت هستند تا روز
 قیامت مراد از روز قیامت روزی است که طولش پنجاه هزار سال از طاعت
 دنیا که مکلفان در آن روز زند میشوند یا همین ابدان عنصر دنیوی از قبول
 بیرون آیند بر حساب و کتاب جزایا فتن باعمال خورسند و درجات و
 درجات خود را در سعادت و شقاوت یا بسند من بعمل مشغال خیره
 بره و من بعمل مشغال ذره سراسره حتی حیوانات بیرون می آیند و هر یک
 بدیگری کرده باشد جزا داده میشود بعد از هر شود کونوا ترا با همی خالک شود

و معدوم الوقت کافران آرزوی کنند و میگویند یا لبی کشت ترا یا لبی
 کاش جیوان بود و امروز معدوم میشد اما غیر مکلفین مثل اطفال و مجانین
 یا بسبب سید تکلیف یا آنها مثل بلاد بعید و زنان و کیزان که در خانه بگلو
 و سلاطین و کفار و سنی و فقا و ضعیفای ایشان که اینها را مستضعفین
 مینامند در بیان احوال ایشان اخبار مختلف صادر شده در بعضی اخبار
 هست که خداوند آتش در شمع کند و تعب و مشقت تکلیف آید و نظر آنها
 جلوه می دهد امر میفرماید که خود آتش اندازند پس جمعی که طبعشان
 پاک و بطوری نباشند که اگر مکلف میشدند مواضع خارجی بنویسند اطاعت
 می نمودند در احوال بی توقف خود را در آتش می افکند و آتش برایشان
 سرد و کاشن میشود پس ایشان را امر میفرماید همیشه برینند و اگر مجد تکلیف
 میرسید و مواضع حاجی نمیشود مخالفت میکردند و آنوقت از رفتن آتش
 آبا می کنند ایشان را امر میدرخ می کنند و بید خدا اما مکلف بنویسند و در
 دنیا خطاب شد که حال شما را امر کرد و دید که آتش بر آنها کاشن شد
 در حضور خود شما پس در دنیا غایب نه بگویند طاعتی کردید و در بعضی اخبار
 هست که اولاد کفار در بهشت خدام اولاد مسلمان میباشد اما مکلفین
 پس آنها اول مرتبه ستم میشوند و مقربان و ایشان جمعی هستند که
 بیچاره داخل بهشت میشوند از حساب و کتاب فرغند و کوی نجات از
 میدان سرگردانی رفته و آینه دل را از ملک آثار و محصل
 زوده اند و در میان صاحبین که نامه اعمال ایشان از دست راست
 ایشان دهند و اینها اعمال حسنه ایشان در میزان زیاده دارد پس

امر بهیشتی شود بعد از حساب و سیمای صحیح شمال و آنها کسانند
که نامه اعمال ایشان بدست چپ ایشان داده میشود و در میزان سیمای
ایشان زیاده دارد بر حسنات پس امر میشود بعد از حساب بجهنم با محله اند
در جهنم ابد با بعد از مدت ایشان را بر وزن می آورند بهیشتی برند بحسب
کما هانسان در خلود و کثرت عذاب قلّت مدت مکث در عذاب مختلف
میباشند از امتزاج این دو قسم قسم سیمای حاصل میشود که آنها کسانند
که سیئات و حسناتشان مساوی میباشد و آنها اصحاب اعرافند که نه
حسنات ایشان زیاده دارد که اهل بهشت باشند نه سیئات ایشان زیاده
دارد که داخل آتش شوند پس اینها در اعراف که دیوار بهشت میان بهشت
و جهنم است معطل و سرگردان میباشند تا بر حمت الهی شفاعت مشایخ
و شفقت و رحمت اهل بیت عصمت حسنات ایشان زیاده کند و داخل
بهشت شوند و ائمه و شفعا هم در اعراف هستند که ایشان شهادت
خلق و شفعا عبادند تا آنها را از گرفتاری و سرگردانی خلاص کنند اللهم
انزقنا فی الدنیا زنا یرحمهم فی الآخرة شفاعتهم بحقیقتهم حرمتهم یا ارحم
الراحمین و میزان در لغت چیزی را گویند که یا آن چیز سنجیده شود هر چیزی
مثل ترازو برای وزن و پیمان و کیل از برای میکالات عدل برای
معدّات و کز برای مذروعات و منطق برای فکر و عروض برای شعر و لیکن
مراد از میزان قیامت که واجب اعتقاد بر آن ترازو است بزرگ چیزیست
یکپله آن از نور و یکپله آن از ظلمت بزرگ آن بقدر نیست که تمام آسمانها
و زمینها در یکپله آن بکنند و تمام اعمال بندگان در آن کشیده میشود

و آنچه در بعضی اخبار است که محمد و محمد بن علی اندر میزان است
و بطلان اعمال عباد در معاد روحها است که هر اعتقاد و عملی که موافق
حکم ایشانست صحیح و حقیقت و هر چه مخالف اعمال پیغمبر و امام و امر و نهی
ایشان شد باطل است و محمل و علم و سخاوت و بخل و رحم و قساک و سخا
و شقاوت که زیاد تر است و کی کمتر است و محبت و انش با خدا که بیشتر و که
کمتر است آن ذوات مقدسه و اخلاق حمیده و صفات پسندیده ایشان
است میزان اعمال و طایع هر کس از انبیاء و صلحاء و علماء و زهاد و بزرگان
معنی اخبار بسیار است از ائمه و وارد است از جمله فرمودند نحن الامم
الوسط و نحن القمط الاوسط یلحق بنا الشاهی و یرجع الینا العالم و نحن
الموازین القسط و در تفسیر این شریفه السماء رفعتها و وضع للمیزان
فرمودند شما رسول خداست و میزان امیر المؤمنین و میباید که
جستار چنانچه در و پله است یکی نور و دیگری ظلمت و میزان روحها یکپله
جانب سوختن و خفایت است که کفر حسنا است و یکپله خفا
طبیعت و حیوانیت که کفر سیئ است و این دو پله بشاهین عدل
که امام هر زمان است سنجیده میشود و لسان عدل آنکه پیغمبر احکم حاکمان
و نفیضه مینماید و مراد از ضراط که واجب است اعتقاد بان راهی است که
بر روی جهنم کشیده شد و بار یکبار از مو و برنده تر از شمشیر و سوزند
ترا از آتش و گویند چنانچه در بعضی اخبار است مؤشرا غاشیه است
که مار بزرگ است که خدای داد اند بزرگی آنرا و بایکد است که جهنم
مخلوقیت که در آن هفت طبقه است در هر طبقه هفتاد هزار

در معانی

۱۳۱

وادیست از آتش و در هر وادی هفتاد هزار شعبه از آتش است و در
 هر شعبه هفتاد هزار شهر است و در هر شهری هفتاد هزار قصر است
 و در هر قصری هفتاد هزار وادی است و در هر وادی هفتاد هزار خانه است
 و در هر خانه هفتاد هزار چاه است و در هر چاه هفتاد هزار تابوت است
 و در هر تابوتی هفتاد هزار درخت است و از رقوم و زیر هر درخت هفتاد
 هزار میخ است و بر هر میخی هفتاد هزار زنجیر است و در هر زنجیر هفتاد
 هزار ازدها است از آتش و درازی هر ازدها هفتاد هزار ذراع است
 و در رجوف هر ازدها دنیا بیست و نه هزار سیاه و در آن چاه هفتاد
 هزار عقرب از آتش و هر عقرب هفتاد هزار دارد و هر دمی هفتاد
 کوه است و هر کوهی هفتاد هزار دطل از زهر سرخ و این جهنم باین عظمت
 در دهان اینمار است و ساد و نفس کشد یکی کرم که از اثر آن تابست
 و یکی مرد که از اثر آن زمستان آورد و قیامت جهنم زامی آورد و از
 دهان آنمار برین می آید و مؤان شباب و دی جهنم می کشند تا بپشت
 تمام خلایق از مکلفین از رو آن عبور نمایند و هر کس عبور کرد از آن
 مؤعبوبی کند بسوی بهشت میرسد و بهشت هم فعلاً مخلوق آوان است
 در دار کد بسوی بهشت هشت که هر هشتی هفتاد هزار باغ دارد از زعفران
 و هر باغی هفتاد هزار شهر دارد از لؤلؤ و مروارید و هر شهر هفتاد
 هزار قصر دارد از نایبوت و در هر قصر هفتاد هزار خانه دارد از زر
 و در هر خانه هفتاد هزار از طلا و در هر حجره هفتاد هزار دکان است
 فضه و در هر دکان هفتاد هزار انما نده و بر هر نائده هفتاد هزار

خواب

و آنچه در بعضی اخبار است که محمد و آل محمد میزان اعمال اند مراد میزان صحت
و بطلان اعمال عباد در معاد روحها است که هر اعتقاد و عملی که موافق
حکم ایشانست صحیح و حقیقت و هر چه مخالف اعمال پیغمبر و امام و امر و نهی
ایشان شد باطل است و جهل و علم و سخاوت و بخل و رحم و قساک و سخا
و شقاوت که زیاد تر است و کمی کمتر است و محبت و دشمنی با خدا که بیشتر و که
کمتر است آن در آن مقدسه و اخلاق حمیده و صفات پسندیده ایشان
است میزان اعمال از ولاح هر کس از انبیاء و صلحاء و علما و زهاد و بزرگان
معنی اخبار بسیار است از ائمه و اعدا است از آنچه فرمودند نحن الامم
الوسط و نحن القمط الاوسط یلحق بنا الثانی و یرجع الینا العالم و نحن
الموازین القسط و در تفسیر این شریفه السماء رفعتها و وضع للمیزان
فرمودند ما رسول خداست و میزان امیر المؤمنین علیه السلام است که
جسمنا چنانچه دو پله است یکی نور و دیگری ظلمت و میزان روحها یک پله
جانب روحانیت و ما فانیات است که کفر حسنا است و یک پله جانب
طبیعت و حیوانیت که کفر سیئ است و این دو پله بشاهین عدل
که امام هر زمانست سنجیده میشود و لسان صدق آنکه پیغمبر احکم حاکمان
و نفیضه مینماید و مراد از ضراط که واجب است اعتقاد بان راهی است که
بر روی جهنم کشیده شد و بار یکر از مو و برنده تر از شمشیر شوند
ترا از آتش و گویند چنانچه در بعضی اخبار است مؤشای غاشیه است
که مار بزرگ است که خدای داند بزرگی آنرا و باید دانست که جهنم فعلا
مخلوق نیست که در آن هفت طبقه است در هر طبقه هفتاد هزار

در معانی

۱۴۱

وادیست از آتش و در هر وادی هفتاد هزار شعبه از آتش است و در
 هر شعبه هفتاد هزار شهر است و در هر شهری هفتاد هزار قصر است
 و در هر قصری هفتاد هزار وادی است و در هر وادی هفتاد هزار خانه است
 و در هر خانه هفتاد هزار چاه است و در هر چاه هفتاد هزار تابوت است
 و در هر تابوتی هفتاد هزار درخت است از زقوم و زیر هر درخت هفتاد
 هزار میخ است و بر هر میخی هفتاد هزار زنجیر است و در هر زنجیر هفتاد
 هزار ازدها است از آتش و درازی هزار ازدها هفتاد هزار ذراع است
 و در جوف هزار ازدها دنیا بیست ازدها سیاه و در آن چاه است هفتاد
 هزار عقرب از آتش و هر عقرب هفتاد هزار دارد و هر داردی هفتاد هزار
 کوه است و هر کوهی هفتاد هزار دطل ازدها سرخ و این جهنم باین عظمت
 در دهان اینها راست و ساد و نفس کشد یکی که از اثر آن تابستان
 و یکی سرد که از اثر آن زمستان آید و ز قیامت جهنم زای آورند و از
 دهان آنها برین می آید و مؤان شبابا و دی جهنم می کشند تا بپشت
 تمام خلایق از مکلفین از رو آن عبور نمایند و هر کس عبور کرد از آن
 مؤعبوبی کند بسوی بهشت میرسد و بهشت هم فعلاً مخلوق آن است و بهشت
 در دار که بسوی بهشت است که هر هشتی هفتاد هزار باغ دارد از زعفران
 و هر باغی هفتاد هزار شهر دارد از لؤلؤ و مروارید و هر شهر هفتاد
 هزار قصر دارد از نایبوت و در هر قصر هفتاد هزار ازدها دارد از زر
 و در هر خانه هفتاد هزار از طلا و در هر حجره هفتاد هزار دکان است از
 فضه و در هر دکان هفتاد هزار از نایبوت و بر هر نایبوت هفتاد هزار

خواجه و بر هر خوانی از جوهر هفتاد هزار درنگ از طعام و دور هر
دگانه هفتاد هزار سپهر از طلا و سُرُخ و بر هر سپهر هفتاد هزار درنگ
از حریر و دیاج و استبرق و بر دور هر سپهر هفتاد هزار درنگ از آب جوی
از شیر و از عسل مصنوع و از شراب بهر بهری هفتاد هزار درنگ از میوه
و در هر خانه ایضا هفتاد هزار خیمه از ارغوان و در هر خیمه هفتاد هزار
فراش و بر هر فراش هفتاد هزار حور العین و پیش روی هر حور ^{لعین}
هفتاد هزار کبیر مثل لؤلؤ و رطب پنهان در صد و بر سر هر قصری از
این قصرها هفتاد هزار قبه از کافور و در هر غره هفتاد هزار هدیه
از ریحان ایچنان هدیه که هیچ کوشی نشیند و هیچ چشمنی ندید و خطو
نکرده در هیچ قلبی و میوهها از هر چه بخواهند و کوشش مرغ از آن مرغی
که میل داشته باشد هر کس داخل شد موث از برگاه او نیست و خزان
اندوه از برگاه او نیست و عیادت و صوم و صلوة در او نیست و پیری و جوانی
در آن نیست و زخم و ران و خروجی از برگاه کسی نیست و هر کس بحسب
عملش از انصراط میگذرد بعضی مثل برق جهنده بعضی مثل باد صحر
بعضی مثل اسب و نده بعضی مثل پیاده بعضی بسینه و کفار مثل
برک خزان در جهنم و یزان و مؤمن که میگذرد در جهنم فریاد می کند و
یکذرا بمؤمن که نور تو خاموش میکند آتش مرا و لیکن در معاد ^{نور}
راه راست دین خداست که محضر عدل متوسط میان افراط و تفریط است
که دلیل و هاد آن راه انبیاء و خلفاء خداست که بر کشت ^{طبیعت}
کشیده شده هر کس از آن خطا شود در آتش طبع و هوا افتد و باز بکشد

در معارف است

تص ۱۳۱

از مواسست و هر کس در امور عدل و مستقیم باشد تلافی لغزش
خود کرده چون بر خطا طاف کند و بخواهد قرب الهی فایز گردد و هر کس
از اصول دین و عقاید حق بهرین رفته بر صراط قرار نگیرد و سر از پرده
جهنم افکند و کسی که در اصول دین ثابت قدم نباشد اقامه در فروع گاهی راست
رفته و گاهی کج در صراط افتان و خیزان میرود تا به بهشت میرسد یا نمیرسد
و اخبار با بهمنه ناطق است از انجمله از آنجا بحق ناطق امام جعفر صادق علیه
فرمود صراط طریق معرفت خداست و آن دو صراط است یکی صراط دینا
و آن امام مفروض الطاعة است هر که او را شناسد اکتفا کند بآن بر صراط
دویم که جسر جهنم است بگذرد و هر که او را شناسد در آخرت قدمش و
بدون ذخا افتد و فرمودند صراط مستقیم و دنیا راه راست میان غلو و
تقصیر است که فایز باطل نشود و صراط دیگر راه مؤمنانست به بهشت
میرود و بطرف دیگر فایز نمیشود خداوند دانسته همه را بر صراط مستقیم
بدارد تمام شد آنچه را که میخواهیم نوشتن آنرا بحمد الله و المنة
بدست مؤلف و مصنف الجان الفانی الشیخ علی ابن المرحوم المغفور

افراط لغز

الشیخ علی بن قیوم البحرینی صلاً و السیرانی

الکوفانی مولداً و الحائری مسکناً

و مدفناً فی بوا الاعد

و احدى عشر من رجب

تقدیر الحرامیر



لَئِيَّا الَّذِي فِيهِ رُوحُ الْحَيَاةِ
 مِنْ خُصَاةِ الْعَالَمِ الصَّمَدِ
 وَالْفَاضِلِ الرَّحْمَنِ الْقُدُّوسِ
 الْحَيِّ الْقَيُّومِ الْحَكِيمِ
 الْمُبِينِ الْحَكِيمِ الْحَكِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ وَبِهِ نَسْتَعِينُ

الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ وَصَلَّى اللَّهُ عَلَى نَبِيِّهِ مُحَمَّدٍ سَيِّدِ الْأَوَّلِينَ
 وَالْآخِرِينَ وَاللهُ الْعَزِيزُ الْمُبِينُ وَاللَّعْنَةُ عَلَى أَعْدَائِهِمْ أَجْمَعِينَ
 وَبَعْدُ جَنِّبِي كَوْبًا بَيْنَ خَادِمِ الشَّرِيعَةِ الْمَطْهَرِ الْجَانِي الْفَضْلِ الشَّيْخِ
 عَلِيِّ ابْنِ الْمَرْحُومِ الشَّيْخِ عَلِيِّ بْنِ الْحَرْبِيِّ أَصْلًا وَالتَّوَجُّعِ جَا مَوْلَا وَالْحَاكِمِ
 مَسْكُونًا وَمَدْفِنًا ائْتَمَّ إِلَيْكَ بِحَسْبِ نَوَاحِشِ بَعْضِ زَانِخَانِ دِينِ
 شَرِيعِ مَمْلُوكِ دُرُوشْتِ دَسَالَةِ كَوِجَكِ اَزْ بَوَايِ عِلِّ كَرْدِ اِبْشَانِ
 وَلِهْ چُونِ بِنَايِ اِبْنِ ذَا عِيْ دَرِ مَقَامِ عِلِّ بِرَاحِبَا طُسْتِ كِهْ طَرِيقِ نِجَاحِ
 وَفَلَا اَحْسَتْ اَكْرَجِهْ دَرِ مَقَامِ قُوَّةِ خِلَافِ بَاشِمِ لِهَذَا مَسَائِلِ
 غَيْرِ اِجْمَاعِي ذَا مُوَافِقِ اِحْتِيَاطِ ذِكْرِ مَبَكِّمِ تَا اِنَّكَ عَامِلِ بَايِنِ وَاسِلِ
 چِهْ دَرِ خَالِ حَيَوَةِ اِبْنِ ذَا عِيْ چِهْ بَعْدَ اَزْ حَيَوَةِ نَابِيِ بَاشِدِ بِحَكْمِ
 عَقْلِ وَنُفْلِ وَاجْتِمَاعِ عِلْمَاءِ وَاحِدِ قَوْفِ اَنْوَاعِ اَخْبَارِ نَكُنْدِ زَمَوَاكِ
 مَقْلِدِ مِثْلِ جِصْرِ اسْتِ وَفَرَمُودِ نَدِ خُودِ زَا لِمَرْفُورِ نَدِ هِدَاوَعِلِ اِبْنِ
 مَرْيَنَالِهْ تَقْلِيدِ نَبِيسْتِ بِلَاكِ عِلِّ بِرَاحِبَا طُسْتِ وَابْنِ اَبَحْثِ نِجَاحِ

حبر بنی الجندی المکلف

و انما مستی نمودیم بقدر آلت دین و امید که انشم اسم بامستی باشد و
پس میگوئیم مستعینا بالله و علیه التوکل و الاغصنا
فصل بدانکه پسر هفتیکه یا نوزده سالش تمام شد و کمال اجنبی
تمام شدن ده سال پسر و دختر نه سالش تمام شد در ساعت اول
بلوغ مکلف میشود بشکال بقا اصول دین و فروع دین پس باید
اولاً نظر در اصول دین نماید و ثانیاً تعلم صورت نماز نماید و
ثالثاً تعلم مسائل واجبه از مسائل نماز و غیرها کند و رابعاً ملاحظه
استباموجبه غسل نماید که اگر از واجباتی باشد مرتبه دو ایام نابالغ
از او صادر شده بجا آورد غسلش را و خامساً ملاحظه استبای اشتغال
ذمه بمحقق نامی که دو ایام نابالغی از او صادر شده نماید تا
برائت حق حاصل کند زیرا که استبای جنابت و مس میت و سایر
ضمان از احکام و ضعیفه است در هیچ حال ساقط نیست و سادساً
تعلیم احکام بعضی مقامات که مشغول لهاست تا بوجه صحت عمل
نماید و بعضی محرمات تا ثبوت آنها نماید و اگر ثبوت این شش امر را
نمود احکامی چند بر او مترتب میشود که امر او بسیار مشکل میشود
و بجهت هر یک از این شش امر تفصیل در کیفیت و مقدار هست
که در کتب مفصله بیان شده و این رساله کتیبش ذکر آنها را
ندارد فصل بدانکه اطفال قبل از بلوغ منصف بصفه
اسلام و کفر نمیشوند مگر بر سبیل تبعیت که بر اطفال کفار احکام
کفر جاری میگردد و بر اطفال مسلمین احکام اسلام جاریست بدیعت و بعد از
آن بلوغ بدیعت منقطع میشود باید ملاحظه نمود ایشان شود که

معتمد بعباید حق هستند ظاهرند و نکاح ایشان صحیح است
و میراث میرند از مسلم و آفلا پس احباط آنست که قبول از بلوغ
عباید حق را درست نماید و معتمد شوند و طاعت اتم نکاح
مرفوع عباید است و اگر انرا درست نکرد نمازش باطل است و
بدنش منجر است و در اصول دین اعتقاد قلبی کفر و است
و لفظ ثنها کفایت نمیکند پس بایست از دومی دلیل و بینه
نه شک و نه مظنه و نه تقلید بعباید نماید بوجدت خداوند و
عدالت او و نبوت خاتم النبیین محمد بن عبدالله و امامت حوز
امام و معاد جسمانی و سایر اعتقادات از صفات ثبوتیه و صفات
سلبیه و صفات کمالیه عصمت انبیاء و ائمه هدی و معراج جسمانی
و حشر و نشر و صراط و میزان و وجود جنه و نار و جلا و جوده اما
عصر عمل الهی فرجه و نبودن نیابت خاصه تا زمان ظهور و رجعت
ائمه هدی و سایر اعتقادات حق ضروریه در نزد مذهب اثنی
عشر که در سئاله چوایع ایمان مفصلاً نوشته ام و بایست دانست که
اگر کسی نفی صانع کند یا نفی توحید یا نفی حکمت یا قدرت یا علم
یا عدالت خداوند کند یا اثبات خلاف حکمت یا عبث در کارها
او کند یا نفی نبوت یا نفی معاد یا نفی احرام قرآن یا ضروریه از
ضروریات دین مثل وجوب نماز و روزه و زکوة و خمس و حج
و غیرها منکر شود یا استخفاف باصل شرع و طاعت و دین و
معاد و قرآن و احادیث نماید کافی میشود اگر بالغ و عاقل و مختار
و باشعور باشد چه از روی انکار باشد یا اعتقاد باشد یا استهزاء

در بیان اصول دین

حکمت در عیال

باشد بلکه شوخی و مطایبه بر فطرت اسلامند اگر مرد باشد بدانش
 نجس میشود و زنی حرام میشود و با پدر عده و فانی بکیر و بعد از
 عده جایز است شوهر کند و اگر زن فوت او بماند هر نزدیکی که
 حاصل شود داخل زناست و قتل او بر امام یا نائب واجب میشود
 و اموال او از ملکیت بیرون میرود و معاملات و تصرفات و باطل
 و حرامست و بیرون کردن او واجب است و توفیق او بمسلمه و کفار
 هر دو باطلست و اگر ببرد نفقه و تکفین و نماز بر او مشروع
 نیست و دفن او در مقبره و قف بر مسلمین جایز نیست و ولایت
 او بر اولادش ساقط است و اگر مسلمانی او را کشت نه مضامیر دارد
 و نه دیه اگر چه کشتن بدون اذن امام یا نائب و حرامست و
 میراث مسلم با او منتقل نمیشود و اگر ثوبه کند در دنیا قبول نمیشود
 و در لغوت با خداست **وهو الرجم الغفور** و اگر زن باشد
 فوراً نجس میشود و بر شوهر حرام میشود نزدیک با او و مهلت
 دارد تا او فتنه گران عده او بگذرد اگر در فتنان عده ثوبه
 کرد حلال میشود و الا فلا ولیکن اموال او از ملکیت او بیرون
 نمیروند و قتل او لازم نمیشود و امر میکنند و ذاب ثوبه هرگاه ثوبه
 کرد ثوبه او قبولست و اگر قبول نمیکند لازم نیست که او را ببرد
 کتد بقدر فوت لایموت با و میدهند تا بمیرد و تا مکه حربه ثوبه
 او قبولست و در مرتبه چهارم قتل و لازمست

و بجهت کار و شغل
 اگر مرد فوت کند
 یا بی عیال باشد

حکمت در عیال



بدانکه هرگاه کسی العیاذ بالله سب و دشنام بخدا یا رسول الله
 از آنکه هک یا فاطمه زهراء یا یکی از انبیاء سلام الله علیهم گفت

۵

بر هر کس که شنید که دشنام داد لازم و واجب است فوراً او را
 بکشد بجز در شنیدن محتاج بحکم امام و نائب او نیست اگر خوف
 بر جان یا مال یا عرض خود نداشته باشد
 بدانکه شرط بفرع محل خلافت کفر و اسلامشان و احیای آنها
 امکان اجتماع است اقل و لذاتنا دویم مخالفان سیم تارک
 الصلوة در صورتیکه منکر و جویان نباشد که اگر منکر و جوی
 ان شد منکر و جوی دین است و مستخف باصل فرار داد او
 نباشد و اگر از روی استخفاف ترك نمود کافر است زیرا که
 بمسئله مثل شارب کفرین یعنی باصل استجابان کافر است بناً
 علماء بدانکه عبادات بر چند قسمند اول عبادات تکلیفیه
 که باید بقصد و اختیار بجا آورند و شرط صحت آنها قصد قربت است
 یعنی نباید بسبب بجا آوردن بندگی و فرمان برداری خدا باشد
 و سبب فرمان برداری مختلف است بحسب درجات مطیعین
 ائمه ایشان امیر المؤمنین است که عبادت کند چونکه خدا مستحق
 تعظیم و عبادت است و او سلطان بجهت شکر نعمت ها او و او کاهن
 بجهت جتن و ناز و بعضی این قسم را باطل میدانند پس احیای
 ترك این قسم است و این قسم از عبادات پنج قسم است اول صلوة
 زکوة و خمس سیم صوم و اعتکاف چهارم حج و عمره پنجم جهاد و
 امر معروف و نهی از منکر و این اصول است که اسم آن فروع دین
 است و غیر از اینها هم هست که زیاده از پنجاه قسم میشود بلکه
 مجموع مباحات بقصد و نیت عبادت میشوند بلکه امور عبادت

در بیان احکام و عبادات

در بیان احکام و عبادات

مثل خوردن و مثل جماع با علل خود در شب اقل ماه رمضان
عبادت است و مقصود در این رساله احکام صلاه است پس
میگوئیم مقتضات نماز بود و هم است واجب و مستحب اما اول
پس شستن است اول طهارت لحدوث و آن عبارت است از وضوء
و غسل ثم است یعنی شخص در بعضی حالات پاک صفت است
پس برای او واقع میشود که اسم آن حدث است لکن بعضی جاهها
آن صفت وضوء آنها بر میدارد و بعضی جاهها غسل آنها و بعضی
جاهها وضوء و غسل هر دو بر میدارد اما تمیز اینان بدینکه از
غسل وضوء است و بیان این سه در مقام مقصد میشود
مقصد اول در وضوء و در آن چند مطلب است اول در وضوء
وضوء و آن شستن چیز است که باعث هر وضوء است و اگر وضوء
داشته باشد وضوء را میپاشند اول و دوم بول و غایط چه
قلیل و چه کثیر چه از خرج اصیل معاد چه غیر اصیل و غیر معاد
چه فوق معده چه تحت معده چه خود اظهار بیرون بیاید یا چیز
دیگر بیرون بیاید که آلوده بیک از آنها باشد مثل هفت سبزه
مخلوط بیک از آنها بیرون بیاید و اگر خون بیرون بیاید اگر کف
میشود بول و خون میاید یا قاپ و خروست یا خون دارد ناظر
است و الا فلا و منحصر است نافض بچیزیک بولش یا غایطش بیک
در عرف پس خون بول و منزه که آب است بعد از ملاعبه بسبب
حرکت شهوت بیرون میاید و ویدی آب است سفید بعد از بول خارج
میشود و ویدی آب است بعد از انزال منی خارج میشود اگر سبزه

در احکام و مسائل

از بول و منی کرده و هیچ کدام نافض نیستند ستم باد است که از
معد حاصل شده باشد چهارم خواب است که در عرف صدق
خواب بشود و طعم خواب را ادراک کند پنجم هر چیزی که عقل را از اهل
کند مثل دیوانگی و بیهوشی و مسنی ششم استماعه قلبیه
مطلب دوم در بیان چیزهای که وضوء برای آنها واجب میشود
ان سه چیز است اول نماز واجب چه بوقتیه و چه غیر آن و واجب است
استماع آن بجا نماز احتیاط و اجرای فراموشی شده و بعد از انقضاء
بعضه و جوب چه بسبب دخول وقت نماز اذ چه بسبب مشغول
الذکر بودن بعضا چه برای خود و چه از بابت محل از پدر و مادر
و چه از بابت چهر شدن و چه از بابت نذر یا عهد یا قسم وضوء
بر او واجب است مگر آنکه آن نماز بود متراو هست مسئله
ایا با بد داده نماز واجب را داشته باشد یا در ذمه او کافیه
محل خلافت موافق احتیاط ^{اولی} مسئله ایام میتوانند کسیکه وضوء
واجب بود در ذمه دارد وضوء مستحب بکند یا نه محل خلافت
احتیاط ثانیست مسئله ایام میتوانند نیت واجب و مستحب هر دو
بکند احتیاط فرکست دوم وضوء بجهت طواف واجب که جزء
حج یا عمره باشد هر چند حج و عمره مستحب باشند ستم وضوء بجهت
مسککات قرآن هرگاه بر او واجب شده باشد از بابت نذر یا عهد
یا قسم یا اصلاح قرآن یا افتادن قرآن در جای مناسب و بدون
طهارت مسککات قرآن حرام است چه مستحب باشد یا نه
و مراد از مسککات نیت کردن جوئی از بدن است اگر چه ناخن باشد

بشرایع و احکام
و مسائل

در احکام وضو است

با باطن بدن مثل زبان باشد و حروف قرآن به شهر داخل است
 و در مد و نشد بدل احتیاط است و فرقی نیست در نوشتن ما بین
 خط معارف و خط عبرانی و سریانی و فرنیکی و کوفی و راسی و چپ
 و قلی و چپای و حروف مقطعه و کذره راسی و چپ و بریده با کلا
 با شبکه و مساطراف و فضای ما بین آنها در سه قسم اخیر و فرق
 نیست ما بین کاخذ یا چوب یا دیوار یا زمین یا درخت بطریق چکن
 یا بنچه بسوزن یا بدن بطریق کوبیدن و بعد از نوشتن یا کوبیدن
 مس کردن غیر و خود حرام است بلکه لازم می آید که همیشه تمسک
 باشد و عدا محدث نشود و لازمست اگر بر کسی آیه قرآن یا اسم
 الله یا اسماء انبیاء و ائمه کوبیده باشد محو کنند یعنی اطراف
 آن را هم رنگ آن کنند چهارم از وضو ها واجب شمرده اند
 وضو یک بند و یا عهد یا قسم واجب شده باشد و آن موافق
 احتیاط است مطلب ستم در بیان وضو ها مستحب و آن فریب
 بچهل وضوء است وضو بیچته نماز مستحب و بیچته طواف
 مستحب بیچته دخول در مسجد بیچته دخول در مشاهد مشرفه
 بیچته طلب خراج بیچته هر يك از احوال حج بیچته نماز میت
 بیچته قرآن نوشتن یا احل آن یا لمس آن بیچته نفاق بیچته سفر
 بیچته فساد بیچته سجده شکر و تلاوت بیچته دعا و قضا
 بیچته مفادیت یا توجه حامله بیچته خوابیدن بیچته وضو
 بخندیدن و احتیاطی و بعد از نماز و بعد از زود و هرگاه بعد
 از وضوء دروغی گفت یا ظلمی کرد یا سغریا ظل خوند یا نه

و در احکام مستحب



در احکام وضو است

۹

کمره پادشاه شد با دست عورت کرد با استنجاء غسل فرود
از بوجوب هرگاه میخواهد بخوابد یا در مرتبه جماع کند یا غسل
مبتنی بیدهد یا کفن کند و از برای حایض در وقت نماز و
غیر اینها مطلب سیم در کیفیت وضو بدانکه وضو را چهار
واجب است و چهارده شرط است اما چهار واجب اول شستن
روان در شستن گاه مؤثر از نخ مجب طول و آنچه را فراموش کرد آن
بزرگ و آنکست میانه مجب عرض و آنچه خارج از این حدود
است شستن آن واجب نیست و به چند ملاحظه باید بشود
اول آنکه بکف دست زیاد از حد مذکور بشوید که بعضی بشتن
حد واجب بشود و قیم آنکه طریقی بشوید که عرفاً بگویند از
بالا بپایین بشوید سیم آنکه سر موئی از حد مذکور از ظاهر
بشیر و رو و ظاهر موهای بر و در میان و ریش و شارب به شستن
نماند چهارم دفع طایف رسیدن آب به بشیر کند پنجم ملاحظه
کوششها چشم باید آب را باطنها بوسانند و ملاحظه موطا را
بکند اگر انبوهست همین ظاهر موئی که قلیت و اگر تازک میشوند
بنحویکه پوست و مو در وقت نگاه بان بشیر پیدا است شستن
اصل بشیر واجب و ملاحظه موئی شارب و موئی زهر لب که
بیب بلند اگر پوشیده بعضی بشیر را باید مو و بشیر هر دو
شسته شود و ملاحظه شود اگر در میان ریش جائز باشد
خاله از مو بیب دیده یا سوختگی را کن پیدا نباشد شستن
هر دو لازمست واجب دویم شستن دستهاست از مرفق تا

در احکام وضو

در حکم رختن دست

۱۰ سرانگشتان و احاطه کند شستن همه عضو را یعنی که سر موئی
 به شستن نماند و باید ازاله مانع و مشکوک المانع کند و باید
 مو و بصر را احاطه بشود و باید ابتدا با علی بشود که هرگاه
 بگویند از بالا بپایین شسته است و باید از قد و مو بالا تراز و فرو
 بشود که بپایین شستن واجب بکند و ملاحظه مند انگشتان بکند
 که از نو آب تازه وضو شسته شود و ملاحظه چو که در
 ناخن کند که تا بجهت یک ظاهر است و متصل به بصر است و
 داشتن آن لازمست واجب سیم مسح پیش سر است بطول
 دست بطرف چپ که تا سر دو محل نماید پس انگشت محل سه انگشت
 از عرض و طول مسح شود و باید در وقت مسح سر آرام باشد
 و دست کشیده شود و اگر نو در پیش سر بسبب شستن دو
 بافت او را خشک کند یا کم کند که آب مسح غالب باشد و
 اگر آب دست زیاد است ممکن بدهد که آن آب برود و نو
 باقی نماند و اگر بر روی مسح میکنند باید دو موی مقدم باشد
 و از حد رستنگاه پائین تر نباید باشد و باید از بالا بپایین بکشد
 واجب چهارم مسح رگ و دو پا است از سر انگشتان تا کوفه مفصل و
 باید پاهای فرار باشد و دست را بپای بکشد و باید آب بپایان باشد که
 که غالب بر آب دست باشد و اگر مو بر پا باشد ازاله کند مو را
 و باید پای راست را بدست راست و پای چپ را بدست چپ بکشد
 آنکه و طویلت دست راست خشک شده باشد هر دو پا را بکشد
 میتوانند مسح کند اما شرایط وضو پس از چهارده است اول

نسخ
 کتاب
 طب
 در حکم رختن دست

نیت باین معنی که از اول عمل تا آخر در ذهن او مذکور باشد که چه
 میکند و بخواهد میکند و غفلت بالکلیه نداشته باشد و نیت
 خلاف نکند دویم خلوص نیت یعنی باید چیزی غیر از وضو باو
 منضم نشود سیم مطلق بودن آب وضوء چهارم مباح بودن
 آب پنجم مباح بودن فضا شیکه در آن وضوء بنیازد و ممکن است
 و مباح بودن ظرفیکه از آن وضوء بنیازد ۷ آنکه آن ظرف طلا
 و نقره نباشد ۸ آنکه محل ریختن آب مباح باشد ۹ آنکه محل
 شستن و مسح پاک باشد ۱۰ آنکه حائض در محل شستن و مسح نباشد
 ۱۱ آنکه آب مستعمل در دفع خبث و حدث کبر نباشد ۱۲ مرتب
 مابین اعضاء بنحویکه ذکر شد ۱۳ مباشرت افعال یعنی بخود
 اصل افعال یا آلوده نکرد مضامات بعدا مثل آب آوردن و گرم
 کردن اگر کسی دیگر بجای آورد عیب ندارد ۱۴ موالاة یا پیوستگی
 که از فعلی که فارغ شد بلافاصله مشغول فعلی که بعد از آنست
 بشود و وضوء بطریق ارتماس هم صحیح است و بهترین صورتش
 آنست که صورترا از دست نگاه فرو برد در آب و بر تن خم کند
 و بعد دست راست را در آب فرو کند و در بیرون آوردن هضمه
 شستن کند و ابتدا از مرفق و ختم بستر انگشت و دست چپ را هم باین
 طریق و مسح هم ببرد و دست میتوان کرد و اگر شخص از آب بیرون
 آمده در حال شیکه هر فطرات آب بر بدن او نباشد وضوء
 کند و دست بر اعضاء وضوء بمالد و موضع مسماة شک کند
 و مسح کند با آنکه باز آن بدن او را گرفته و فطرات بنیاد بر بدن او

در دفع خبث و حدث

بافه فائده وضو نموده بطریق استعمال وضو و وضو بکبر
 بنحویکه صدق نشستن بشود و مسح کردن باب وضو بشود صحیح
 و اگر آب مطلق و مباح و طاهر و غیر مستعمل در دفع حدث اکبر و
 حث ممکن نشد با ظرف مباح و محل ریختن آب مباح موجود نشد
 حکم نهم است و بایضا شرایط در صورت عدم امکان آنها وضو
 چند مقرر است که اسم آنها وضو اضطراریست و افاضت نهم
 است وضو جبر و وضو اقتضای وضو نهم و وضو غایب
 العضو و وضو تولیه کلیه و تولیه بعضیه و دائم الحدیث و
 غیر ممکن الموالاة و چون تفصیل این اقسام بابت تطویل است
 و مناف با اختصار است لهذا چند مسئله که عام البیواست ذکر
 میشود مسئله اول هرگاه اصل استعمال آب مضارست ببدن حکم نهم
 است و هرگاه موضع نشستن مختار باشد هرگاه ممکن است آب بخورد
 عضو برسد بویستن بسیار یا بگذاردن آن در آب لازم است که
 چنین کند اگر مستی غسل با و حاصل شد و اگر محض و طویبت
 باشد مثل صور نیست که هیچ ممکن نباشد که باید موضع استرا
 شت تا محل جیره بعد مسح کند ظاهر جیره را بقصد فرمان بردار
 خدا اگر ظاهر جیره پاکست و الا چیز طاهره بر آن بگذارد و رو
 از آن مسح کند وضو وضو اقتضای هم بکند یعنی اکتفاء بشستن
 اطراف و بعد هم نهم کند و همین طریق کند در صورت بودن
 دوا بر دو زخم و در صورت مکشوف بودن زخم و ضرر داشتن
 آب و در صورت وجع و دهم و مضر بودن آب و اگر جائز که غسل

کتاب منتهی

در بیان منتهی



علیل را آب مضارست مثل چشم درد و غیر آن ولیکن اطراف
انوا میتوان شست لیکن خوف سیلان آب بر موضع علیل
ند بر بجهت شسته شدن اطراف و سیلان نکردن اینست
که با وصله کرنا بس آب بر داشته بر موضع صحیح بکشد
طریقه که باب خارج از او اقل غسل حاصل میشود و برخم با موضع
علیل نرسد و میشود هم که دست را فرود نم آید بر آن موضع
بکشد تا جریان حاصل شود و وضو وضو افتضاح کند و اگر
ممکن است کهنه بر روی آن بگذارد و دو مرتبه مسح کند و بعد نیت
کند و محل قصد هم داخل جروحست که گاهی حکم جیره بر پنبه
باد است یا که بروکلاشته میشود جاری میشود مسئله ثانیه خون
جراحت باد و اینکه بر آن بریزند و منجر میشود جوش می خورد و
میخت میشود اگر ممکن است زاله آن بجام یا آب گرم و اجابت چیز
کند و اگر ضرر باشد شست دارد زاله آن لازم نیست و چون ظاهر
آن هم ممکن نیست باید مثل سابق چیز طاهر بر آن گذارد و مسح
کند و وضو وضو افتضاح هم بکند و نیت نیز بجای می آورد
مسئله ثالث اگر در یک عضو و جای جیره باشد باید صحیح
مابین آنها را بشوید و بر هر دو مسح کند مسئله رابعه هرگاه شجر
در محل فتنه باشد وضو فتنه بینازد ولیکن پاشستن زامضاح
بدارد بر مسح چکه لیکن اگر بتواند مجاد بکشد و وضو صحیح
بکشد ایضا مسئله خامسه هرگاه عضو از اعضا وضو بود
عملی با عرض آن نفی حاصل شود همان سطح باقی حکم اصلی را

در حکم وضو

۱۴

دارد چنانچه هرگاه طولانیتر بویده باشد هر قدر از آنکه باشد
 بیشتر و اگر از آنها بویده باشند شافط است حکم آن عضو مکرر
 دست که اگر از حرفی بویده باشند مستحب است شستن با دو مسئله
 سادس هرگاه پوست از محل وضو برخواست و بر محل دیگر افتاد
 لازمست شستن آن پاییه آن مسئله هفتم هرگاه پوست از مرفق جدا
 شد و بیافتا ده شستن بجا آن و خود آن لازمست مثل آنکه پاییه
 مرفق افتاده باشد و اگر از بالا می مرفق جدا شده پاییه افتاده
 شستن بجا آن لازم نیست و شستن پوست لازمست سادس
 هرگاه شخص قدرت ندارد بر اینکه افعال وضو را خود بخود بپای
 لازمست که کسی و از وضو بیدهد چه تمام اعضا که توبه
 کب و چه بعضی اعضا که توبه بعضی است و نیست وضو را خود
 منوب عنه بکند و نایب هم بکند و مسح را هم بدست منوب عنه و
 هم بدست نایب مسئله هفتم هرگاه شخص دائم الحدث باشد مثل
 سلس و مبطون اگر بقدر نماز واجب زان وقت خالی از حدث
 دارد واجبست نماز را در آنوقت اندازد و در صورت ممکن از
 اقل واجب ما ذون نیست بدستنجی بجا بیاورد حتی بکنکبیر مشیت
 اگر گفت نماز باطل است و اگر آنوقت فرصت در اقل وقت باشد
 واجبست نماز را اقل وقت بجای آورد و اگر نکرد معصیت کرده
 بعد بجا بیاورد و اگر آخر وقت است انتظار بکشد و اگر در اقل نماز
 آورد باطل است و اگر وقتیکه فرصت بقدر طهارت و قدر نماز
 باشد و بطریقی بیاید که باز هم بعد فرصت قدر دیگر نماز بدهد

دو اینجا هم ایستاد و آنوقت لازم هر وقت حدث آمد به نشستن وضو
بنازد و نماز را تمام کند و بعد یک نماز دیگر وضو واحد بخواند
و اگر متصل می آید و این مختار تواند بود بجهت هر نماز واجب و مستحب
یک وضو بکشد و بگویند نماز احتیاط طهران وضو نماز بخواند ^{صلوات}
وضو بخواند و در مرتبه او را بجای آورد اما اجزاء فراموش نشد
و سجود سهوا بپوشا وضو مستغفل میخواهند و لازمست گذاشتن
چیزیکه منع نغذ کند مثل کپس که در آن پنبه بگذارد و بجهت
هر نماز او را تغییر دهد مسئله دوم هرگاه موالات بمعنی نبودن
اعضاء سابق قبل از شروع در لایق متعذر باشد باینکه نوبت
نیماند بسبب حرارت بدن یا هوا اگر ممکن است بشکرا داب او شستن
واجبت و الا حبس ندارد و در مسح اول مسح کند بدست خشك
بعد باب تازه و بعد شستم کند و اگر در جایست که آب کم کم بدست
میاید هر نیم ساعت بعد از یک وضو و لذا موالات نمیشود حاصل
کرد و وضوب قد باین کیفیت و مسح کند بکیفیت سابقه و شستم
هم بکند مطلب چهارم در شکایات و سهویات وضو هرگاه
پیشین وضو داشته و الا این شك ظاهری است وضو باقیست باین
اعلنا بشك نکند محکوم بطهارت است و هرگاه پیشین بحدث ^{شسته}
و شك دارد که وضو گرفته باین محکوم بحدث است و لازمست ^{وضو}
بکشد مثل اینست هرگاه پیشین بحدث داشته باشد و نمیداند کدام
مقدم بوده و کدام مؤخر بوده باید وضو بکشد و هرگاه شك در
اعضاء وضو کند پس اگر فارغ نشد و در محل وضو است و

در خطه

است بر کرد و بجا بیاورد و همچنین اگر شایء در شرطی از شرایط
وضو کرد قبل از فراغ الارست محصل علم بقبول آن شرط و اگر
بعد از فراغ از وضو است یعنی خود را مشغول بکار می دهر بکر یا
دیگر بکار بگرداند عتباتی باین شک نیست مگر هرگاه شک شرط
از شروط بشود احتیاط اعاده است

فصل
در غسل

مفصل در غسل است و معنی غسل شستن تمام ظاهر
بدنست بمقدار طاعت خدا که معنی و تربت است و این برد و نوع
واجبی و استجابی و امر و جوبی بآن پنج سبب دارد اول جنابت
و آن خالی است که عارض شخص میشود بیکه از دو چیز اول
بانتزال منی و اینچیز نیست معروف اگر علم حاصل کرد خروج آن باعث
جنابت است و اگر محل اشتباه شد بعلاقات چند شناخته میشود
از جهند که خروج بشهوه و حصول سستی و انکسار شهوت و
شکوفه خفا یا خمر یا هرگاه جمیع اوصاف جمع شد غسل کند و
و اگر بعضی حاصل شد غسل کند و بعد غسل را بشکند و وضو
بنازد نماز کند ۴ دخول مقدار حشفه در قبل زن یا در بریده
خفیه یا اناث و در بر اطفال در غیر قبل از این سه صورت غسل
نماید و وضو بنازد برای نماز احتیاطا و تفاوت نیست در حصول
جنابت مابین آنکه انتزال بشود یا نشود فاعل یا مفعول آن
بشود یا نه یا معوض بدون آن یا اختیار یا به اختیار یا غفلت
بکبر یا صغیر و مرد و زنند بلیه اگر خنثی ادخال نمود در بدن
یا پسر یا مرد یا خنثی یا مرد ادخال نمود در قبل خنثی جنابت



خامصل نمیشود بخواهی کلام والله العالم سبب روم متی متی است یعنی
 رسیدن عضو اگر اعضا چه ظاهر چه باطن بر عضو اگر اعضا متی
 بعد از سرد شدن تمام آن و قبل از غسل و متی صدق میکند در
 بدو روح به روح ایضا مثل ناخن بناخن بلبه میگویند اگر بگو متی کند
 بایستد غسل ندارد چنانچه اگر میگویند متی راهم متی کند غسل
 ندارد و اگر عضو از دندان شود اگر استخوان دارد متی و غسل
 دارد اگر چه سرد نشد باشد ولو آنکه خود صاحب عضو مرده متی
 کند و اولی اگر بی استخوان است اگر چه نجس است و بلبه غسل ندارد متی
 آن بلبه متی استخوان خالی بی گوشت غسل دارد و لود در برستان
 مکرر که علم کند که از متی مغسول است و سقط اگر چهار ماه متولد شود
 غسل دارد و اگر کمتر شد اگر استخوان دارد غسل دارد ایضا و الا فلا
 اگر چه نجس است و اگر طفل مرده متولد شد غسل می بردارد
 است و دندان اگر از دندان جدا شود یا مرده غسل داده شده متی او
 غسل ندارد و اگر از مرده غسل داده نشد یا مشکوک الضلای غسل
 کند بمس آن و دست را بشوید بایست مس کردن اگر چه دست خشک
 و بدن متی هم خشک باشد بلبه متی شست و کسب که بحکم خاکم بمن
 کشیده غسل نمیخواهد چنانچه خود اطفال غسل نمیخواهند و لیکن
 کشیده شده بحکم حق بایست قبل از کشیده شدن غسل متی و نکفتن تنها
 سبب سیم حیض است در حالت انقطاع او و آن خوفی است که موجب
 خلاقیت عالم در دنیا خلق نموده از جهت حکم الهی است و اگر بیکه خط
 ولد دوم و بیکه غذا و او شدن و بیکه تبدیل بشریت از تولد و

فصل در احکام غسل

۱۰۸

اوقات مقرر از بکار خروج آن قرار داده و شارع برای این تشخیصات
خاصه معین فرموده و کما از سائر دوز عنواله الاپام واللایه نمیشود
و زیاده دوز نمیشود و غالباً سبب است که دست غلیظ است
عبط است بیرون می آید بسوزش و کزندگی و تفصیل آن در کتب مفصله
ذکر شده سبب چهارم است سبب پنجم و متوسط و خالت بلافیه بود
ان خون و استمرازان بطنها و بواسطه این خونیت غالباً از دست
سرد صاف بیرون می آید بدون سوزش و کزندگی که عکس خون جگر
و هر خونیکه کمتر از سائر دوزها زیاد تر از دوز باشد سبب ششم است
و غلیظ و کثیف شدگی دارد و فصل اول طهر شرطش نیت و غرض از
از بلوغ و بعد از پاس است و همچنین مستحق خون بیرون آید
قلبه است نماز به یک وضوء و تغییر پنبه و غسل فرج برای هر نماز لازم
است و اگر پنبه فرو رفت متوسط است نماز صحیح غسل دارد و اگر
و سایر نمازها هر نماز به یک وضوء یا تغییر پنبه و غسل فرج و اگر
سپلان کرد از پنبه بخور و سید نماز صحیح غسل دارد با وضوء و
تغییر خرفه و پنبه و غسل فرج و همچنین نماز ظهر و مغرب و نماز
عصر و شام غسل نمیخواهد و تغییر خرفه و پنبه و غسل فرج وضوء
میخواهد سبب پنجم نفاس است در خالت نقطه ان و ان خونیت
که در خال ولادت تا بعد از آن بیرون می آید و شارع هم بجهت این
حدود و حکمی قرار داده که در دلیله لامع تفصیل بیان نمودیم
والله العالم فصل در احکام غسل بر دو قسم است اول
و مستحبی اما واجبی پس بجهت نماز واجب طهر و بجهت طواف واجب

سپتم یحیه روزه واجب مطهرگاه جنابت در شب حاصل باشد
 چهارم یحیه مسح کتابت قرآن با اسماء الله با اسماء انبیاء و ائمه با
 یحیه دخول مساجد با یحیه خواندن سو و غرام اگر اینها واجب
 باشند اما مستحبی یحیه نماز مستحب و طواف مستحب و یحیه مباح
 شدن چیزها بیک حرامند و در حال جنابت مثل مسح کتابت قرآن
 و اسماء الله و اسماء انبیاء و ائمه و دخول مسجدین و مکث مساجد و
 گذاشتن چیزی در آنها و غرامت سورهای بیک در آنها سجده واجب
 هست و یحیه رفع کراهت چیزها بیک در حال جنابت مکرر و چند مثل غلام
 و خوابیدن و یحیه کارها مستحبی مثل تلاوت قرآن و دخول مساجد
 و غیر اینها از اغسال فائده و مکانیه و فعلیه که در کتب مفصله و
 ادعیه مذکور است و افضل اغسال فائده غسل جمعه است که گفته
 با احکام مخصوصه اولی آنکه تقدیم آن بر وفشش مشروع است پس
 هرگاه بترسد که در روز جمعه از او فوت شود پنجشنبه پیش از غسل
 جمعه بکند بقیه تقدیم و اگر بعد از این تقدیم اتفاق شد که روز
 جمعه بترسد غلظت مستحب است و اگر بعد از بترشدن مکرر و غلظت
 مستحب شود و لکن یا عده بقیه را ضائع ندارد

در استحبابات

در یحیه آنکه قضایان مستحب است تا مغرب روز شنبه سپهر آنکه
 هر چه بظاهر فوت بکند افضل است و در بعد از جمعه نیز بقیه اداء
 کند نه قضاء بلکه قصد قربت کند فضل در کیفیت غسل
 بدانکه غسل شستن کل بشرو و ظاهر بدست است که باید آب بجمع بدین
 برسد حتی پنج موگاسر و امرو و هر جا که مودارد و پنج گوش و نا

در احکام غسل

در احکام غسل

۲۰

و ز بر پستان ز نغان و ز بر بغلها و چپنها بیک حوله در کتفهای چپ و راست
و آنچه دیدن میشود از گوش و میچید کتان و ز بر نغان و میچید و روشن
و چشم و آنچه دیدن نمیشود لازم نیست شستن در و هم چنین صورت
سوزاخی که در گوش و بینی بچند حلقه و گوشه و گوشه میکشد اگر در
الها چیزی هست باید حرکت بدهد تا آب لبو زاخ برسد و اگر در
الها چیزی نیست پس اگر سوزاخ هم آمده که اندرون ظاهر باشد شستن
اندرون واجب نیست و اگر نمایانست باید بشوید و نباید دانست که
تشنه ز بر موها باید یا نه باشد که بعد از نیت بان برسد مثل
سایر بدن چونکه غالبی شام می کنند از این بابت که پیش از غسل
در حوضند ز بر موها و چو کها و سوزاخ گوش و ناف و شستن خپا
می کنند که این کفایت میکند و حال آنکه باید علم برسانند که
بعد از نیت آب تازه در غسل نریزدی بر عضو اول و بعد از آن آب
تازه بر عضو سیم جاری شد و جز بر موها هر یک نباید در محل خود
بشوید آب برسد و در غسل از تماسی بخشد بکمر و شیب و بچرخ
غسل برسد و لذا در غسل از تماسی در عضو ششم شستن میشود پس
همانا ممکن غسل نریزدی نوافشود که باید شستن سر و گردن
بعد از آن بجانب چپ و گردن را نباید ز بر سر هر دو بشوید پس اول
آن اول شروع شستن سر و گردن هر چه که است بدان نمود اگر
چپ یا راست آن باشد و اگر آن چپ است که شستن آن بجانب چپ تمام
میشود اگر چه بالا همان باشد و غسل از تماسی بشوید شستن آن
بعد بدن بر بدن باشد و خود را در آب بپندارد که آب همه بدن را

در احکام غسل

۲۱

بکریه و بکریه و دوزخ بر آب پنهان شود و هیچ جزئی بیرون نباشد
و در کل فرو نرود و خائلی پیدا نشود و نجاستی غارض نشود پس اگر
در حین تحطیل موئی یا مثلاً خون بیرون آید از دماغ یا اینکه در حین
سعی در رسانیدن آب بر موها صورت و خال شکم و بر آبست
پای و بر دست و کلاه شده شود که مانع از اتصال آب بان نباشد یا آنکه
بعد از شستن شدن آن کل آلوده شود یا آنکه بعد از فرو رفتن
در حین اشتغال بر رسانیدن آب به بعضی جاها بدن آلوده گیدن
او را بیرون بپندارد هر محل اشکال می شود پس از این جهت در وقت
غسل از تماسی بسیار باید کرد و لهذا کار در غسل از تماسی مشکی
است پس از این بابت تعریف غسل ثوبی و از آن نکند مهنا امکن چنانچه
بنای این داعی بر این است زیرا که با آنکه افضل است از چند جهت
اسهل است یکی آنکه مؤالات شرط نیست و ثوب در نفس اعضا
هم شرط نیست از بالا بنائین از پائین بیالاً از وسط بنائین و از
بالا تا وسط هر طرفی که نباشد صحیح است سر را صحیح بشوید و هر
طرف راست و هر طرف چپ را بشوید صحیح است بکنایه از این
بماند هر وقت پادشاه مدتها بخوابد اگر طرف چپ است که کف
تمام است و اگر طرف راست است طرف چپ را هم بشوید و هر طرف
در هر خار به در عرض در آب قلیل در جریه بلکه کسیکه غایب است در
در خواب با آب کمی غسل میتواند بکند که در خواب فرو رود یا کف
نمودن با قلیل غسل کسی که از موضع بیوضعی باشد و اگر جزئی
از بدن نجس باشد باید قبل از شروع در غسل بپوشد و در هر

در احکام غسل

۲۲

دو اثناء غسل نجس شد اگر از اعضا نیت که غسل کند بشود یا بشود
 در آن نیت هر چند نجس بنامند تا بعد از غسل و اگر از اعضا نیت
 که هنوز شسته نشد آنرا قبل از شروع در غسل عضو و نظیر آن
 وقت نیت در غسل نوبتی اول جز نیت که از سر کردن شروع
 بان میکند و در آن نیت می قل جز نیت که در جواب فرو برد و بگوید
 مستلام باد و حکم نیت را تا تمام شدن غسل و پنهان شدن در ^{آب}
 و اگر فک پیشتر باشد و مستمر باشد تا اقل عمل حبی نداد بلکه
 هرگاه از خانه ب قصد غسل بیرون آمد که بجا می رود و همان قصد
 در نظر او ماند که در همین شروع در غسل بوقرا را باشد و لو انشأ
 تفصیله نداشتن باشد غسل صحیح است و هرگاه بعد از فارغ شده
 از غسل معلوم شد که جزو مانده که ساب بان نرسیده از بابت خاها
 یا غفلت و نحو آن پس حکم آن در آن نیت باطلان غسل است و ترتیب
 آنچه ذکر شد و ذکر شد غسل نوبتی افضل است و اسهل است مگر
 در یکجا که غسل او نیت است و در نیت که وقت آن چیز یک
 غسل میهند او مطلوب است مثل نماز یا روزه اگر زود تر از نوبت
 نبود و الا فلا و در بعضی جایها معین است غسل نوبتی یک ضام
 بصوم واجب الا تمام مثل ماه رمضان و قضاء و توسع بعد از ظهر و قضا
 مضیق مطهر و قند معین مطهر و اگر از نیت منوط خواست و غسل و

روحه او هر دو باطلند و بیک در صورتیکه آب در موضعی باشد
 که فرو رفتن در آن باعث این است که بجز از بدن کل آلود بشود
 و بیک در صورت کم بودن که تمام بدن فرو رود در آب و بیک دیگر



آنکه هرگاه شکست بیند نظائش که چیزی بخورد و بپزد و بپزد اگر آب کمتر
 گزیند باشد و بدین نجس باشد و شرایط غسل مثل شرائط وضو است و
 موالا که شرط نیست در ثوبی مگر در غسل است خاصه که موالا
 شرط است و باید دانست که این اسباب مذکوره وقتی سبب وجوب
 غسل میشوند که علم بان حاصل شود پس شک بلکه مظنه اعتبار
 ندارد بلی اگر بانزال جنس شد و بول نکرد غسل نمود و بعد آب
 مشین را مد حکم میشود بجنابت و در مرتبه بایست ایضا غسل کند
 بلکه اگر بعد از انزال بول نکرد غسل کرد بعد بول کرد احتیاط در
 اعاده غسل است بمحض بول کردن بجهت آنکه حکم کرده اند بعضی
 از علماء باینکه اجزائی از منی دو قطعه گردد و همانند ببول بیرون ^{گردد}
 و لذا اگر دو ماه مبارک رمضان چنین اقلون بشود جایز نیست جنابت
 در بول بکند چون داخل در نعت جنابت است و اگر در ولتاء
 غسل جنابت جنابت دیگر اتفاق افتاد باطلست بلا شبهه و اگر
 حد و اصغر واقع شد احتیاط آنستکه اتمام کند غسل را بعد اعاده
 کند و وضو بخواند و نماز کند و هم چنین لصال دیگر از واجبات ^{مستحبه}
 هرگاه چند غسل واجب بدنه شخص باشد احتیاط آنستکه از هر یک
 غسل علاقه بکند و غسل جنابت را آخر همه قرار دهد و وضو
 قبل از هر غسل از آن اغسال که مقدم اند بکند بقصد قربت مگر آنکه
 آب نباشد یا وقت تنگ باشد غسل جنابت را بکند با علم بکفایت
 آن از اغسال دیگر یا ندخل کند چون اجتمع بر وجهت داخل است
 و هم چنین از برای هر یک غسلی علاقه کند اگر چند غسل مستحبه

در احکام غسل

۲۲

جمع نمود و همچنین اگر بعضی واجب و بعضی مستحب از آن هر یک
 غسلی ملاحظه بکند و در دو موضع باید شخص بغیر خود غسل
 بدهد یک غسل مولود و بقصد خیریت و یک غسل مؤانث که واجب
 است غسل دادن هر قبت مسلمی و طفلی مسلمی اگر چه سقط باشد و
 چهار ماهه باشد مگر نواصب و خالرج و مجتبه و هم چنین عضو
 جدا شده اگر آن قطعه سینه یا بعضی سینه باشد هم غسل ظاهر
 و هم کفن و هم نماز و هم دفن و اگر استخوان داشته باشد غیر از سینه
 همان غسل و دفن لازمست و هم چنین استخوان خالی غیر از دندان
 و نماز هم میخواهند حیاطا و غسل دهند بابت بالغ و غافل و
 غارف بمثائل غسل و مماثل متب باشد در ذکورت و انوثت
 و تفاوتی نیست حکم غایبی بالغ و غیر بالغ مگر بچه چه پسر چه دختر
 که میتوانند کمتر از سه سال را میگویند و زن و شوهر و کنیز و سید
 که شوهر زن را میگویند غسل بدهد اما بر عکس حیاط
 ترکست و مکرر محارم که میرا در خواهر غسل میدهد و بر عکس
 لکن بشرط مماثل نبودن و از روی لباس یا بر بدن و بدن را برهنه
 نکند و لباس حکم فوطه و لنگ را دارد و حیاطا است که آنرا بشوید
 و نظیر کند مثل فوطه و لنگ و در خنثی مشکل امر غسل مشکل است
 احوط آنست که اگر کنیز را در هم کنیز غسلش بدهد و هم محارم و اگر
 کنیز نداند محارم از پیش جامه غسل بدهد و اگر محارم نداند غسل
 ساقط است و اگر یک غسل مرد بدهد و یک غسل هم از و از آن
 بد نیست مثل آنکه هر گاه عضو از مبتدی باشد که غسل دادن

و اگر در آن عضو از آن که غسل بر او واجب است



در ملکات

۲۵

الحمد لله

اول واجب باشد و معلوم نباشد مرد یا زن بودنش هر طریقی از
هر یک است و کیفیت غسل میت آنست که اول میت را از نجاسات
عارضه نظهر کند تا بعد از آن نیت کند باین طریق که غسل
میدهم این میت را بآب سدر و کافور و آب خالص و جو یا برتر الله
و بعد از آن نیت خصوص غسل بآب سدر نماید و بآبیکه قدری
سدر در آن داخل نموده باشند که اسم آب سدر بر او گفته شود
و از اطراف بیرون نرود میت را غسل بدهد بطریق غسل ترتیبی
و بعد از آن نیت خصوص غسل بآب سدر نماید و بآبیکه قدری
در آن داخل نموده باشند که اسم آب سدر بر او گفته شود و از اطراف
بیرون نرود میت را غسل بدهد بطریق غسل ترتیبی و بعد از آن نیت
خصوص غسل بآب کافور نماید و بآبیکه قدری کافور در آن مالیده که او را
آب کافور بگویند و از اطراف بیرون نرود بترتیب غسل بدهد و بعد
از آن نیت غسل بآب خالص نموده و بآب مطلق خالص از سدر و کافور
و کل او را غسل بدهد بترتیب بجز شستن از جزء آخر که خارج شد اگر
کسی مس کند او را غسل متی میت بر او واجب نمیشود و محررا کافور بزد
ان نمکنند بکف سدر و دو غسل آب خالص بدهند و اگر دو نفر غسل
میدهند هر چه و نیت بکنند و شرط غسل وضو نیست پس اگر
بمقتضی احتیاط باطلست و هر گاه آب نباشد یا استعمال آن شرعاً ممکن
نباشد در اینجا حکم نهم است و کیفیت نهم میت اینست که نیت کند نهم
میدهم این میت را علیه الله و باطن دستهای خود را بر سر و
پیشانی و کفهای میت را مسح کند و بکوبد بکوبن بر سر و دستها

در احکام غسل

۲۶

میت و مسح کند و ملاحظه شرایط نهم را بکند بکشد بکشد بکشد و سه
 نهم دیگر بدهد بکشد بدل از غسل سدر و پیکه بدل غسل کافور و بکشد
 بدل از بکشد بکشد بکشد بکشد و شرایط این غسل چهار
 است اول مباح بودن ده چیز مکن غسل دادن محل گذاشتن میت
 محل غسل دهنده فضا بکشد جسم میت در او است آب سدر کافور ظرف
 آب ریختن مصیبت و مجرای آب غسل دویم پاک بودن آب سیم پاک
 بودن نجاسات خارجی چهارم از آله نمودن مانع از رسیدن آب به
 بشره بدن میت و نجاسات موها سر و پیش و ابرو و غیره و اگر شک
 کند در چیزی که خایل هست بانه رفع آن لازم است و بکشد بکشد
 و لباس مثل قوطی و لنگ خائل نیست همین آب فلان نفوذ میکند
 و بیدن میرسد کافیت و وضوء دادن میت پیش از غسل مستحب
 است بدین ترتیب و اگر میت جنب یا خائض یا نضاء از دستش بشوید
 غسل از اینها لازم نیست هر سافطست و غسل از ناسی در میت جایز
 نیست و شهید غسل ندارد و محدود بحد شرعی که با امر امام فضل
 میت کرد میباشد غسل ندارد و مراد از شهید کسی است که در حال
 در حضور امام یا امر امام کشته شده باشد یا در حال غیبت بیحد حفظ
 بیضا اسلام کشته شده باشد و مطهون و مبطون و ذریخا و ثقات
 و غرضش بودن در وقت ولادت اگر چه اطلاق شهید بر آنها شده و
 حکم شهید در سقوط غسل ندارد بلی ثواب شهید ندارد
 مفصل سیم در نهم است و این بدل از وضوء و غسل است
 باید ملاحظه بدلت در آن بشود و در آن چند فصل است

در احکام غسل



سازمان اسناد و کتابخانه ملی
 جمهوری اسلامی ایران

در احکام نیت

نیت

فصل اول بدانکه نیت جایز است بحال عدم امکان استعمال آب لکن هت
سبب دارد اول یافت نشدن آب و اگر علم دارد بنبودن آب که نیت
میکند و الا لا رقت از چهار طرف نفخ کند در صحرائه هوا را از
هر طرف مقدار دو و نبراند از دو در صحرائه هوا مقدار یک نبراند از
مکرانکه یقین بامطنه یزاید و نداشتن باشد لا رقت نفخ تا
ملازم علم بعدم حاصل کند با وقت تنگ بشود و اگر نفخ نکرد
نیت نکرد باطل است مکرانکه وقت تنگ شده باشد که معصیت
کرده و نیتش صحیح است و احتیاطاً قضای این نماز را بگذارد و اگر از
قول کسی دیگر علم حاصل کرد بعدم آب نفخ ساخط است و الا
قلا دو بهر ضرر داشتن استعمال آب بطریق یقین یا بطریق مظنه
و اما مجرد خوف احتیاط جمع است میان نیت و وضوء بافضل ستر خوف
محصل آب است بسبب طاع طریق یا جانور و مود بر جان یا عرض یا مال
چهارم عدم ممکن از نیت آب است پنجم احتیاج بآب است از جهت خوف هلا
نشک خود یا متعلق خود یا نقص محترمه دیگر یا کافر یک محتاج الیه
او باشد یا جوانیک محتاج بآب باشد از دو علم یا مظنه و اگر شک
داشت باشد احتیاط جمع است میان نیت و مبدل منه و شش
احتیاج بآب است بجهت ازاله نجاست یعنی قدری آب که آفت نظهر
از نجاست بدن یا لباس یا وضوء مقدم بدارد و نظهر را بوضوء
هفتم آنکه وقت مضیق باشد از وضوء بافضل بدانکه در سه
موضع در شریعت نیت جایز است با وجود آب اول بجهت نماز وقت
دو بهر بجهت خوابیدن بر طهارت ستر هرگاه در واحد مسجدین

در احکامات

۲۸

و محتمل شد مگر آنکه غسل ممکن باشد و زمان غسل کمتر از زمان نیتیم
باشد که در اینجا غسل معتبر است فصل پنجم از نیتیم بان میشود
و آن نیتیم است بترتیب اقل خالص مطلق چه سفید چه سرخ چه
ندد خالص از چیزی دیگر که مضاعف نباشد دو نیتیم زمین و کلوخ
و خشت خام و اگر بگویند داخل در قسم اول است ستم مرتل چهار بار
سنگ پنجم زمین کج و آهک قبل از پنجم ششم غبار که سبب نیتیم
غبار در جمع شود و در آنرا بگوید بعد دست بزنند و اگر نیتیم جمع شد
داخل در قسم اول است که خالص باشد هفتم خنجر غبار و در صورت
ممکن از سنگ و غبار و احوط جمع میان هر دو هفتم کل با هر طرفی که
دست را بزنند بعد از آنکه آنرا بپاشند بکشد طهر برف و پنجم و کن
احوط در آخر آنست که ممکن است آنها را بریدن یا لای بطرفی مسح و وضو
بگیرد یا غسل کند یا بنحو اگر چه اقل غسل حاصل نشود زیرا که بسیار
اقل غسل بر هر مقدّم است بعد نیتیم بان کند و بعد نماز را هم فضا کند
فصل در کیفیت نیتیم باطن که نماز را متصل بهم بخاک میزنند بعد از آن
بر میزدند و اندک تکان میدهند که اگر از خاک بران حاصل باشد یا سفید
بعد از آن دستها را متصل میکنند با هر طرفی که از سمت انگشت کوچک
هر دو وقت را بهم متصل کند و بهین طریق که بهم متصل است سینه باطن
هر دو وقت گذاشته شوند بر همدگر بالا تر از دستگاه موی و بهمان
حالت مسح میکنند آنها را از بالا بپائین تاز بر اوها و بالا بپائین که بپایند
بالا ایستاده است بخوبی که هر پیشانی و جبهه بن مسح بشود و دستها را
بویگرداند که بهر پیشانی و جبهه بن مسح شود و در هر دستها را باطن

در احکام نماز است

۲۹

طرف آن طرف که خط فاصله میان دو کف به مسیح نماید بعد از آن مسیح
کند هر طول پشت ظاهر کف دست راست را از بند دست که حج باشد
تا سر انگشتان به عرض باطن کف دست چپ را بنهام باطن عرض باطن
کف دست راست و ملاحظه کند که در وقت مسیح کفها به دست مسیح
کنند را خوب بنجوا باند و متصل کند بر مسح به مسیح نماید و آنکه مسیح
شده برقرار باشد و مسیح کنند بر او بگذرد و اگر هر دو حرکت داد
با طست و قدری از سر انگشتان و مابین انگشتان و خاشبه بیرون نکند
بزرگ و کوچک را داخل کند در مسیح تا بهین حاصل کند و بکشد از
بند دست یا اثر بگذارد و بکشد و حائل بر مسح نباشد
بعد بکشد و بکشد دستها بر زمین فود و پشت دستها بکشد و برود
بمالد و بعد دست راست را بر زمین بزند و پشت دست چپ را
مسح کند و باید خلك غصبی نباشد و مکان و قضاء مباح باشد و شرط
مباشرت و موالات و تریب بنمودن کور و هو العالم

بجای آنکه در مسیح کنند بر او بگذرد و اگر هر دو حرکت داد

نیم پیش از دخول وقت جایز نیست و اگر نیم کرد در آخر وقت نیمه
نماز و نقص نشد وقت نماز دیگر داخل شد اگر امید رفع عذر
هست لازمست تا خبر تا آخر وقت مطر و اگر امید بکشد جایز است
لازمست پیش از دخول وقت و اگر نماز قضاء بقیه شخص باشد اگر قضا
موسعت شکش مثل ذاء است بیفصل مذکور و اگر مضی است با
قضاء بسیار مذکور در هر وقت میتواند نیم کند حتی آنکه اگر
بناند تا ساعت دیگر رفع میشود و در انتظاران لازم نیست و هر
است اندر مطلق و نماز اخیر و نماز مستحبی مطر با وجود سبب نیم

در احکام نماز است

در احکامات تیمم است

۳۰

جا نواست و انتظار دفع عذر و توبه و تبت و تیمم در محل خود یا نشین
وضوء و غسل میشود بجز هر چیزی که مباح میکند آنرا وضوء یا غسل
مسئله تیمم بدل از غسل جنابت بعد از صغر هم میخورد احتیاط اینست
که یک تیمم بدل از غسل بکند و یک تیمم بدل از وضوء یا اگر میگویند
وضوء نیاز دارد و در جای دیگر هم غسل میخواهد و هم وضوء مثل متی
متی و حیض اگر آب نداشت و تیمم میکند یک بدل از غسل یک بدل از
وضوء نیاز دارد مسئله تیمم بعضی ممکن از آب باطل میشود و اگر در اثنا
نماز نباشد قبل از رکوع نماز را بجزند اگر وقت دارد و اگر وقت ندارد
باید داخل در رکوع شده نماز را تمام کند و اگر اسباب غسل متعدد شد
از برای هر یک تیمم علاوه بکند و اگر آب بقدر وضوء نیست وضوء هر
غسل قبل از تیمم بدل از آن بجای آورد و الله اعلم

مقدمات تیمم

از الله خبیر است از بدن و لباس و نجاسات
بسیار بر مشهور و معروف و چیزی که اقل و دوم بول و غایب از هر حیوان حرام
گوشت که خون جهنده داشته باشد بعد از بریدن رگ و حرام گوشت
چهار الاضاله یا بالعرض مثل حیوان جلال و موطوءه انسان که گوشت
او در حلال و حرام میشود ستم خون هر حیوانی که رگ جهنده دارد هر چند
حلال گوشت نباشد و این مسئله میشود خون میان گوشت که پاک و حلال
است و غیر از این خون از سنا و خون فاجعاً احتیاط اینست مگر خون
حلال که پاکست چهارم مقام از هر خون حیوانی که خون جهنده داشته
باشد و پنجم مقام از هر حیوانی که خون جهنده داشته و میگویند
که بندگان که شرعاً روح از او دفعه باشد یا اینکه متوفی داخل او

در نجاسات

۳۱

نشانی پس سقط قبل از ولوج روح هم نجس است و آنچه چو نه هم در
 او حاصل نگردد از منبت پاکست مثل شاخ و استخوان و دندان و منظر
 و سم و چنگال و ناخن و پشم و کرک و کتک و تخم مرغ اگر پوست بالایی
 آن سخت شده باشد پاک و حلالست و لایه هر شش نجس است و در
 حکم منبت است هر چیزی از اجزاء زند اگر جدا شود مگر بعض اجزاء
 از پوست بدن انسان که سوا میشود از کبد مثل و ذخم و ثالول و از لبها
 که بسبب خار شدن می افتد ششم و هفتم سگ و خوک بر پوست
 هفتم خمر است یعنی هر مایع مست کنند و ملحق بشراب است آب انکود
 ناموین یا خرمادان گذاشته شود و قدری بماند که بهم خورد و خام
 نجس میشود هر چند هنوز مسکرنده باشد سیم فطاع که از آب
 جو بعل می آوند چهارم آب موین یا کشش هرگاه جوش بخورد و
 دو ثلث او کم نشده باشد و کشش و موین اگر طبع شود بطریقی که آب
 از خارج داخل نشود چه سرخ بکنند چه نکنند چه جوش بیاید
 چه نیاید چه در پایو چه در لیس چه کله پاچه اشکال ندارد و الا
 اشکال دارد پنجم آب خرماد و شیره دمه خرماد هرگاه جوش بیاید
 و دو ثلث او نرود و خال خرماد مثل کشش است چنانچه ذکر شد
 ظفر از نجاسات کافراست یعنی کسیکه مدعی طهارت و انکار وحدت است
 یا نبوت پیغمبر یا معاد نماید بدل و زبان یا بزبان نماد و در حکم
 کفار است هر چند بن و منکر بن ضرر نکند بن و مدعی هب و مجتهد
 قائل بن بوحادث وجود یا واحد موجود و مجتهد و مفسر و خواج
 و نواصب و فلاة و کسیکه علی را خالق و زاری بدانند یا بگویند تقوی

در نجاسات

۳۲

خلق کردن و در زنی دادن یا و با شد و منافعتین که معلوم یا شد که ثلث
اینان موافق زبان انعام باشد یا ظاهرا خلاف بزبان یا خبران در هر
از نجاسات عرفی جنب از حرام و هرگاه بخواند غسل کند باید بدتر
ظهور از عرفی کند بطریقیکه بعد از تطهیر عرف نکند تا تمام شدن
غسل و اگر نمیشود از عرفی بدن و خالی برود و جواب کثیر اول نیت
تطهیر کند و بعد نیت غسل و اذاب بیرون بیاید و عرفی شریک
را ایضا احتیاط کند تا استبراء نشد فصل در کیفیت نجس

در نجس

شدن چیزهاست هرگاه عین نجس بر خود در خالتیکه هر دو
خشک باشد یا اندک رطوبت در آنها باشد که جزئی از آن سرایت
نکند نجس نمیشود لکن در میت مخصوص احتیاطی هست که ذکر
شد و هرگاه عین نجس بر خود یا رطوبت سرایت کنند در
یکه از آنها یا هر دو آن چیز منجس میشود و بعد از آن بدن منجس
بر خود بر طوبت سرایت هم منجس میشود و حکم نجاست اقل و اذار
در تطهیر اگر دو نجاست بر چیز رسد اگر یکی از آنها حکم غلط است
مثل ولو غ کلب حکم غلط است و می شود و داخل میشود خفیه
در غلط چنانچه محل بر خود باشد یا بطریق تغافل و اگر
شک کنی در رطوبت سرایت حکم نجاست نمیشود و هر موضع که
نجس یا منجس بر خود یا نجاست نجس میکند و سرایت ایجاد
نمیکند اگر چه متصل باشد مگر در سه موضع اقل لب قلیل که
اگر نجاستی با و رسد نجس میشود و آنچه متصل با و رسد
پایان این تراویست مکرر نکند دفع و جریان داشت



در احکام نجاسات

۳۳

که همان جزء متصل نجس میشود سرپا نمیکند بیا الاثر در پیر آب
مضاف که اظم حکم آب قلیل دارد اگر چه صد گرا باشد ستم فایضا
ناتیه یعنی چیزها ای که مثل روغن کرم و شیره روان و لکن در آب مضاف
و مایع قوی نجاست بیا الاثر در صورت اتصال نجاست پائین نماند
اگر احتیاط بکنند خوبست ولی فعلاً اجاعست بر عدم نجاست و در
غیر این سه موضع در هر جا که نجاست بر خورد مختص همان موضع است
و دیگر آنچه متصل است بان حتی بر طوبی نجس نمیشود پس روغن و
شیره سخت و غیره و خیار و مغز هندی و انساکر میخیزد آنها نجاست ملقا
نموده در غیر بنجر و سرایت نمیکند و لکن اگر بنجر و نجس چیزه متصل
کف از خارج مثل این اتصال از چیز نجس میشود و اگر در چیز شک
باشد که از کدام قبیل است حکم نجاست نمیشود

در احکام نجاسات

فصل در احکام نجاسات باید بداند و لباس در حال نماز واجب و
مستحب از اول تکبیر و الاحرام بلکه اقامه نماز و سلام واجب مستحب
نباشد و هم چنین نماز احتیاط و اجزاء و فراموش شد که وضو
کند و سجود سهو و هم چنین در حال طواف مطهر و از زمین مسجد
و دیوار و فرش و بلکه اگر عین نجاست خشک باشد و سرایت
نمیکند باز دفع آن لازمست بلکه مستحبست خشک را داخل مسجد
کند به سرایت یا احتیاط از آله است و وجوب زاله نجاست
از مسجد قویست بجهت آنکه نمیتوانند نماز کنند اگر وقت آن متع
است و اگر تنگست نماز را مقدم بدارد بکرانکه قدری بر آله
نداشت نباشد و واجبست پاک نمودن محل سجود یعنی جای

در بیان نجاست

۳۴

پدیده شدن آنها واجبست زاله نجاست از قرآن و خواشی این و جلد و و
 و بیچان اگر قرآن در اوست و اگر ممکن نباشد محو انگیزات نماید
 دو کرب یا جاوید و اگر نجاست خشک هم بر روی آن نباشد رفع آن واجبست
 و قرآن زایدست کافر دادن حرامست و کتب دعیه و احادیث
 و کتب فقهیه یا کلامیه یا اثبات قرآن و اسم خدا باشد این حکم را دارد
 احتیاطاً و اگر نجاست زاله نجاست از خراج مقدس و مشاهد مشرفه
 و غریب سید الشهداء و وصایای خامه کعبه و کوفه و ولایتی که از
 کربلا می آید و بیعت نبی و حوامست خوردن و آشامیدن اینها نجاست
 شده است مضاف به نجس است و یکی دیگر حتی طفل جایز نیست بدو
 اما اگر غذا در وقت خوردن طفل نجس بشود نجاست ندارد اما
 اگر اذن نجس شده چیزی بنماید ثانیاً باوند مقدس و مقامه امیه
 نجاست جایز نیست مگر آنچه طریقه بان جاویدست مثل گوشت
 دادن و پختن آنها بدانکه بعضی نجاست معقوند و حال آنها
 اقل خون زخمها و قتلها ملازم یکم خوب نشد اند و خون از آنها
 جاویدست و مشغره و غیره باشد و قطعه و شیدیل لباس و خود
 بواسطه و نواسیر در حکم عضو هستند و عرفی که بان خون نجس
 شود در اطراف آنها مقبولست در پیر خون کثیر از در هم و مقدار
 در هم بنابر احوط مقدار یک اشرفی است مگر خون نجس العین
 و خون پیش و خون حیض و نفاس و استخاضه و خون غیره اگر
 الا که اینها معقوند نیستند و اگر شک نمود که از کدام قسم است احتیاطاً
 فرست سیم هر که از لباس و غیره باشد یا نجس در بودارد و

در کتب فطریه

۲۵

و بیرون آوردن آنها بر او مشقت دارد و نزدیک پیش می کنند بشیر
 بامتیوجه شدن در هر روز و شب یک مرتبه بشوید کافی است و اگر
 نجس بشود معتقواست و بشر اینست که نزدیک غروب بشوید که
 نماز ظهر عصر و مغرب و عشاء پنجاست بخواند یا پنجاست کم
 چهار مرتبه یا سه که لا یم الصلوه به مثل بند زهر جامه و عرقچین
 و غیره آنها فضل در کیفیت تطهیر منجی است و بعد از مطهرات آب
 است که هر چیزی را تطهیر میکند بشرط پاک بودن و مطلق بودن و
 متغیر نجاست نباشد یعنی رنگ و بو و طعم نجاست نمیکرد در وقت
 استعمال و در این سه شرط فرق بین قلیل و کثیر نیست و اگر قلیل یا
 علاوه بواجبها شرط است که آب بعد از آنکه عین نجاست وارد شود
 پس ضلعه مزبلة مطهر نیست و از غسلات محسوب نمیشود و باید
 در تطهیر منجس دیگر نشده باشد اگر چه طاهر هم باشد مثل آب استنجاء
 و باید وارد بشود بر نجاست و باید قدری از آن آب جدا شود از منجس
 و بعد از جمع شدن این شرایط آب مطهر است هر چه که کیفیت
 تطهیر اشیاء مختلف است بحسب نجاسات و منجاسات و تفصیل در
 دو متجسبات باعث تطویل است و اما اختصار در این واجب است شستن
 رخ و بدن از بول و غیره دو دفعه در کثیر و غیره و اما در ظروف سه
 دفعه باید شسته شود از هر نجاستی غیر از نجاست حردن و دوش
 و شراب و ولوغ سک و خوک بلکه غیر ولوغ از لغاب دهانش و غیره
 دیگرش ایضا اما حردن مویش و شراب هفت مرتبه شستن منجس
 و اگر ظرف از چیزهای نجس باشد که آب فرو میرود در او مثل ظرفی

卷之四

سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران

در نظریه پیرامون خاک

۳۶

پایه‌ای بیرون نیاورد و لوط اجتناب است و اما اولوغ هفت دفعه بیاید
که اول آنها خاک باشد و طریقه آن اینست که اول خاک خشک بپزد
و بمالد بعد بکشد و بچاک و طوبی دارد و بپزد و بمالد بعد بای که
در اول قد خاک باشد بشوید بعد در مرثبه طمان سه قسم خاک
مالیکه ذکر شد باز بمالد و در پنج مرتبه دیگر جدا بشوید و بمالد خاک
پاک و خالص باشد و اگر نشود طرف را خاک مال کرده اجتناب کنند

از او مثل ظرفی که آب در او فرو میرود و اگر غیر این نجاسات باشد
پس اگر آب فرو میرود فرو کنند در آب اگر آب کثیف باشد بایکری خاند
آب را در او اگر آب قلیل باشد بعد از آن عین نجاست و بکارد خشک شود
بعد از آن داخل کند در آب دیگر خاند باز بچکاند مرتبه سیم دیگر بکشد
اما غیر ظروف پس بایست از آبشارد بعد از شستن که غالب آب و را
بکشد باز بشوید و بشارد باز بشوید پاکت قطعا و در نظریه آب

نجس و چیزهای دیگر تفصیل دارد که در کتب مبسوطه متعرضند و در
کتاب طهارت دلیل لامع حقیر نوشته‌ام و الله العالم

در تمام زمین است و آن مطهر ز پیراپا و کفش و چکمه و نعلین است از آنچه
بان راه میروند چه از چرم باشد و چه از چوب و چه از گند و چه از
دیهمان راه برود تا خشک شود و عین نجاست برود بشرط آنکه
زمین خشک و پاک باشد و هم افتاب است و آن مطهر زمین و در
در و درخت و میوه و گیاه هر چه مثل آنهاست از چیزهایی که نقل مکان
نمیشوند یا بنظر حقیر بعد از آنکه عین نجاست از آنها زایل شد و آنها
بر آن تابید بقدریکه رطوبت آن نجاست بافتاب خشک شد پاره شود

در مطهر است

۳۷

چهارم استحاله است و این مطهر خصوصیتی دارد که اعیان نجسه
 زائک میکنند و معنی استحاله تبدیل شدن حصیقه اینچیز است بحقیقه
 دیگران بر چند قسم است اول آنکه خود بخود استحاله شود مثل
 نجاسات خاك شود یا کرم شود و بول یا فضله حیوان حلال گوشت
 شود در قیام آنکه بواسطه مؤثری تبدیل شود مثل آنکه نجس
 بواسطه آتش خاکستر شود و در مثل سنگ نمک شدن یا منجم
 خاکستر شدن یا حیاط دارد یا با نجار بول یا آب نجس یا کثیف حیاط
 دارد مثل کلاب کل نجس و عرفا شیء نجس سیم آنکه بعمل
 مستعمل شود مثل آنکه شراب را سرکه کنند یا آنکه در شراب سرکه
 بریزند بنحویکه سرکه شود و لکن اگر قطره شراب در خم بزرگ سرکه
 بریزد همان نجس میشود چه سنگ و کنگره مستعمل در استیلا
 که مطهر مخرج قاطب است در وقتیکه قاطب نکرده باشد بطریقه
 سنگ سنگ باشد و پاک باشد و استعمال نشده باشد و عین باطن
 ازاله شده باشد و اگر یکم ریخته یا پست نکند نماید سزاوارد و حکم
 سنگست هر چیزی که قانع نجاست باشد و واجب الاحرام و نجس العین
 و متقیس نباشد پنجم اسلامت و این مطهر کافر صلی و مرده
 و مرده است ششم تبعیت سلطان و اطاعت کفار است اگر چه
 یا مادر یا جد ایشان میلان شدند یا آنکه میلان او را اسپر کرد
 نه یا پاک میشود و مویر و خرافه و مکر بعد از سرکه شدن پاک میشود و
 کینه سرش را نظر بکند و اگر نظر بپوش دست صاف بعد از طهارت شده و نجس پاک
 هفتم تبدیل نسبت است مثل آب صوفی و آب دماغ و خال کفر و غیر

اند و بعد از اسلام پاکت و له دو فضله شکر در خال کفر حاصل شد
 مثل عرف و خشک شد و آب دماغ اجتناب هشتاد و نه فصل است
 است و آن در آب فساله آخره هینکه جدا شد بقیه که در رخت
 میماند پاکت مظهر زوال عین نجاست زبواطن انسانست و از
 بدن حیوان با احتمال طهارت ولو بعد از دهر انتقال مثل اینکه
 خون انسان تراشیده بخورد جزء آن شود و اگر جزء آن نشود نجس است
 مثل زاله و آن در هر نفس و آن در مثل هصر است که بجوش دو
 ثلث و بعد از آن در هر غایب شدن و آن مظهر است در انسان با
 معنی که اگر اسباب و بدن کبیر نجس شده باشد و آن شخص از نظر
 غایب شود در مدت شکر احتمال نظهر باشد و بدانند که نجس است
 او نجس است و استعمالی که کشتن از نظهر میکند از او سر میزند
 سیزدهم اسبیر و آن مظهر فضله حیوان جلالت یعنی حیوان حلا
 کوش که غالب خوف است و نجاست شد نجس میشود فضلات او
 که اسبیر شد شتر چهل روز گاوسی روز کوسفند ۱۰ روز مرغ
 الی ۷ روز مرغ خوانکه ۵ روز پاک میشود
 پانزدهم بیرون آمدن خراست بنحو مغارف از دینچه پس باقی مانده
 خون در گوشت پاکست اما خون در شکم و دل و جگر و احشاء اجتناب
 پانزدهم استعمال بستر پیش از نجس شدن که مانع نجس شدن
 با وجود مقتضی آن و آن نسبت یکبار است که باذن امام غسل کند
 قبل از کشتن آن شأ نوزدهم زوال نجاست از آب نجس و رجاء
 هفدهم که کردن آسپا و تفصیل مذکور در رجاء



فصل بدانکه در حین سجد یا زانو زدن یا سجده محکوم بظن اوست
تا اینکه بطریق علم و یقین مشخص شود که نجس شده است یا
و عاقل شهادت بداند یا صاحب بد شهادت بداند هر
رطوبت مشبه قبل از استبراء و بعد از بول و هرگاه یقین حاصل
شود نجاست بکلی از چند چیز اگر محصورند و بعد داخل بخود شمر
دارد اجتناب از هر لازم است و اگر غیر محصورند اجتناب لازم نیست
و بعد از اینکه نجاست چیزی معلوم شد باید علم برساند که نجاست
شده یا دو عاقل شهادت بداند یا بطریق هرگاه شخصی را و قبل

در تطهیر و اخبار نمود و علم برسانند از قول و یا اطمینان

محکوم بظن اوست **مفصل در سیم** ملاحظه وقت است
بدانکه از اوقات مغروب وقت اصل ظهر و عصر است و قوال هر
افعال است از دایره نصف النهار بجانب مغرب و تشخیص آن برینا
شدن سایه است یا پدید آمدن سایه در بعض بلاد و اگر زمین
هموار باشد و شاخص خراطی کرده که سران نیز باشد بطریق مختص
میشود و مختص است ظهر از اول وقت بقدر خود و مختص است عصر
از آخر وقت بقدر خود و معنی اختصاص آنست که اگر بنحالی آنکه
نماز ظهر را کرده عصر را کرده در وقتیکه مختص نماز ظهر است عصر
باطل است و هرگاه وقت وسعت زیاده از چهار رکعت ندارد باید
نماز عصر را بکند و ظهر را قضا کند و هرگاه نماز عصر باشد چهار
رکعت که مانند هر دو نماز را بکند مثل آنکه در حال تمام پنج رکعت
بماند و در حال قصر بکند و رکعت بماند هر دو نماز را از ابتدا

و وقت فضیلت ظهر تا وقتیکه سائیه بقدر شاخص بشود و وقت
 فضیلت عصر از وقتیکه سائیه بقدر شاخص شود تا در وقت ^{خص} رستا
 بشود و وقت نماز مغرب هجده ساعه سرخی مشرق از سمت راست و قبل
 بشود و وقت نماز اذان و وقت مختص است بعد وقت عشاء داخل
 میشود و مثل است وقت آن دو از اقل مغرب تا نصف شب مختص
 است عشاء و یحیی در رکعت به نصف شب و هرگاه بعد از نصف شب
 نماز بکند تا قبل از فجر بصداء و قضاء نکند و وقت فضیلت
 ثالث شب مثل است اگر چه قبل از بر طرف شدن سرخی مغرب
 افضل و وقت فضیلت عشاء بعد از ذوال سرخی است از مغرب
 تا ربع شب و فضیلت نماز صبح طلوع فجر صادق است تا ظهور
 سرخی واضح در مشرق و تا ظاهر شدن جزء اول قرص آفتاب از مشرق
 وقت اذان است بدانکه صحت نماز مؤمن است بر علم بدخول وقت حق
 در صورت ملک در آسمان یا در شخص ناخبر اند تا علم حاصل
 شود و هرگاه از وقت بمقدار نماز گذشت و نماز نکرده و مانع از تکلیف
 مثل بی هوشی و جنون و غیره باشد و نماز آنست و هرگاه
 در آخر وقت صفت تکلیف حاصل شد پس اگر بقدر یک رکعت اذون
 اذکار شود مثل اینست که تمام آنرا اذکار کرده که نماز بر آن وقت
 عدول از نماز به بنماز بنیت مکرر بچند جا که جایز است
 اقل هرگاه شخص نماز عصر را شروع کرد در نماز بخاطرش آنکه
 ظهر را نکرده یا عشاء را شروع نمود و قبل از رکوع رکعت چهارم
 خاطرش آمد که مغرب را نکرده عدول کند از نماز و تیم نماز را

در احکام وقت



یعنی قرار بدهد که این نماز اقل باشد اگر دو وقت مشترک باشد
 در پنجم هرگاه شروع کرد بنماز اقلی بعد معلوم شد که مختصا سابق
 بدست اوست عدول کند از اقلی بقضائی سیم آنکه هرگاه شروع
 کرد بنماز قضاء بعد معلوم شد که قضای دیگر سابق بر آن بدست
 اش هست عدول کند بآن سابق چهارم عدول از نماز واجب
 بناقله موطن در جایست که شروع کرده بنماز واجب و امام مشغول
 شود بنماز جماعت و بدانند اگر تمام کند نماز و بنماز جماعت نرسد
 عدول کند بناقله موطن می کند و ملحق بجماعت میشود پنجم عدول
 از جماعت بانفراد در صورتی که در ششم عدول از وضو است بنماز
 هرگاه در بین نماز وضو اقامه کرد هفتم اقامه تمام بقصر و وقتیکه
 وضو اقامه داشت و هنوز در رکعت اول است که وضو سفر کرد
 اعاده کند وضو را و بدانکه تسبیح در جای آوردن نماز دو وقت
 مطلقا افضل است مگر چند موضع اول بجا نافله گذار ۲ تاخیر نماز
 عشاء تا صبحی مغرب ۳ تاخیر بجا حاج تا بوسد بمشعر ۴ برای
 کسیکه رفته او منتظر او باشد بجهت افطار یا خود خالت نوحه
 نداشته ۵ بجا کسیکه بول و قاطب داشته ۶ هرگاه خواهد نماز
 تا بوجه اکل بگذارد مثل انتظار جماعت بلصورت قلب و غیر این
 موارد **مفضل چهارم** استقبالی قبله است بدانکه
 واجبست در نماز استقبالی بجهتی که اگر حجاب برداشته شود
 بکفایت استقبالی محسوس از دور و گویا باشد هر چند نقطه مستقیم
 آن موقوفه و بکعبه بر نخورد و جهت آنکه علم منعذله شد و این نماز

سبب
 در احکام و وقت

بجمله اینک که تا غیر معصوم نمیدانیم کیفیت بدن مطهر مشایخ است
مواجه است و کج حجاب معصوم معلوم نیست وضع ایستادن
حضرت بی از وضع غیر و حجاب بپوشیدن بجهت حاصل میشود پس
مقتضی این کیفیت کافیهست و ظن خاصی که رسیدن از شارع
نار جهک است بجا اهل واسطه عراق که او را فرار میدهند پشت
منکب راست و جهت آنکه واقع شدن در پناه جنوب باعث این
وضع است پس در نقطه جنوب بهین کیفیت است و با اختلاف
یاد و انحراف مکه نسبت با آنها از نقطه جنوب بهین مغرب
مستوف میشود کذا شن از قول شانه راست تا برسد انحراف بجا
که قبل این نقطه مغرب است بکذا شن بجا که در دست راست
بهین طریق ملا حظت شانه چپ میشود و هکذا کم کم انحراف مکه
میکند تا جاییکه نقطه مشرق قبل است بجا که در دست چپ
می باشد و هرگاه جائی باشد که در نقطه شمال است بجا که در
مابین هر دو چشم قرار میدهد و بعد ملا حظت انحراف مغرب با
شرف در او میشود تا جاییکه نقطه مغرب قبل است بخاک در دست
چپ میشود و جاییکه نقطه مشرق میرسد بجا که در دست راست
قرار میگیرد و بعد رجوع کند بدو فاعلی و بعد بجا که در خود و
بعد بپوشیدن و حجاب مناجد شانه و محل توجه مذابح ایستاد
بعد عطفه که از قول اهل خبر حاصل شود ولو کافر باشد و
بعد عطفه که از آلات مصنوعه مثل قبله نماها شود و اینها نیز
که عرض شد موافق احکام است و اگر چه یکدام بدست تنبیه از این طوطی



لانست چهار نماز بکند در چهار طرف مقابل همدیگر و اگر وقت
 وسعت ندارد آنچه را که وسعت دارد بیاورد و اگر بقیه در وقت
 باشد ظهر و عصر هر دو را بجا بیاورد بیکطرف و اگر وقت دارد
 چهار طرف بکند بعد عصر را و اگر بقیه در وقت نماز نیست چهار
 طرف را بکند بقیه را بوقت عصر بکند بدانکه لانست استقبال
 در پنججا اول نماز مطهر و قضاء اجزاء نماز و سجود سهو و نماز میت
 و نماز مستحب در حال استقرار و کیفیت استقبال پنجانیست که بنا
 بر مجموع مفادیم بدن مقابل قبله باشد و در هر حالت انحراف و
 کیفیت استقبال پنجانیست که او را بر فضا بخوابانند و صورت قبله
 او قبله باشند سیم در حالت نماز نیست که میت را بر پشت
 خوابانند و سر او بدست راست مصلی باشد چهارم در حال رفتن
 و کیفیت آنست که بر پهلو راست بخوابانند که صورت و شکم
 و پیش بدن بجانب قبله بوده باشد پنجم ذبح و هر است و کیفیت
 آنانیست که محل ذبح و خرویش بدن چنان رو قبله باشند
 و واجبست ثواب استقبال در حال طواف و حرامست استقبال
 استیلا در حال نخل و استیلاء و استیلاء و مکر و هست استقبال
 در حال جلع و در حال پوشیدن زپوشامه و در حال بادهن
 و در مانع انداختن و هر حالیکه منافات با اعظم ندارد و مستحب
 استقبال در حال دعاء و حال قرآن خواندن و حال ذکر و حال
 و حال مرافعه و حال سجده شکر و حال سجده تلاوت و حال نشستن
 و حال استماع و حفظ و خطبه و مجلس علم و حال وضوء و اگر جاهل

الحکم فی قبله

۴۴

قبله باشد پس نسبت بنماز ذکر شد و در ذبح و دفن و احتضار و نماز
است بطرفی نشد عیب ندارد و در نماز اگر مطلقاً کرد بطرفی نشد
الخطاف معلوم شد پس در اینجا نیز که غیر از نماز است عیب ندارد
و در نماز اگر معلوم شد ثابت است و استیفاء است چپ نماز
کنار بوده که بحد دست راست و چپ فرسیده نماز او صحیح است
و عاده ندارد و اگر در اثناء باشد گذشت صحیح و در خارج
مانده در دست یا پشت و اگر معلوم شد که قبله محاذی دست
راست یا چپ یا گذشت بطرف پشت سر یا بخود پشت سر و در
اطافه کند و در خارج وقت نماز کند و اما از برای اهل مکة مجرد
اتخلاف اگر چه کم باشد عاده و قضا لازمست و موقوف است
استقبال در حال خوف و از برای غریبی و کسیکه در کل فرو میرود
و کسیکه مشغول شنا کردن است و بنا اهل میزند و وقت تنگست
و کسیکه سوار است یا در کشتی و استقبال و پائین آمدن ممکن
نیست و از برای مریض و اگر ممکن است مثل محضر بخوابد و نماز کند
و از برای اسپریش و لیکن اگر ممکن است هر کدام را که تکبیر را بقبله
بگویند لازمست و هرگاه خوف موثذیمه دارد و گاه پیشانی
شد و شرمست شد و هرگاه بر اینکه در چاه یا جای تنگ افتاده باشد
که تذکیر ایشان بزدن بخیر یا نیر بهر جای از ایشان که باشد کفایت
تذکیر بغير است **مفصل پنجم** ملاحظه لباس است
که در بقاء است بدانکه ستر در شریعت بر دو قسم است اول
ستر لازم از نظر نفس بدانکه لازمست مشهور بین بوی

مشترک است



مکلفین از همدیگر بکری بکری از مکلفین هرگاه ممیز باشد ستر نما
چه مرد از مرد بپایان و چه زن از زن بپایان و چه مرد و چه زن
ناحرم مکرر زن و شوهر و اقوا و کنیز و زوجه و بخت و نظر بچهره
غیر ممیز غیر بالغ هم جایز نیست اگرچه لازم نیست ستر و لازمست
بودن ستر نمودن خود را از ناحرم و از محرم هرگاه منظر او بطریق
النظار و خوش آمدن باشد چه صورت چه کف یا چه غیر اینها از
بدن زن ناف و ناسر را نوزاد از حرم هر چند بطریق النظار نباشد
و از غیر حرم تمام بدن را پوشانند بلکه زینت و زینت خود را که در محل
خود نباشد بپوشانند و بپوشانند و اگر وصل از شوهر شده و بند بپوشد
که از او بپوشانند بپوشانند و در این قسم ستر است مخصوص
شرط نیست و در این باب صاف هم نظر بنا حرم کردن جایز
نیست و قسم دوم ستر در خصوص نماز است که لازمست ستر در نماز
چه ناظر باشد چه متباعد چه محرم چه غیر آن پس بومرد لازمست
ستر تا بین ناف و سر را نوزاد و بر بدن مجموع بدن و سر مکرر و کد سترها
از مفصل کف دست و قد بین او مفصل شاف و ستر باطن قد بین
و زانو و فخذ لازمست در جمیع حالات نماز از خود و غیر خود هرگاه
توکل ستر کرد چه عدا چه سهوا چه جهلا نماز باطل است
و شرایط لباس هفت است اول اینکه مباح باشد یعنی پوشیده
ان شرعاً جایز باشد و آنچه پوشیدن آن یسبب مدخلیت غیر
جایز نباشد چه بین آن مال غیر باشد چه صفت از غیر در آن
باشد مثل دهن چه تمام از غیر باشد چه هر از یک آن از غیر

در احکامات

باشد چه علم باشد که صاحب آن راضی نیست چه شك داشته
باشد بلی اگر ندانند عصب بودن را یا اینکه مضطر باشد یا آنکه
نمیدانست بدو داشتن آنرا باطل نیست در تمام این احوال و مشایخ
چه حلال گوشت چه صاحب خون جنده یا غیره و حرام گوشت
که حیوة در آن احوال کرده و اما اجزای که اصل حیوة در آنها حلول
نکرده مثل مو و پشم و کرک پس تمام در آنها اگر از خرده حلال گو
باشد جایز است و بدانکه بقیه بدن یک شرط نیست بلکه در صورت
شك گرفتن از پیل مسلم کفایت میکند مگر آنکه بقیه کنی که این
را بخصوص و کافر خرید اگر احتمال بدی که شاید آن مشرک علم داشته
مندان که با علم داشته که آن کافر تابع افراسی خرد کفایت میکند
بله اگر تخم دو وقت خریدن از کافر ملوثت باین احتمال نبوده
با بقیه داشته که آن کافر از مسلمی خریده باشد شك در این داشته
و از کافر خریده حکم بمیت بودن و نجاست آن ملوث و الحاصل
بد و تصرف مسلمین با آنکه اثر تصرف مسلمین یا شد محکومست
شرعاً یا اینکه ندان که شده و همچنین در بازار مسلمین پوست خیر
از کسی که نداند کافر است یا مسلم یا از محکوم است بدان که شرک
و همراه داشتن جزئی از مرغان و هر چند طبعش متی باشد مبطل تمام
است مثل پشم کرک و قطعه از پوست کفتار و پشمی آنکه از
اجزاء حرام گوشت نباشد چه فندک چه مرده چه زندان که شده
چه اجزای که حیوة داشته مثل پوست و چه غیر آن مثل مو
و پشم و کرک چه لباس زن باشد یا منزه باشد یا نه



و چه کثیر حتی بیکه اگر بک هو او غیر ماکول لکم در لباس نباشد
نماید و این باطلست بلکه سبب دهن کریم یا عرف او و لباس متصل
شود نماز نمائید و اگر در راه از حیوان حرام گوشت حیوانیست
که گوشت داشته باشد پس اجزاء شیش و هیک و غیره عیب
ندارد و استثناء شده از این حکم اجزاء عادات مثل ب دهن غیر
پا و مخفی و اگر شک یثود در پوست یا مشک که از حرام گوشت ستانده
نماید و این جایز نیست و له ماهوت و فرمه معلوم شده که از گوشت
است و اگر اجزاء غیر ماکول همراه باشد نماز باطلست و گاه ندانسته
در آن نماز کرد باطلست نماز چه ندانستن حکم یا ندانستن اینکه
این لباس از غیر ماکولست و هم چنین است فراموشی و الله العالم
چهارم و پنجم آنکه لباس مرد طلا یا ف و حرم نباشد و طلا در
آن بکار نرفته باشد و هر چند دونه عبا باشد که سیکلابتون طلا
دوخته شود و مطلا هم با پلا نباشد و مزوج بطلا هم نباشد و
انگشت و در تنگین انگشت شود که طلا و کمر بند و دهانه اینها نماز
باطلست از بکار مرد و هم چنین هرگاه تمام لباس از ابریشم یا فر باشد
و اگر چیزی که از غیر داخل و باشد که از صدق ابریشمی نباشد و نماز
و حیاف که عرض از دست انگشت بست بیشتر باشد جایز نیست و
هم چنین راه راه و وصله هر چه از طلا و نقره انگشت نباشد
ندارد و اگر استر هم حرم نباشد و استر است و نماز باطلست و
اگر کلاه لباس حرم یا فر شده باشد اگر از طلا و نقره بیشتر
باشد حرام و نماز باطلست و حرم و طلا عیب ندارد و بطلان

در احکامات

۴۸

نماز در این دو اختصاص بعلم ندارد پس جهل بحکم موضوع و نسیان
نماز باطلست بلی اگر مضطر باشد عیب ندارد و فرشتن هر چه در و انداختن
هر چه در و متکا و پرده بکار و احتیاط ترکست ششمار اینک از نجس و نجس
نباشد مگر آنچه ذکر شد که عفو است و اگر لباس نجس باشد بد
پاک اگر ممکن نیست بیرون آوردن آن با همان لباس نجس نماز میکند
و اگر ممکن است آنرا بیرون آورد و بپوشد نماز کند و باز آن لباس را
بپوشد و عاده نماز کند و اگر بدن نجس باشد و لباس پاک و ظاهر
ممکن نباشد بپوشیدن آن طریق نماز کند و هرگاه هر دو نجس باشند اگر
ممکن نیست تطهیر نماز کند و اگر ممکن است تطهیر بکشد و ترا منقاد
بگذارد و بعد مثل سابق بکشد و بپوشد و بپوشد و بپوشد و بپوشد
بگذارد و بعضی باشد آنچه را ممکن باشد تخفیف نجاست بکند و
اگر لباس متعدد دارد بپوشد آنرا نجس است و بپوشد و بپوشد
پس اگر لباس پاک غیر از اینها هست نماز کند و آن را و الا
دو نماز کند اگر وقت وسعت دارد و اگر ندارد بپوشد و بپوشد
کند بعد قضا کند و هرگاه پیش از بپوشیدن نجس باشد بعد از نجسها و
پاک نماز نباید ترکند و اگر در اثناء نماز نجس شد اگر ممکن است
در اثناء بدو منافی بشود و نماز کند و الا بهم زند و اذاه کند
و نماز را بخواند در وسعت وقت و الا بهمین کیفیت نماز کند هفتم
لباس از بابت ذی شخص حرام نباشد و این درد و جاست بپوشیدن
لباس شهرت و بپوشیدن لباس مرد را زن بپوشد یا زن را مرد بپوشد
و لباس شهرت آن لباسی است که پوشیدن آن باعث متکا و مردم



ان پوشید فرا بشود و پاباست مضحکه بشود و از انتظار عام مردم بپزد
 و اما لباس مردان پوشیدن و برعکس مراد آنست که لباس مخصوص مرد
 مثل خمامه بپوشد یا مرد لباس مخصوص زن مثل مفرغ بپوشد
 و مکر و هست نماز در لباس سپاه مکر عامه و عبا و در لباس رنگدار
 و در عمامه به محض التماس و در رخت نازک و در پیراهن نازک و در
 حریر محض بگازند و در لباس متهم به نجاست و در قالیچه به الصلوات
 متنجس و در خیال صدای دار بگازند و در انگشتی که صورت بران
 نقش است و نقاب بگازند و لثام بگازند اگر مانع فرائض نباشد و در
 لباس مشکبران و در لباس کفار و دشمنان و در اشیای شمال صما و انند
 آسپین بجانب راست عبا بردوش چپ یا آنکه رداء بردوش راست
 و لایک طرف آنرا از زین بغل گذرانند بر دوش اندازد و در جورابه
 که مافرا بنوشاند لحياط اجنب است و در اهن ظاهر همراه داشتن
 و در لباس چرکن کفش و در قیاس بد که بسیار و منج است نماز و غلبه بانه الحنا
 و در دله و زینجامه و بانه لباس و در لباس پینه پاگان و در لباس سفید
 و در لنگستر عقیق و معیز مکره یعنی ثوابش کمتر است و معنی مستحب یعنی
 ثوابش بیشتر است **مطلب ششم** مکان مصلی است بدانکه
 شرط مکان بنحو احوال چهار است اول مباح بودن ۲ برقرار بودن
 ۳ در معرض نزول نبودن ۴ ممکن بودن اداء افعال در آن نه جانش که
 باشد یا تنگ باشد بچپش که اداء تمام افعال در آن نشود ۵ آنکه خوف
 نباشد بنحویکه مکث در آن حرام نباشد ۶ آنکه مستطاب و مستقیم و غیر معصوم
 نباشد ۷ آنکه مردی که از بی زن یا مؤخر از او در حال نماز او نباشد و زن

در لباس ساقی است

در لباس ساقی است

در احکام مکاتبات

۵۰

بر مرد یا حائض یا او نباشد، انکه نجاستی که بعد از آنکه بیدار باشد یا الباس کند و یا
نباشد ۹ انکه غایبین محل سجده و مواضع از چهار انگشت متصل زبادی
تفاوت پست و بلند نباشد ۱۰ انکه محل پیشانی پالک نباشد ۱۱ انکه محل
پیشانی تا بصر التجرود علیه باشد ۱۲ انکه به خالب و فاع باشد محل پیشانی
۱۳ انکه احرام محل باعث حرمت باشد بنگار نباشد ۱۴ انکه خا
کب و ویش نام از بنگار واجب نباشد و کراهت دارد نماز در حائض
و در برستان و در و غیر و غایبین و در و غیر و کراهت خا بل باشد و در و غیر
و محل بستان کا و ها محل خوابیدن کو صفندان در و مایل و محل ذبح حیوانا
و حاکم و در و پنی که محل بول کردن یا شدن کر خشک باشد و در شاع
هرگاه مضر بماده نباشد و اگر مضر نباشد باطلت هر مکانیک از کاف
ان طبع مستقر باشد و در محل جو بان آب اگر چه بالفعل نباشد باشد و
دندین شوره دار و در آتشکده و در مطبخ و کلنی و آتش کوره و
در خانه کبران و برنج و برف و در نجاست که مقابل آتش روشن
یا چراغ باشد و در مقابل صور یا تمثال یا نقش یا قرآن یا زبان باشد
و در حجره که صور و تمثال بدان باشد مقابل دیوار که بالو و در
بان نموده یا خانه که شراب باشد مقابل در کشیده و مقابل انسان و آتش
نشان و بیدار ذات الصلاصل و آتش الشرف و هر زهدی که عذاب و بار نازل
شد و در جنبه کل شفا بق باشد و منجاست و مسجد الحرام و مسجد
پیغمبر و حرم پیغمبر و حرم امیر المؤمنین و نماز مسجد الحرام هر از نماز
است مسجد پیغمبر و هر از نماز است نماز حرم امیر المؤمنین هر از نماز
اما حین ۴ مناب ندارد مسجد کوفه و مسجد اقصی هر از نماز است

در احکام مکاتبات

در احکام مکاتبات



در احکام است

۴۱

و مسجدی که در مسجد خیف و مسجد جامع و مسجد مسأ و مسجد تلمیذیه
ثواب مخصوص دارد و مساجد بنا کردن ثواب بسیار دارد کسی که
مسجدی بنا کند بر یک وجب خدا شهرت در بهشت میدهد که مسافت
چهل هزار سال است که بنیان آن از طلا و نقره و عروارید و یاقوت
و زمرد است و کثرت ثواب در مساجد ثواب بسیار دارد و پیش رفتن
در مسجد باعث پیش رفتن در بهشت است و چراغ روشن کردن
در مسجد باعث شفاعت ملائکه است و بخاروب کردن در مسجد
ثواب بسیار دارد و در وقت داخل شدن پکار است و مقدم دارد
و در وقت بیرون آمدن پکار چپ را عکس بدین الحلاء

و بسیار بایستد ساختن آن مکره است و کفر بکار آن و نقش نمودن
آن و راه عبور قرار دادن و آب دهن و دماغ انداختن و بنا بوش
سپردن و پیاز در دهن و بیع و شراء و فریاد زدن و شیش کشیدن و سنگ
ریزه بهم زدن و خوابیدن و شعر خواندن و منزل مرافق کردن و خوش
دنیا زدن و شمشیر کشیدن و اطفال و دیوانه راه دادن هر مکره
است در مساجد و مستحب است پیش نماز شده گذاشتن یعنی چوبه
شبی که گذاشتن اما مقدسات مستحب پس اول و دوم اذان و
اقامه و لیکن در اقامه بجهت نماز واجب قول بوجوب از جماعت بسیار
دارد پس نباید ترك شود بآنکه اذان و اقامه در مشرب و زنج
خوار و شد است اول اذان و اقامه که در گوش مولود در روز
تولد گفته شود در هر دروغی مومن از تکرار دفع عقول بهتر در
گوش کسی که چهل روز پیش از خوردن بجهت دفع کج خلقی چنان اذان

در اذان و اقامه

اعلام واعظام یحیی اذان نماز و کیفیت اذان حقیقی تمام اینست
 چنانکه اکبر و گفتن شهادان لا اله الا الله و اشهادان محمد
 رسول الله حتی علی الصلوة حتی علی الفلاح حتی علی خیر العمل
 الله اکبر لا اله الا الله هر یک دو مرتبه و بجهت نهم و شریک
 بعد از شهادت بر مالت شهادت بر ولایت و طهارت مؤمنین و
 وضوایت علی ابن ابی طالب بدو یا بنظر طریق اشهادان علی ابن
 المؤمنین و وصی رسول رب العالمین و ولی الله و اما اقامه
 نوازشود البتة و کیفیت آن مثل اذانست مگر آنکه دو تکبیر از اول
 است و یک شلیل از آخر و لکن دو مرتبه فدا قامت الصلوة و اذان
 حتی علی خیر العمل دارد و لا زمست نیت و نیت و شرطست ایمان و بلوغ
 و صحیح خواندن و دخول وقت و ترتیب و موالات مابین فصول و
 مابین اذان و اقامه و شرطست طهارت زهده و استقبال قبله و قیام
 و خوف نردن در اثنا و وقف در آخر و حصول اقامه و لکن در اذان از مستحبات
مقدمه سیم تکبیرات است چهار تناف و آن شش است غیر از
 تکبیر الاحرام **مقدمه چهارم** ادعیه و توحید و تسمی است
مقدمه پنجم سعی در تحصیل شرایط قبول و دفع موانع
 قبول و سعی در زیادتی درجه ان اذ قبال قلب که روح نماز
 و حرکات قلوب این دو حسست و دفع حجب و تعد و تکبر و غیبت و غما
 خوردن و حبس حقوق و اجیه که تمام اینها موانع قبولست و ثواب
 نکند و موانع قبول و غایب نباشد و از هن و آب مانع در نماز است
 و سر به بالا و چشم یا بنظر قبال طرف نکند و چشم را نبندد و غرایب

در احکام نیت

۵۳

نباشد که این ها باعث کم شدن اجزای نماز است و آنکه ترخیص
در دست نماید و عطر یا آب بخورد بزمند و شانه نکند محاسن را
و مسواک کند و مشروح باشد و عرق نباشد که این ها باعث
زیاد شدن ثواب نماز است **فصل در نیت نماز است که**
افشاد نیت اتصال مثل جزء نماز است و بعضی از اجزای شهر و ندوان
اگر چه زامعی است و لایحظا طاعتی یکدل زانند که نماز ظاهر یا عصر
بجای آورد و جوباً اطاء و ترهیزاً الحاله و بیاسی نماید در تحصیل
خلوص نیت که محل زامع آورد محض فرغان بر دار و هیچ شری
غیر از این در نظر نداشته باشد مثل خوش آمدن مردم یا صلح از
مردم یا وقوع حدیث یا شهرت گرفتن بعد از این یا خنک شدن یا
گرم شدن و اگر این ها را ملاحظه کرد عمل بیشتر و باطل میشود
بلکه در او شهرت و سحر شرک بخداست و داخل کافران کبیره است
و اگر اعتلا عبادات هم باشد مثل جهاد در رکاب پیغمبر و کشته شود
یا طاعت چه در اصل عمل باشد یا جزو آن واجب و مستحبی آن با و
ان یا مکان آن یا زمان آن هر باطلست و باید منظور و عبادت
این باشد که مخطی چونکه اهل عبادت است باشد و این اعلام مرید
آنست یا بجهت شکر خدا یا بامر او خوشنود خدا یا تقرب بخدا و بعد
از آنکه نیت حاصل شد هیچ چیز را بر نمیدارد مگر غفلت یا الکلیه
یا نیت قطع یا نیت قاطع یا تردد یا تعلیق قطع یا عدول و اگر اینها
حاصل شد نماز اتمام کند بعد از آنکه مکرر عدول در موارد
که ذکر شد است تمام کلام در مصلحت نماز از واجبه و مستحبه

در تکلیفهاست

۵۴

و منفصله و متصله و مفارقه و اما آیه نیست اصل نماز و نماز لان
بدانکه اصل نماز بعد از جمع مقدّمات و غیره بطوریکه است از قیام و
تکبیر و قرائت و رکوع و سجود و نشستن و سلام و ذکر که طاعتیست
و ترتیب و موالات در آن حاصل باشد و بعضی از اینها را کثرت
که اگر ترک شدند عدا یا سهوا نماز باطلست و بعضی غیر آنست که
اگر ترک شدند یا زیاد شدند سهوا نماز باطل نیست ولی عدا
باطلست و اقل افعال نماز قیامست و لا رقص و دران چند امر اول
اعتدال یعنی راست ایستادن بطریقیکه مهرها اگر بر روی هم ایستاده
باشند و گردن را هم باید راست نگاه داشت در پیر استغفار و بعضی
در وقت ایستادن باید نظر را مایل باشد و حرکت ندهد یا بوجای دیگر
نباشد سیم استغفار یعنی غنما یا یا یا خود باشد نه بر زمین
دیگر مثل عصا و دیوار و معتمد بر هر دو یا باشد نه بیک یا
پاشنه و نه سر انگشتان نهاده و پا را از یکدیگر جدا نکند بسیار
که خلاف متعارف باشد و قیام در ضمن تکبیر و لا اله الا الله و ان فی الله
که بر رکوع میرود از ان قیام رکن است و قیام در ضمن قرائت
و بعد از رکوع واجب غیر رکن است و قیام در ضمن قنوت مستحب
نه اینکه جایز است ترکش و نشستن نمیتواند بلکه معینان آنست که
اگر میخواهند قنوت بخوانند میتوانند و مستحب است در حال قیام و



پایین انداختن و چشمها را نیم بسته نگاه دارد بجل سجده و
انگشتان بیکدیگر وصل کند و دست راست بران راست است
چپ بران چپ بگذارد و پایها را بعرض سه انگشت تا یکدیگر

از هم درین باره و در قدم و اما او هم گذارد و انکشان هم را
 بطرف قبله قرار بدهد و اگر نمیتواند قیام بجا آورد اگر ممکن
 بآنکس در بعضی نمیتواند تکبیر کند در کل قیام نمیتواند قیام به
 انتصاب تمام در بعضی بعد از آن در کل نمیتواند قیام به استغفار
 در بعضی بعد در کل و اگر هیچکدام ممکن نشد بنشیند و نشستن
 را با انتصاب و استغفار و استغفار و در بعضی با در کل بطرف
 در قیام ذکر شد و اگر هیچکدام اقسام نشستن ممکن نشد بخوابد
 به پشت و راست و اگر ممکن نشد بخوابد به شکم و اگر نشد پشت
 بخوابد مثل محضه و اگر نشد هر طرفه ممکن است و هرگاه در هر
 اتیان بر شیب یا لا اقری فاجوشد منتقل شود بر شیب یا پائین تر
 بر شیبی که ذکر شد و اگر فاد شد بر شیب یا پائین تر منتقل شود
 بر شیب یا لا اقری همان مؤید دو تیر از واجبات نماز تکبیر الاحرام است
 و تحریم نماز بان بست میشود و رکن است که اگر زیاد شد نماز باطل
 میشود و اگر کم شد نماز نیست و لفظ آن الله اکبر میباشد و باید
 او را صحیح بگوید و چیزی از سابق وصل نکند که همراه او بیفتد و
 چیزی بعد از آن متصل بان نکند که اعصاب بدهد و او را و مد
 ندهد و لام الله و آء اکبر نفخیم بدهد و موالات داشته باشد
 و بزبان اداء شود که خود صد خود را بشنود و با قیام تمام و استغفار
 باشد و مقادیر بابت باشد و مستحب است بلند کردن هر دو دست
 تا مقابل گوشها که اول بلند کردن الف الله را بگوید و تا آفتاب
 بخت بلند نمودن برسد و بعد از فراغ آن را پائین بیاورد و نکشند

رو قبله

تکبیر اول

در احکام نیکبختی

۵۰

زایم وصال کند نیکبختی نکشت کوچک و بزرگ و او ششم گفته‌ای دست
 نارد و بقیه کند و مخصوص بنیکبختی الاحرام این کیفیت نیست بلکه
 در همه نیکبختی این کیفیت نماز مستحب است و بایست تمام نیکبختی
 بلکه همه از کار خیر واجب و وجه مستحب در حال قرار و استغفار باشد
 پس نیکبختی مستحب که غالب مردم در حال خم شدن و راست
 شدن میگویند حکم با استحباب آن ظاهر نمیتوان کرد بلکه اشکال
 در نماز حاصل نمیشود مگر آنکه بقصد قربت مطلقه بگوید
 واجب ستم فرائض است بدانکه فرائض حمد و بپسوده واجب است
 در هر رکعت نماز دو رکعتی و در دو رکعت اول نماز سه رکعتی
 و چهار رکعتی و در دو رکعت ستم و چهارم مختار است تا بین فرائض حمد
 ثننا و شیطات ربع و باید بر زبان بخواند و خود بشنود و از بخار
 ادا شود یا بمعنی که بکوشش اهل اسان برسد بگویند فلان حرف
 زاکت و حرکات و اموافق عربیت را کند و باید از حفظ بخواند
 و باید خود بخود بخواند و ملاحظه کیفیت فرائض که واجب است
 در نزد اهلسنن و ادغام و قاعده وقف و وصل بنما باید و ملاحظه
 کند که کلمه را که بر زبان جاری میکند حرف خوان را جدا نکند
 که بر اول کلمه دیگر بزنند مثلاً بعد از ایاک صکت کنند و آنکه
 کافی آنرا بر سر فحید بگذارد که کتب خوانده شود یا دل و هر
 درالحمد لله رب العالمین شود و در نشدید فوت ننماید که
 چند حرف باشد و باید در نماز صبح و در رکعت اول مغرب
 و عشاء مردم بخواند و در دو رکعت اول ظهر و عصر احتیاطی

در وقت نماز



در احکام و آداب

۵۷

مخوانند و جمیع آنکه جوهر صوف ظاهر و باطن و زن مختار است بنا
 جمیع اینها در جای که بر مرد جمیع اینها را فرستاد که تا محرم صفا او را
 نشود و الا معین است اخصاف و باید در وقت گفتن بسم الله
 فصل سور معین کند و همانرا بخواند پس اگر بسم الله گفت
 بعضا اینکه بعد از قرائت بقیه سور کند باطل است و اگر بسم الله
 را بعضا سور که گفت و سور دیگر خواند باطل است و هرگاه بسم
 الله را بعضا سور معین گفت بعد از طریقی رفت که کلام
 بوده اعاده کند بعضا هر سور که بخواند بعضا در وقت و اگر
 بعضا یکی از دو سور جمیع و توحید گفت و بعد از آن کلام بگوید
 بعضا یکی معین از آن دو بسم الله را اعاده کند و سور دیگر
 نمیتواند بخواند و باید یکسوره گنجد بخواند و زیاده از سور و مختار
 لکن سور الم تر و لا یلاق یکسوره اند و سور الضحی و الم نشرح
 اینها یکسوره اند و لایحیاط بخواندن این سور است دو نماز
 واجب و سور که سجده واجب هست در آن هست بخواند و ^{ظاهرا}
 چهار سور اند الم سجده و حم سجده و والتم و افرء و اگر خواند
 نماز باطل میشود و هرگاه کسی که در نماز آیه سجده را شنید در
 همان وقت بپا سجود کند و بعد از نماز سجود کند و اعاده کند
 نماز را و باید سور بخواند که وقت گنجایش آنرا داشته باشد
 و عدول نکند از سور به سور هرگاه بنصف آن رسیده و عدول
 از سور توحید و حم یا از بقیه شروع در سجده و در
 غیر دو رکعت اقل مختار است میان خواندن حد نماز یا استغفار

گفت

در احکام قرائت

۵۸

گفتن سبحان الله والحمد لله ولا اله الا الله والله اكبر و تسبیح
افضل است از حمد بلکه از همه تسبیح است و مرتبه تسبیح
تسبیحات اربعه و بعضی در مرتبه مطلقه و مستحب است گفتن استغفر
الله بعد از ثواب اله بعد از تسبیحات اربعه و هرگاه شك در عدد
تسبیحات کرد بنا بر اقل بگذارد و مستحب است گفتن استغفار
پیش از شروع بقرائت و گفتن اقل لیکن آهسته و سوره توحید
و انا انزلناه را در هر بعضی ترك نکند واجب چهارم رکوع است
طنان از گاست و واجب است آنکه خم شدن بجای باشد که گفت
دستها برافروشد و واجب است آنکه از قیام خم شود و خم شده
بعضی خم رکوع نباشد و اگر بعضی غیر رکوع خم شد ثمر ندارد
و باید راست شد و در مرتبه بعضی رکوع خم شود و واجب است
که طائفته داشته باشد یعنی قرار گرفتن همه اعضا همراه
شما خود در طاعت رکوع و واجب است ذکر خواندن و مقدار آن
دوازده مرتبه سبحان الله یا یک مرتبه سبحان الله یا سبحان و بحمد
و احوط و اولی سه مرتبه گفتن ذکر کبر است بعضی فرست و باید
تمام ذکر واجب با طائفته نباشد و اگر در حال قرار گرفتن
سین سبحان الله یاره و بحمد را گفت تمام باطل است و اگر چیزی
شد عاده کند ذکر را و نماز تمام کند بعد عاده کند نماز را
واجب است سر برداشتن از رکوع بجل قیام و واجب است طائفته در
قیام و اگر به طائفته بیجود رفت نماز باطل است و مستحب است
تکبیر گفتن بركا و رکوع رفتن و بعضی این تکبیر را واجب میدانند

در احکام قرائت



پس ایضا طائرا نزل نکند تا بنا بر این که از اقام بودن بدتر از رکوع است
گفتن آن و کف دست را بر سر زانو ها گذاشتن راست بر است
و چپ بر چپ که انگشتها را از هم دور نماید و فرا گیرد هر سر زانو
ها را با همه انگشتان و در حال رکوع زانو ها را بدین بر آورد
پیش نیارد و پشت خود را راست بدارد که اگر قطره آب بر آن
بر آن ریخته شود بجا خود بماند و گردن را موازی پشت بکشد و
نگاه او را بین دو قدم باشد و دست راست را بر زانو پیش از دست
چپ بگذارد و وزن دستها خود را با لایق از زانو بگذارد و چون از
رکوع سر بردارد بگوید سمع الله لمن حمده الحمد لله اهل الکبریا
والجود والجرود و اگر کسی ممکن نشد و از رکوع با این قسم
خم شود بقدر امکان و اگر این هم ممکن نیست نشست و رکوع
کند نه خم نماید نشسته خود را تا بجای که صوت او مقابل زانو
ها او بشود بهتر اینست که مقابل محل سجود او بشود و اگر
این هم ممکن نیست فی الجمله نشسته منحنی بشود و اگر ممکن نیست
ببر اشاره کند و اگر ممکن نیست بچشم اشاره کند و اگر ممکن
نیست بدل بگذارد رکوع را و ذکر بخواند و بجز پنج
سجود است و آن در شریعت پنج قسم است سجود ثانی و ثلث و
و سه و شکر و تعظیم اما سجده نماز پس آن از ارکان است و لازم
است در آن پنجاه اعتقاد نماید بر هفت عضو که پیشانی و دو
کف دستها و دو سر زانو ها و دو سر انگشت بزرگ پاها و نماید
این هفت موضع بر فراز باشد و پیشانی را بین دو سنگاه

در سجده

در احکام سجده

۶۰

موی سر یا بر و یا و یا بین دو چیز است و اقل آن بعد از دهم از
ان مجتمعا بر زمین گذاشته شود یا چیز یکی از زمین و دیگری
باشد و خود نه و دیگری نه نباشد پس اگر چیزی از این زمین بیرون
رفته مثل طلا و نقره و سایر معدنی یا چوب نیست و بر آن و گندم
و جو و لبناس و پنبه و گندم و چوب نیست و بر آن غنای سفید سجده
جایز است و شرط بودن آن از مایه صیقلی است و خالص
پس اگر ممکن نشد شرط ساقط و سجده کند بر پنبه و گندم اگر
ممکن است و اگر ممکن نیست اگر معدنی ممکن است و وقت دارد
و نماز کند بیکه بر معدنی سجده کند و بیکه بر پنبه کف دست و اگر
در اثناء نماز مایه صیقلی است و موقوف شد اگر وقت را در خفا
و اطمینان و اگر ندارد بیکه بپنبه کف دست و اگر ندارد و افضل هر
افراد مایه صیقلی است و بیکه بپنبه سجده الشهادت است و باید
انکه محل پیشانی پاک باشد و بر سر آن باشد و باید پیشانی
گذاشته شود بر آن و خالص نباشد و باید باطن کفها از این
گذاشت و اگر ممکن نشد هر دو باید از هر چه ممکن است
گذازد و اگر نتواند ظاهر دست را بگذارد و اگر نتواند هر دو را
کسیان بر روی پاک است بگذارد و باید سر انگشتان بزرگ بر زمین
گذاشته شود و واجب است ذکر گفتن یا است سبحان الله یا
یا سبحان ربه الاعلی و سجده و اموط است مرتبه گفتن ذکر
کبر است و واجب است از آن که گفتن بقدر ذکر چه واجب چه
و باید سه تا و یا شد محل سجده یا موقوف مگر بقدر چهار انگشت

در احکام سجده

اع

نشسته و نباید در حال ذکر هفت عضو در محل خود بفرار و
 باشد و اگر بعد از سجده بر دو سجده زیاده کرد نماز باطلست و قیام
 سر برداشتن از سجده اولی در مقابل نشستن و طاعتی بجای آورد
 در آن حالت و بعد بسجده دویم رفتن و مستحب است گفتن
 استغفر الله ربی و اتوب الیه و تکبیر از بجا سجده اول بعد از سمع الله
 در حال ایستادن و از بجا سجده دویم در حال نشستن بعد از استغفار
 و دستها خود را پیش از زانوهای بر زمین بگذارد و آنها را پهن کند و هر
 انگشتان را بهم متصل کند مقابل دو خود بر زمین گذارد و پیشتر از
 بدن خود بر چیز دیگر نگذارد و اعضا را از هم جدا کند و ذراعها را
 بوزن دارد و پاهای را بکشاید و طرف بینی را بر زمین بگذارد و بعد از
 راست نشستن الله اکبر بگوید و بعد طاعت نشستن توبه بگوید بعضی
 بر زبان چپ بنشینند و پشت بپا راست و بر شکم پای چپ بگذارد
 و در حال برخاستن دستها را بکشاید و بر زمین بگذارد و بنشیند
 و اقل زانوهای را از جا بردارد و بعد از آن دستها را و بدن در جا
 سجده رفتن و زانو بر زمین بگذارد و در حال سجود خود را بر زمین
 بپس بماند و ذراعهای خود را بر زمین پهن کند و خود را بر زمین
 بچسباند و اعضا خود را بهم متصل کند و بکمر تکیه بر چیز دو نماید
 بعد از سجده دویم بنشیند و از آن بکشد و مستحب است که در زمین
 برخاستن بگوید اللهم بحولک و قوتک افوم و افعد یا بحول
 الله و قوته افوم و افعد فصل بدانکه بعضی خواندن آیه سجده
 که در چهار سوره است یا مطلق شنیدن آن چنانست و بعضی وجه

در احکام سجده

در احکام سجده

۵۲

جنب سجد واجبست و طهارت شرط نیست نه از وضو نه اگر نه نماز
و نه خبث و قبله شرط آن نیست و لکن باید محل سجد از نماز صحیح
السجود و علیه باشد و محض سجد رفتن کفایت میکند و ذکر
واجب نیست و لم مستحب است و این سجود فوری است و اگر چند
مرتبه خواند در هر مرتبه واجبست و اگر در خالت نماز مشیت نماز
سجد کند و بعد از نماز سجد مضیی کند و نماز را هم اعاده کند
و هرگاه در سجد تلاوت باشد که دو مرتبه شنید سر بلند کند
دو مرتبه بگذارد و نیت زاد را اول خم شدن کند و بعد آنکه اصل سجد
و رفتن بخود خود عبادت باشد بچنانکه در نماز باشد یا سبب از استیلا
داشتن باشد و هیچ عبادت فی مثل آن نیست و هیچ چیز بدین شیطانی
را بجا نمی آید مثل سجد و در حال نجات رفت و دفع بلا سجد
مستحب است و مستحبی سجد کفایت و لکن مستحب است در سهوا و سینه
و شکم را بر زمین بچسباند و فصل میان دو سجد شکر قرار دهد
یا بنظر و آنطرف صورت بر زمین مالیدن و طرف راست را مقدم
دارد ششم از واجبات تشهد است و آن واجبست در هر نماز
صد گشت سیم نیز و در چهار رکعتی بعد از دویم و چهارم و آخر چهارم
ان شهد ان لا اله الا الله وحده لا شریک له و اشهد ان محمدا عبده و
رسوله اللهم صل علی محمد و آل محمد و باید ترا صحیح بخواند و اگر
خوب نداند واجبست تعلیم و اگر وقت تنگ باشد بخود سهوا و بی
وصلوات بفرماید یا خدا کنیا صل و اگر این را هم نداند و اگر
انرا بزبان خود بگوید و اگر نتواند در دل بکند و نگوید

سجده شکر

سجده شکر

در احکام سجده



در احکام تشهد است

۴۳

یا اطمینان و اقام بگوید و اگر اقام نکرده گفت هر چند الفاشهد یا
یا طلست و اگر چه ذال محمد باشد اگر چه جهلاً باشد و اگر سهواً کرد
تا بر کوع نرفته بر کرد و یا استغراً و بگوید یا ایا و مستحب است قبل
از تشهد گفتن الحمد لله یا بسم الله و یا الله و الحمد لله و الا اله الا الله

در احکام تشهد

کتاب الله و خیر الاسماء الله و بعد از صلوات بگوید و تقبل شفاعته
و دفع دجه و بطریق توبه پیشیند و نگاه او بدامن خود باشد
و دست راست بر دامن راست و دست چپ بر دامن چپ یا اتصال
انگشتان هفتم از و الجبات نماز سلامت و مستحب است التلا

عليك ايها النبي و دعه الله و بركاته پس در حکم و صفت اظهار
خلاف بیست است و مسئله در نهایتا شکل است و تحقیق احتیاط
هم در آن بسیار مشکست لکن احتیاط جمع نمودن خبر دو است بقصد

در احکام تشهد

قربت یا مقدم داشتن السلام علینا و اگر بخواند بیکرا ترک کند السلام
را ترک نکند زیرا که السلام علیکم احتیاط است ترک نکند مشتمل از واجبات

نماز ترتیب است بهمین ترتیب که ذکر شد و اگر عدا خلافت ترتیب کرد نماز یا
است عود بترتیب نرندارد و همچنین جهلاً و لکن سهواً اگر عود بترتیب

در احکام تشهد

کند ضرر ندارد اگر مستلزم زیادتى بر مکن نشود نه امر موالات است یعنی
پی رپی آوردن اجزاء علاوه بر حفظ صورۃ بانصالی عرفی و اگر ترک شد مؤا

اگر طریقی شد که محو صورت نماز شد چه عدا چه سهواً نماز باطلست و اگر
کلمه شد عدا مبطل است سهواً اعاده کند آنکله را و اگر محو فعل شد اگر

در احکام تشهد

ان فعل ذکر است نماز باطلست و اگر غیر رکعت اعاده کند آن فعل را
فصل مستحب است قنوت و بعضی دو نماز و هجرت واجب دانسته اند

در احکام نوازش

۶۴

و محل آن در رکعت دوم قبل از رکوع بعد از قرائت است و مستحب است دستها را بردارد و بخازم صورت بین کند شکم اظهار بجانب الگما پشت آنها بزمین و انگشت بزرگ را از بایه جدا کند و بایه را متصل کند و اگر فراموش کرد بعد از رکوع بجا آورد و اگر بخاطر شش نیا ناسجود رفت هر وقت بخاطر شش آرد بجا آورد بعد از نماز و اگر شد کرد اگر قبل از رکوع است بجا آورد و اگر در رکوع است اعتنا نکند و هر ذکر و دعا که کفایت میکند در قنوت اگر چه افضل افراد ان کلمات فرجست و سلام علی المرسلین را نگوید در کلمات فرج و مستحب است قبل از قنوت تکبیر گفتن و مستحب است ^{تغییب} بعد از ذکر وحد و افضل آنها تسبیح فاطمه ۴ و ان ۳۴ الله اکبر ۳۳ الحمد لله ۳ سبحان الله است و مقابل هزار رکعت است و تعقیبات خاصه با فائده عظیمه بسیار است و در رکعت ادعیه مسطور است فصل در مبطلات نماز است و آنها سپرده است اقل حدش صغریا اگر هر چند در حرف آخر نماز باشد چه جدا و چه سهواً یا بختیار ۲ بهم خوردن شروط را ثناء نماز با سعه وقت ۳ دست بستن بطریقیکه متعارف عامه است در نماز و بعد سهواً در جمیع حالات نماز مکرر در حال تقیه ۴ گفتن آمین بعد از حمد و در هر گاه نماز عداً و اگر سهواً شد سجد و سجده بجا آورد ۵ سخن گفتن بدو حرف یا بیشتر چه با معنی و چه بی معنی عداً و بیک حرف اگر با معنی باشد هر گاه سخن ادعی باشد اما ذرا و دعا و ذکر مبطل نیست و سلام و نیت کردن داخل در کلام است

در تعقیبات

در مبطلات



خبر مہبط الانعام

است عداً مبطل است لکن جواب سلام مخصوص الارض مثل
 زاید عداً کریم که از چهار صیغه باشد و آن سلام علیکم و سلاماً علیکم
 والسلام علیکم والسلام علیکم باشد و هرگاه بغیر این چهار صیغه
 سلام کرد یا غلط سلام کرد جواب بگوید یک از این چهار صیغه
 باشد دعا و نماز را هم اعاده کند باید فوراً جواب داد و اگر طوطی
 کشید بعد جواب گفت نماز باطل میشود و اگر جواب نداد و مشغول
 نماز بود باطل میشود و اگر ساکت ماند بعد جواب بعد نماز
 ختم معصیت کرده و لکن نماز باطل نیست و اگر طفل مبتدی سلام
 کرد جواب بگوید و نماز را اعاده کند و مستحب است که عطسه
 کند در نماز بگوید الحمد لله كما هو اهل و اگر عطسه کسی
 دیگر را اشتباه یا از مستحب است بگوید الحمد لله و اگر هم بگوید اللهم
 ارحم عوزی ثمین غاصب نداد و نگوید و کلامه انبأ
 موسی بن جعفر ان باطلت نماز بجهت نیاید ششم کردن آید
 بدن یا صورت بکردن آید یا در احوال و نماز عداً و سهواً
 هفتم خند و قهقهه چه ظاهر شود صدا یا حبس کند صدا را
 هشتم کریم صدا دار و بی صدا بجهت امر و نهی و کریم از خوف
 خدا حبس ندارد ۹ شک در رکعات ۱۰ نیاید بی جزئی در آن
 عداً ۱۱ هر کاریک مخصوص نماز کند مثل بر جستن و صدا کردن
 پس فعل قلیل و کمتر در این خصوص تفاوت نداد و سکوت
 طویل از این جهت مبطل و کارها شکایه نیست مدافع موالان
 است فعدانها مبطل است و افعال که دارد شده است و نماز

در مباحات نماز است

۶۶

محو است بصورتیکه خصوصیت و ارفع موالات نباشد مثل کشیدن
نار و عصب و عصاب برداشتن پیرم مرد و برداشتن زن طاق و
واو غیر اینها ۱۲ خوردن و آشامیدن هر چند قبل باشد ۱۳ غلبه
و شطب کشیدن بدانکه قطع نماز واجب حرامست و در بعضی جهات
واجبست مثل خوف بر جان یا بر عرض یا بر جان کسی دیگر که محتر
یا حفظ جان خود یا غیر موقوف باشد بر قطع نماز و اگر وقت و
دارد و اگر ندارد از آنجا می رود یا اشتغال بنماز و اکتفاء با نماز و آنچه
ممکن است میکند و اگر تلف طلق باشد پس اگر مال معتقد باشد قطع
جائز است و اگر نوعی باشد که ترک حفظ آن بکمال سرف و شذو
واجب باشد و مشغول نماز نشد باطلست نماز و مستحبست در
جائیکه قطع میکند و جوابا بجاواز اینک بگوید السلام علیکم و
رحمات الله وبرکاته فصل در نماز آیات و حوادث آیات کوف
و خسوف و زلزله و بادها خوف ناک و تاریکی خوف ناک و صاعقه
و صیحه آسمانی و صد خراب شدن دیوار و غیره و انش آسمان و اذا
چیزها شکست غالب مردم بترسند چه آسمانی باشد چه زمینی باشد
و اگر آن به بعد از نماز هست واجبست همان وقت بقصد اداء بخواند
و اگر وسعت ندارد همیشه اداست و نماز آیات دو رکعت است در
هر رکعتی پنج رکوع و اصل اشیا مثل بنیت که نیت کند نماز آیات بخا
محذور و ترید الله و تکبیر بگوید و بعد و سوره بخواند و رکوع و
ذکر رکوع بخواند سر بردارد بگوید الله اکبر حمد و سوره بخواند و
فتوت بخواند رکوع رود ذکر رکوع بگوید سر بردارد بار خدو

در مباحات نماز است

در نماز پا داشت

۶۶

سوره بخواند رکوع رود سر بردارد حد و سوره بخواند رکوع رود

سر بردارد حد و سوره بخواند سر بردارد بگوید سمع الله لمن دعا

برسد بسجود و هم چنین رکعت دوم و مستحبات با جماعت بخوانند و

واجب مکرر با قبض و نفضاء و الله اعلم

در نمازها

فصل در نمازها مشتمل بر اتمام نافله بوقت پیش از هشت رکعت نافله

ظهر و هشت رکعت نافله عصر و چهار رکعت نافله مغرب و دو رکعت

نشاء نافله عشاء و یازده رکعت نافله شب و دو رکعت نافله

صبح و وقت نافله ظهر و عصر اینست که خامه شاخص که تازه بعد

از نماز بقدر دو هفت یک شاخص بجا نافله ظهر و چهار هفت یک شاخص

بقدر نافله عصر و اگر غیر این وقت بکند بقصد قربت مطلقه بجا آید

و اگر بعد از نماز واجب بکند و وقت نافله مغرب بعد از نماز مغرب

تا زوال سرخی از مغرب و اگر غیر این وقت بکند بعد از نماز عشاء یا بعد

از نیت مطلقه و نافله عشاء وقت آن تا آخر وقت عشاء است و نافله

صبح اقول آن طلوع صبح کاذبست تا بقدر دو رکعت مانند بظهور

سرخی طرف مشرق و جایز است با نماز شب بجا آوردن آن اگر

چه قبل از نصف شب باشد لکن مستحب است عاده آن در وقت

هشت رکعت نافله شب است و دو رکعت شفع است و یک رکعت

و ثواب است و نماز شب فضیلت بسیار دارد و خیر دنیا و آخرت است

و وقت آن از نصف شب است تا صبح صادق و بوقتیم آن بر نصف

شب جایز است از بجا کسیکه بمرسد بیدار نشود و اگر در بکرها

شود و اگر در وقت ممکن است عاده کند و اگر ممکن نشد حد وقت

در بیان مستحبه

۲۰

در خارج وقت قضا کند و اگر پیدا شد و قنبره سه رکعت نماز
هنگام شفع و تراویح آورد و اگر نمیشود همان و ثوابها بکند بداند
نماز بهتر بنیاس است و هیچ نماز به بهتر از نماز صفر و صحت
ستد و برآمدن خلعت نیت و کیفیت آن در زاد المعاد و غیره
است و هرگاه که نماز مضایقه دارد اگر نماز مستحبی را واجب کرد
بر خود که اشکال ندارد و الا اگر مشغول بقتضا است انهم عیب ندارد

والا نرك كند والله العالم

فصل در خلل نماز است بدانکه خلل عبارتست از تغییر و تبدل

و نقض که در نماز واقع شود و وقوع خلل یا از دو عداست یا سهو

یا نقص شک است و هرگاه عدا یا جهلا زیاد کرد یا نقص نمود چه

نیت بخیر یا شرط یا کیفیت عدا یا جهلا نماز باطل میشود

در خصوص جهل و انقضات لا ینقض و در نماز جماعت یا جهل معذور

نیست و اگر سهو و از یاد یا کم شد اما بالتسبیح بشرط طهارت پس نقص

ان سهوا مثل عدا و جهل باعث بطلان است و موجب قضاء و اعاد

است و بالتسبیح بطهارت از نیت پس عدا یا طلست و جهلا بالمسئله

ایضا باعث بطلان است و جهلا بالموضوع عیب ندارد و نسیان

موجب قاده و قضاء است و اگر در اثناء نماز معلوم شد نجاست

یا در اثناء افتاد نجاست اگر ممکن است در اثناء نماز چه و نکند از خود

و نماز را تمام کند و اگر ممکن نباشد پس اگر وقت قاده نماز را بهم

میزند و نظهر میکنند و اگر مضیق نباشد بطمان طریق نماز را تمام

و بالتسبیح بشرط لباس و سر پس عدا و جهلا و نسیان و سهو اگر

در خلل نماز

مگر در جهل و جهل که جاهل
مستحق است در صورت جهل
جهل در نماز و جهل

و جهل و جهل که جاهل



کتابخانه

ثابت شد هر باطلست و هم چنین شرابط لباس مثل تنگبند و کلاه
 اللهم بودن و غیره و طلاق مکرر در خصوص ابطال حرکت اگر جاهل باشد
 موضوع باشد عیب ندارد و در خصوص طهارت که ذکر شد
 و بالتسبیر بشرابط مکان هم ذکر شد و اما بالتسبیر باجواء پس اگر اگر
 باشد پس هرگاه کسی رکعی را فراموش کرد و بخواهد طهرش نماید تا
 در رکعی دیگر داخل شد پس نماز باطلست و اگر قبل از دخول در
 رکعت است پس در تنگیه و الاطام اعاده نماز است مگر در رکوع
 هر جا بخواهد طهرش نماید برگردد و در گوهر اینجا باید آورد و له برکشیدن تا
 بحد قیام برسد بعد رکوع برود مگر آنکه از اقل قیام بقصد رکوع برود
 و بعد از گذشتن از حد رکوع فراموش کرد بعد بپسند رفت بپسند
 می رسد یا در آن برگردد بطریق امتحان تا بحد رکوع ذکر و طهارت
 را بجا آورد و نماز را بعد از اتمام اعاده نماید و هم چنین هرگاه به
 سجده رسید و سجده اول را بجای آورد یا در آن رکوع نکرده
 اگر از قیام بقصد رکوع رفت تا بحد رکوع رسید بعد یا در آن
 رفت بطریق امتحان و برگردد و اگر از اقل فراموش کرد برگردد
 بقیام و بعد بر رکوع برود و در هر دو خطا خطا اعاده کند تا بحد
 را و اگر فراموش نمود چیزی تا بحد در نماز واجبست بعد آورده
 و لکن بعضی واجبات انرا سه و اثبات کرد مثل ذکر و طهارت
 اگر هنوز در حد رکوعست بجا آورد و اگر بعد از رکوعست
 گذشت اعثا نکند بعد از نماز در سجده بجا آورد و نماز صحیح
 است لکن در صورت فراموش نمودن طهارت در رکوع احوط

در احکام نماز

۷۰

اگر نماز است هرگاه در سجده زانو را موش نمود اگر هنوز رُکعت
 رکوع بعد نرسیده بر کرد سجده و بجا آورد سجده ثانی و نماز را تمام
 بکند و اگر فراموش باشد یا چیزی خوانده است عوض آنجا سجده سهو بجا
 آورد و عوض قیام یک خواب کرده اینست سجده سهو بجا آورد پس
 از نماز تمام را اعاده کند و اگر بعد از دخول رکوع بنحاطش مدتها
 و اگر یک سجده زانو را موش کرد و پیش از رکوع رکعت دیگر بخوابد
 نباید بر کرد بجا آوردن سجده لکن اگر نشستن بین التماس
 را بجا نیاورد و بماند و سجده و اگر بجا آورد و هر یک
 سجده بود و هرگاه یک سجده زانو را موش کرد و بنحاطش نیامد
 تا بر رکوع رفت نماز را تمام کند و بعد از نماز بنا بر فاصله قضا
 سجده زانو را موش شد را مانند سجده نماز بجا آورد و هیچ حائز
 و شرایط و دو سجده سهو میکند و نماز را هم اعاده میکند و اگر
 رکعت آخر باشد تا سلام واجب نداده محل باقیست بر میگردد سجده
 یاد و سجده را بجا می آورد و نماز را تمام میکند و بیخست نباید بنشیند
 سجده سهو بجا می آورد و اگر سلام داده و لکن هنوز بر حالت معتبر
 در نماز است و منافی بعمل ^{شکسته} آورد دو سجده بجا سجده را بجا آورد
 بقصد فریب مطلق و بعد از اتم شد و سلام را تا نیا میخواند
 و سجده سهو بیخست نباید بجا آورد و سجده سهو بیخست زانو را موشی
 سجده بجا می آورد و نماز را هم اعاده میکند و هرگاه بعد از نماز بیخست
 کرده که حد سجده دو نماز زانو را موش کرده لکن نمیداند که هر دو
 از یک رکعت بوده که نماز باطل باشد یا از دو رکعت که صحیح است



در حکم رکعت

دو سجده هر يك به نیت رکعتی بجا آورد و سجود سهو و براهین
 بجا آورد و نماز را اغاده کند و اگر سهواً سه رکعتی سلام داد و اگر
 قبل از منافی ملتفت شد بر خیزد رکعت نافض را بجا آورد و عوض
 زیادتها سجده سهو بجا آورد و اگر بعد از منافی ملتفت شد اگر
 منافی بعد است باز بر میخیزد رکعت نافض را بجا آورد و سجده
 سهو بجهت زیادتها مثل تشهد و سلام بجا می آورد و از برای
 زیادتی مثلاً کلام مثلاً سجد سهو بجا می آورد و نماز را هم اغاده
 میکند و اگر منافی عقد و سهو بجا آید مثل نماز باطلست بعد از
 طهارت نماز را بجا آورد و اگر تشهد اقل را خواند و شن کرد و اگر قبل
 از رسیدن بحد رکوع بخاطر شن آمد بر میخیزد و بجا می آورد و اگر
 بجا آورد و ثانیاً بجا می آورد و نماز را تمام میکند و سجده سهو و براهین
 زیادتها بجا می آورد و اگر بعد از دخول در رکوع بخاطر شن آمد طهارت
 گذشته نمازش باطلست و بعد از نماز بلافاصله قضا تشهد را
 بجا می آورد و دو سجده سهو میتواند و مثل تمام تشهد است بعض
 تشهد حتی و ال حمد تنها اگر قبل از رکوع است قضا میکند و اگر جز
 اولست هر دو میتواند و اگر دو تیم است یا نما بعدش و اگر جزء اخیر
 است یا ترا میتواند و سجده سهو بجا می آورد بقصد ترتیب مطلقه
 و سلام داد و مرتب میکند و بعد دو سجده سهو بجا آورد و اگر طهارت
 نماز را هم اغاده کند و اگر بعد از منافی عقد و سهو است دو سجده سهو
 کند و اگر کاه بفرین کرد بکجهت فراموش نموده لکن نمیداند
 که رکن بوده که نماز باطل باشد یا یک سجده یا تشهد بوده یا از

و اگر تشهد باطل باشد اگر قبل از سلام
 بخاطر شن آمد بجا آورد و عذر یا براهین
 و اگر بعد از سلام است قبل از منافی براهین

و اگر تشهد باطل باشد اگر قبل از سلام
 بخاطر شن آمد بجا آورد و عذر یا براهین
 و اگر بعد از سلام است قبل از منافی براهین

در احکام خلل

۷۲

در احکام خلل

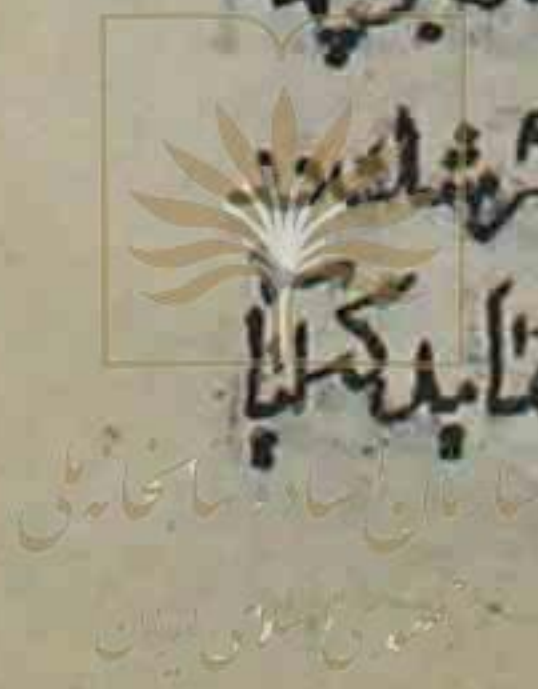
واجبات دیگر بوده که سجد سهو و تنهها بخواند و ثنای سجد و نشسته بخواند
و از برادر یک دو سجد سهو و تنهها آورد و نماز را هم اغاده کند اما کیفیت
دو سجد سهو و تنهها این است که تنهها میکند دو سجد سهو و تنهها می آورد و نماز
چهار آن نقضی باز نماند نه که اتفاق شده و نه به الله و تکبیر بگوید
و مجموع شرایط نماز را داشته باشد و برود سجود و با طاعت بگوید
بسم الله و بالله و صلوات الله علی محمد و آل محمد بعد سر بردارد و قرار
بگیرد و تکبیر بگوید ثانیاً بپایان طریق سجد رود و همان ذکر را بخواند
و بعد سر بردارد و تشهد نماز را بخواند و بعد بگوید السلام علیکم
و رحمة الله و بركاته و محل آن کلام بیجا سلام بیجا سجد فراموش شده
تشهد فراموش شده شک میان چهار و پنج بعد از رفع از سجد ثانی
و قیام بیجا و نشستن بیجا بلکه هر نیت و یکی که سهواً اتفاق افتاد در
نماز و هرگاه چند سبب اتفاق افتاد در نماز از جهت هر یک دو سجد
سهو و تنهها آورد و اگر هر سلامها را به محل گفت از برادر یک دو سجد
کند و نباید فوراً باشد سجد سهو و تنهها اگر فراموش نمود هر وقت
که بخاطرش بنیاید فوراً بیجا می آورد و نماز باطل نمیشود و اگر بعداً
فراموش کرد معصیت کرده و نماز باطل نمیشود و الله العالم

در احکام خلل

فصل در احکام شک است اما شک در مقدار ثبات نماز پس آن
گذشت اما شک در نماز پس آن بر سه قسم است یک قسم آن با صواب
ندارد و آن هشت موضع است آتش بعد از وقت پس اگر تمام
وقت گذشت و شک کرد که نماز کرده ام یا نه خوانده ام یا نفاست
کند یا اینکه کرده ام و صحیح است و اگر تمام وقت باقیست یا بعض وقت

ولو بکرکعت یا فلیست یا بلیست یا آورد و اگر کمتر از بکرکعت یا فلیست
 احتیاطاً نکند ۲ شک بعد از قرائت پس اگر سلام نماز را داد و شک
 کرد در رکعات یا در صحت و بطلان اعتیاد دارد و باید دانست
 وقتی اعتیاد ندارد که احوال صحت برود یعنی بکطرف شک صحیح
 باشد مثل چهار و پنج یا سه و چهار و اگر احوال صحت نباشد مثل
 سه و پنج و دو و پنج و شش اعتیاد ندارد یعنی نماز را باید عادی کند
 ۳ شک بعد از عمل پس اگر شک کرد در نیت بعد از دخول در نیکوتر
 الاحوال یا در نیکوتر الاحوال بعد از دخول در قرائت یا در قرائت بعد
 از دخول در رکوع یا در رکوع بعد از دخول در سجود یا در سجود
 بعد از دخول در تشهد یا دخول در قیام یا در تشهد بعد از دخول
 در سلام یا در سلام بعد از خروج از نماز اعتیاد ندارد اجتماعاً
 بجز اینکه اینها فعلیه دیگر است اجتماعاً کلاً مگر هست در این است
 که ایها اجزاء قرائت هر جزء فعلیه دیگر هست یا نه و احتیاط آنست که
 اگر شک کرد در وحد بعد از دخول در سوره یا در اقل حد بعد از
 رسیدن یا خوان یا در اقل سابق بعد از دخول در آیه الا حق یا
 در اقل آیه بعد از رسیدن یا خوانه بر کرد و مشکوک و ایها
 ان میخواند بقصد فریبه مطلقه و خلاف است که ایها دخول در
 مفاد ثابت فعل بعد یا فصل دیگر است یا نه مثلاً اگر شک کرد
 در رکوع در حال قیام مسلماً محلیست یا فلیست و اگر بعد از دخول
 در سجود است مسلماً محلیست گذشته و اگر در حال قیام است سجود
 است و هنوز سجود نرسیده شک کرد که ایها سجود کرده ام یا نه

احتیاط است که بر کرد و در رکوع بجا آورد نماز را عاده
 کند مثال دیگر هرگاه نشسته است و شك کرد در رکوع و سجد
 بخش با قیامت بجا آورد و اگر در حال قیام شك کرد سجد احتیاطی
 و اگر در حال برخاستن و بلند شدن شك کرد احتیاط اینست که
 بر کرد و بجا آورد سجد مشکوک فیما بین نماز را عاده کند
 مسئله هرگاه شك کرد در فعل و مجتنبی بودن محل آن بجا آورد
 بعد معلوم شد که بجا آورد و بدان فعل را اگر رکن است نماز
 باطلست و اگر رکن نبوده نماز صحیح است و دو سجد سهو بجا آورد
 و هم چنین اگر شك کرد در فعل و مجتنبی گذشتن محل اعتنا نکرد
 بعد معلوم شد که آن فعل را بجا نیاورد و اگر محل سهو ^{قلم}ش باطل
 که داخل در رکن نشد بر کرد و بجا آورد و اگر محل سهو گذشت
 اگر رکن است باطل و اگر غیر رکن است صحیح و دو سجد سهو بجهت
 فراموشی آن چیز بجا آورد و اگر سجد و تشهد است و با قضا کند
 اولاً بعد سجد سهو بجا آورد عم شك كثير الشك که معروف
 بگویند كثير الشك است پس شك و اعتنا ندارد پس در هر جائیکه
 بدان كثير الشك است بنا را میگذارد و آنچه بیشتر است بشیرا آنکه
 صحیح باشد پس حدیث و بنا را برود و میگذارد و در دو سه
 بنا را میگذارد بر سهو هرگاه شك در رکوع باشد نماز
 او در رکعتی باشد بنا را میگذارد و در سهو و چهار بنا را بر چهار
 مکرانکه سهو و رکعتی باشد بنا را بر سهو میگذارد بجز اگر شك در
 وقوع فعلی کرد و محل آن بنا باشد مثل اینکه شك نماید که آیا



در احکام غسل

۷۵

وضوء گرفتن بپایان قبل از دخول در صلاوات و پیش از آنکه
ایستاده از خواندن ام بپایان بقاء وقت باشد کند در خواندن جهل
از دخول در سوره و هکذا بگوید و بپایان آورد بقصد فریت مطلقه
ه شک امام یا حفظ ماموم امام رجوع میکند یا و بپایان موم شک
کرد و امام حافظ باشد رجوع میکند یا امام و ظاهر این است که
در هر جا شک عارض شود میتواند مشغول بشود تا بمقام
برسد که استعمال ممکن باشد و اگر هر دو شک کردند اگر مشفق
است عمل کنند و اگر مختلف است که جامع داشته باشند مثل
آنکه یکی شک کند میان سه و چهار و دیگری میان دو و سه بنا را
بر جامع که سه باشد بگذارند و تمام کنند و بعد عاده کنند و اگر
جامع نداشته باشند مثل آنکه یکی شک کرد میان چهار و پنج و دیگری
میان دو و سه هر یک بشک خود عمل کنند و احتیاطا عاده کنند
و شک زایل یعنی شک که کرد اگر متبدل شد بطن یا علم لغت
بان شک نیست شک در نماز مستحبی است بین اقل و کثرا
مگر آنکه بنا یا اکثر باعث بطلان باشد بنا بر صحیح بگذارد
و بنا بر اقل مطلقا افضلست و اگر متافله را بر خود واجب کرده
ان شک کرد بنا را بر اقل بگذارد و تمام کند بعد عاده کند و اگر
واجب مستحب شد حکم واجب را ظاهر و احتیاطا تمام کند بعد
عاده کند ه شک در نماز احتیاط و شک در سجده
سهو است بنا را بر اقل بگذارد بهتر است و اگر شک در نماز
احتیاط کرد بعد از بنا گذاشتن و تمام کردن احتیاطا عاده کند

در احکام خلل

در احکام خلل

اصل نماز و غیر هر چه در آن صحیحست باعتبار ظاهری و آن دو
 دوازده موضع است و همه آنها در نماز چهار رکعتی است
 اشک میان دو رسته پس اگر قبل از اكمال رکعت و پیش از طاعت
 نماز اگر فرو می کرد و شك برقرار شد ولی اگر مظنه یا علم حاصل
 شد بیک طرف فاعل کند و اگر بعد از اكمال صحیحست و بعد از اكمال
 خلافت احتیاط آنست که در سجده دوم چه قبل از ذکر چه بعد
 از ذکر چه بعد از سر برداشتن هر جا شك طاری شد ثرومی
 کند اگر مظنه یا علم بیک طرف حاصل شد عمل کند و اگر شك
 شد بنا را بر سه میگذارد و نماز را تمام کند و بیک رکعت ایستاده و
 دو رکعت نشسته یا بجا آورد بعد عاده کند نماز را در هر سه جا
 ۲ شك میان دو وجه را هم مثل سابق اگر قبل از اكمال شد و شك
 مستقر شد و متبدل بعلم و مظنه نشد باطلست نماز و اگر بجا
 از اكمال صحیح است و در اكمال همان خلاف سابق است
 پس در هر سه جا بنا را بر چهار و نماز را تمام کند و بعد دو رکعت
 احتیاط ایستاده میکند و نماز را عاده کند اگر این شك عارض
 بشود در سجده چه قبل از ذکر چه بعد از ذکر ۳ شك طاری شود
 و سه وجه را با پنجم مثل شك سابق که قبل از اكمال مسجد بین
 و بعد از ثرومی و استقرار شك و علم متبدل آن بطن یا علم
 باطلست و بعد از اكمال صحیحست که بعد از ثرومی و علم متبدل
 شك بطن یا علم بنا را بر چهار میگذارد و نماز را تمام میکند
 و دو رکعت ایستاده و دو رکعت نشسته یا بجا آورد و بعد از آن



در احکام خلل

۷۷

را افاده میکند و همان خلاف در آنجا اینچاهم هست پس در سجده آخر
قبل از ذکر و بعد از ذکر هم همین کار میکند تا شک مابین سوره و
هر جا که غایب شد موقوف کند اگر مظنه با علم با حد طرفین
حاصل شد عمل کند و اگر شک مستفرض شد بنا بر چهار میگذارد
و نماز را تمام میکند و بعد بیک رکعت ایستاده و دو رکعت نشسته بجا
آورد و نماز را افاده میکند و شک مابین سه و پنج در نماز تمام
موقوف کند اگر مظنه با علم حاصل شد با حد طرفین عمل کند و اگر
شک مستفرض شد در همان حالت شک میباشند شک بر میگردد و سه
و چهار بنا بر چهار میگذارد و نماز را تمام میکند و بیک رکعت ایستاده
و دو رکعت نشسته بجا آورد و دو سجده سهو و بیجهت قیام بجا بیاورد
و نماز را هم افاده کند شش رکعت میان سه و پنج در حال قیام ترک
کند اگر مظنه با علم با حد طرفین حاصل شد عمل کند و اگر نشد
با همان حالت شک میباشند شکش بر میگردد و بنا بر چهار
چهار میگذارد و نماز را تمام میکند بعد دو رکعت ایستاده احتیاط
میکند و دو سجده سهو و بیجهت قیام بجا بکند و نماز را هم افاده میکند
و شک میان چهار و پنج در حال قیام موقوف کند اگر مظنه با علم حاصل
شد با حد طرفین عمل کند و الا با همان حالت شک غیر مستفرض بر
میگردد شکش بر چهار بنا بر چهار میگذارد و نماز را تمام کند
و بیک رکعت ایستاده و دو رکعت نشسته بجا بیاورد و دو سجده
سهو و بیجهت آورد و نماز را افاده کند و شک میان چهار و پنج بعد
از اكمال سجده بین بنا بر چهار میگذارد بعد از ثبوت و عدم حصول

در حکم خصال

۷۸

بنا علم باحد طرفین و نماز را تمام میکنند و دو سجده سهو بجا می آورند
و نماز را هم احتیاطاً اعاده میکنند و شک میان پنج و شش در
حال قیام فرو می کشد اگر مظنه بنا علم باحد طرفین حاصل شد
عمل کند و اگر نشد فرو می نشیند شکش بر می گردد و بپنج بار پنج
بنابر چهار میگذارد و نماز را تمام میکنند و دو سجده سهو بجا
می آورند و پنج و دو سجده سهو می بیند قیام بجا آورد و سجده سهو هم اگر
ذکر سر می برد در حال قیام خواند بجا آورد و نماز را هم اعاده کند
۱۰ شک میان سه و چهار و پنج بعد از سر برداشتن از سجده دوم
بعد از فرو می و عدم حصول مظنه بنا علم بنابر چهار میگذارد
و عمل سه و چهار و پنج را بجا می آورد و نماز را اعاده کند
۱۱ شک میان دو و چهار و پنج بعد از سر برداشتن از سجده دوم
از فرو می و حاصل نشدن مظنه بنا علم باحد طرفین بنابر چهار
میگذارد و عمل دو و چهار و پنج که دو رکعت ایستاده و دو سجده
سهو واجب باشد بجا آورد و نماز را اعاده کند ۱۲ شک میان
چهار و پنج و شش در حال قیام بعد از فرو می و عدم حصول علم یا
فرو می نشیند شکش بر می گردد و بپنج و چهار و پنج که ذکر شد بنا
را بر چهار میگذارد و عمل سه و چهار که یک رکعت ایستاده و دو
رکعت نشسته بجا آورد و نماز را اعاده کند و قسم سیم و ان باطل
است یعنی بعد از عرض شک و عدم حصول علم یا مظنه باحد
طرفین بعد از فرو می نماز باطل است و ان بسیار است بلکه هر چه
جعفر صاحب کشف الغطاء صد و بیست و هفتم ذکر کرده و در شهر

شک
شکوک باطل است



در احکام خلل

۷۶

هشت صورت ذکر کرده اند اول شك در نماز و در كیفی كه واجب
باشد مثل نماز صبح و نماز عصر و نماز طواف و ایات هر كس
در ركعات باشد و شك غیر از افعال مثل نماز پو متی است كه
ذكر شد شك در دو ركعت نماز سه ركعتی است كه مغرب باشد
سه شك در چهار ركعتی كه پاك در میان باشد سه شك در دو
پیش از اكمال سه دو چهار پیش از اكمال شش دو سه و چهار
پیش از اكمال سه شك در ركعات سه شك كه احتمال زیاده از شر
ركعت در آن باشد و لكن هرگاه دو این صور ترویجی كرده منقطع باشد
حاصل كرده بیک طرف عمل بخشنه یا بفین بکند و بعد نماز را ادا
کند احتیاطا و اگر در نماز شك كرده و نمیداند از کلام قسم از شك
بكر كعت ایستاده و دو ركعت نشسته و دو ركعت ایستاده و دو ركعت
سه و بجا آورد و نماز را اعاده كند و کیفیت نماز احتیاط آنست كه
بعد از نماز ایلافا صله بهمان طریق كه در نماز معتبر است از شر
نیت میبندد كه نماز احتیاط نشسته یا ایستاده بجا می آید و در آن
جهت فلان شك كرده ام واجب فرموده الی الله و تكبیر میگوید
و حمد را بخواند آیت حق بسم الله را و دیگر سوره نمیخواند
و فتوت هم ندارد و ركوع و سجود و سلام مثل نماز بجا می آید
هرگاه کسی شك كرده در جاکه باید بنایکذا و در نماز احتیاط بکند
و چنین نکرده و در اثناء نماز كه شك كرده باطل كرده و آن معتبر
كرده و لكن نماز بیک بعد میبندد صحیح است و اگر نماز مشكوك
را تمام كرده و نماز احتیاط را نکرده اگر بخواند نماز را اعاده

در احکام نماز

کند باطلست بلکه اگر حدث پیش از او سرزد باز هم تکلیف او
اینست که نماز احتیاط را بکند بعد از وضوء و طاهره کند نماز
و اگر گاه بعد از آن که شک کرد و بنا گذاشت و هنوز نماز را
تمام نکرده بخاطر او آمد دیگر احتیاط بماندست بلکه ^{حفظ}
میکنند اگر نماز او در تمام کردن محتاج بیک رکعت است ^{باید} آنرا تمام
و اگر زیاد است اگر رکوع یازدهم زیاد شده نماز باطلست والا
صحیح است و اگر بعد از نماز احتیاط فهمید نقص نماز اگر نماز
احتیاط موافق نقص است دو کم و کیف نماز صحیح است و اگر
موافق نیست در عدد یا وصف نقص میخورد و نماز باطل
کند و هم چنین است حکم اگر در اثناء نماز احتیاط فهمید و اگر
بعد از نماز احتیاط فهمید تمامی نماز نماز احتیاط نافله حساب
میشود و الله العالم بحقیقته الحال

در احتیاط

فضل در قضا نماز بدانکه هر کس که نماز فریضه اش را
در وقت بخواند در محالیتی که طاقل و بالغ و خالی از حیض و نفاس
باشد و مسلمان باشد واجب است در خارج وقت بخواند بابت
اگر علم بر ترتیب داشته باشد و اگر جاهل باشد بر ترتیب تکیه
کند تا علم حاصل کند مگر آنکه تکرار باعث صریح باشد
پس اگر کسی پنج فریضه از او قوت شود پنج فریضه را مکرر
در پنج شبانه روز بخواند و اگر قضا از غیر باشد واجب
است حرا فای ترتیب اگر علم بر ترتیب داشته باشد والا ساقط
است و اگر چند نفر نماز قضا از یک نفر بخوانند دو نفر و یک نفر



حرم نماز قضا است

۸۱

نماز بخوانند و اگر وقت نماز و قضاء بوقت نماز اول قضا بخوانند
بعد از آنش را و اگر چند نماز فوت شده و عذر شرعی نداشته بخوانند تمام
حاصل کند و نباید و آیه میست قضا کند از پیش قضا شده از نماز و
روزه و غیره و اگر از اول اگر بگذرد و آنرا نیت است که اگر است میبیرند از غرض
ولو غیر بالغ و غیر عاقل باشد اگر چه ارث نبرد فعلاً بجهت طایع مثل
قتل و میتوانند کسی دیگر برتر عا از پیش قضا کند فضل در نماز
است و مستحب است جماعت در جمیع فرا بیض خصوصاً پنجشنبه بل کار کف
احتمال الله مرجع داده از بعضی سنه و هینکه از ده گذشته اگر نماز عالم
جمع شوند از ثوابش عاجزند و در فوافل بدعت است مگر در استغناء
فغان چند و جمعه و قضاء مستبرع از دیگر و معاده استخبا به و نماز
گفته بود هر کدام باشد بیکری از پوخته میتوانند افتاء کند
اگر چه مختلف باشند در فرض و اتمام و اداء و قضاء و کمر حد و به
جماعت منعقد میشود بد و نفر یکی امام و یکی مأموم و غیر و فتنه
جماعت منعقد میشود از آن امام در حال رکوع و اجتناب ایشان در
رکوع و اگر شک کرد در اداء حکم کند بعدم پس نماز جماعت باطل
است مثل یقین بر رسیدن و شرط است پند خائلی که منع کند از مشاهده
امام یا مأموم در جمیع احوال نباشد و تار یکی و غیا و منع از آن عقاید
و خائلی نیست چنانکه مأمومین خائلی نیستند، بعضی در بعضی را و
فروق نیست بین حدود خائلی با فاشش بل خائلی غیر منفرد مثل
شخص که راه میرود میان صفوف خائلی نیست و این شرط در
صورتیکه مأموم زن باشد و امام مرد معتبر نیست بشرط آنکه

باید که در جماعت باشد

در نماز چیست است

۱۳

مطلع از حالات امام باشد و نباید موضع امام بالا تر از موضع
مأموم نباشد و بقدر کمتر از شیر عجب ندارد چنانچه اگر زمین
اختلاف باشد و زیاد تر از دو انگشت و کمتر از یک بند نباشد و نباشد عجب
ندارد چنانچه اگر مأموم بلند تر باشد عجب ندارد و اما باید
ربط میان امام و مأموم از میان نرود و نباید دو بیت باشد مأموم از
امام بدو و معتمد به بلکه زیاده از یک گام متعارف از استادان نماز
و سر مأموم در حال سجده و ونباشد اگر چه در بین نماز حادث
شود بی فصل و در بواسطه مأمومین که افتاد کرده باشند عجب
ندارد و باید مأموم مقدم بر امام بلکه مساوی با او هم نباشد و بنا
بر ده حالات مقدم باشد و باید نیت قضا با امام معین کند
یا هم یا صفت یا اشاره و نقل نیت با امام دیگر جایز نیست مگر
هرگاه عارض شد از بجز امام چه بچه منع کند از اتمام نمازش جایز
است تقدیم امامی دیگر و با و افتاء کند و قصد نیت اعتقاد نکند
مگر هرگاه مشغول ضرورت باشد که انوقت جایز است قصد قرائت و بنا
بر مأموم نکر کند قرائت را در نماز اختصاصی و مشغول ذکر بشود
آهسته و در نماز جماعت کوشش بدهد بقرائت امام و قرائت نکند
و ذکر نکند هرگاه بشنود قرائت را اگر چه همه را بگوید و اگر
نشنود قرائت و همه را بگوید قرائت بخواند بقصد قرائت مطلقه
نیت جوئی اما در رکعت آخر در رکعتی و دیگر رکعت آخر در
سده رکعتی پس بخواند مأموم یا بعد یا تسبیح را و باید در حال
امام مطهر باشد و باید مأموم متابعت کند امام را در افعال و غیره

در نماز جماعت است

۸۳

چنانچه نماز باشد فی الجمله افعالش یا افعالش و اگر مختلف کرد مقدم شد
یا اما ما خوشد و گفته را از اما عاده میکند نمازش را و اگر سهواً مقدم شد
نماز را کند اگر چه رکوع باشد و زیاده رکوع مغفراست اینجا و لکن اینجا
اعاده صلوات اگر برکن زیاده شد و اگر هم بر نکشت اعاده کند
نمازش را و هم چنین در اقوال واجبست متابعت خصوصاً در تکبیر و
باید جمیع اقوال غیر از قرائت هر دو اما موم بخواند و اگر افتد در
غیر او پیشین کرد قرائت را باید بخواند آهسته محقق بهر الله را و
اگر نرسید بخواندن سوره عیب ندارد و اگر حد را نرسید
خواهد مضد قرائت کند و سوره بخواند و میخواهد قطع کند
حد را و رکوع کند یا اما و بعد اعاده کند اما اگر در حال رکوع
افتد اگر قرائت ساقط است و لکن در رکعت دوم که واجب
اما است قرائت را آهسته بخواند و اگر نهوا است حد را تمام کند
مثل سابق است که ذکر شد و اگر شخص مشغول فریضه باشد و
نرسد اگر تمام کند بجماعت نرسد عدول کند بناقله اگر محل عدول
بناقلست و زود ناقله را تمام کند و در جماعت کند و اگر بداند که
نمیرسد بجماعت جایز نیست عدول بناقله و شرطست اینکه اما
عادل باشد و عدالت صفت قضا نیست است که منع میکند شجر
از مغایرت کبیره و اضرار بوجه غیره و طریق شناختن آن اینست که
دو عادل شهادت بوعداالت میدهند یا خود شخص مراد و ده
کند و بفهمد که این حالت در او هست و لو بطریق مظنه از اجتناب
مغایرت از کبیره و اضرار بوجه غیره و منافات حروقه تفهیم که این

حرفها در حج است

۸۴

از خوف خداست و شرط است اینکه حرام زاده نباشد و نشسته از بزرگ
ایستاده نباشد و هم چنین مرتبه بالا به پست تر مثل نشسته به سجده
افتادن نکند و همچنین از بزرگ متوضه و صاحب جیره از بزرگ آن جایز نیست
و استصحاب کنند فحاشا است از بزرگ غیران و قاری به یکسکه نمیدانند
فرائض را جایز نیست و باید اما مرد باشد اگر مأموم مرد باشد
باشد فصل دوم نماز مسافر است بدانکه لازمه است نماز را شخص
فکر کند هرگاه هفت شرط جمع شد اقل و دو تیم مسافت و قصد قطع
مسافت و مسافت هشت فرسخ است و هر فرسخی دوازده هزار و هشتصد

در تمام اینها

بنزاع باید یاد دیگر و بود چهار فرسخ و باید در همان روز
باید مسافت یا بعلم باشد یا بشهادت دو عادل یا شایع که بود
اطمینان باشد و باید نماز را تمام کند اگر شک در مسافت کرد
مبدل مسافت که باید حساب کند سوره بلد است و متهم خواهد آمد
چنانکه سوره بلد در خروجی در شهرهای بزرگ است و قصد
بغیر از قصدش بود کرد و مرتبه خود در رفتن تمام آنکه قطع
نکند سفر را بقصد ماندن ده روز یا نودن سی روز بقصد یا
بوطن که سفر مباح باشد و قایم سفر حرام نباشد مثل سفر جزو
یا خود سفر حرام نباشد مثل غلام گرفتن یا اگر منظر معصیت
باشد مثل سفر یک دوان سفر نیست بشود عیب ندارد شرط ششم

آنکه سفر را عمل خود قرار دهند مثل مکاره و ملاح بشرط آنکه
سفرشان را که عمل خود قرار دادند بقصد مسافت بفرستند و سفر
پس در پی برود و ده روز نماند باشد بقصد اقامه و سفر



در بیان مسافراست

۴۵

و تیم جمع کند میان قصر و انعام و در وطن هم ده روز بپشت سر هم
نماند و در سفر عمل خود باشد که اگر غیران سفر رفت مثل مسافر
سفر حج کرد احتیاطا جمع کند و سفر کردن شغل دائمی او باشد که اگر
بعضا و قات مثل حمله دارها اینها کثیرا سفر نمایند ۶ اینکه
از حد توخص گذشت باشد و آن اینکه اینقدر دور شده باشد
که در بوار خانه با سواران نیند و از آن رانشود که اگر این قدر
دور شده نمیتواند قصر بکند یا اینکه در وقت مراجعت تا اینجا
میتواند قصر بکند و اگر در بوار زادید یا از آنرا شنید باید تمام
کند هینکه این هفت شرط جمع شد نماز قصر میشود یعنی ظهر عصر
و عشاء هر یک دو رکعت میشود مگر در چهار جا که مسجد الحرام و
مدینه و مسجد کوفه و حائر حسین ۲ و در همین مواضع احتیاطا
شکست خواندن است فصل در روزه است بدانکه روزه بازداشتن
اذانت خود را از ده چیز اقل صبح صادق تا مغرب شرعی
فرمان بر ذاریه خداوند و غیبتان اگر متعدد باشد بنماید و بنی غل
اگر غیر بنماید اگر روزه نیابشی باشد و در ماه رمضان روزه غیر از
ان واقع نمیشود و محل نیایش نزد طلوع فجر صادق و در شب اگر نیایش کند
و قصد خلاف نکند تا صبح صحیحست و شب اقل ماه رمضان نیایش
کند و در هر شب هم بخند بد کند نیایش را و لکن روزه مستحبی ظاهر
میتواند نیست کند و روز مشکول از ماه شعبان یا اول رمضان را
بنیایش و نیایش بکند و واجب است که مستدام بداند تا ثانی و در
وقت قطع و قاطع نکند و ترجیح حاصل نکند و مفاد است و چنین

در بیان مسافراست

در حکار و تری

۸۶

است اول و دوم خوردن و آشامیدن و اشیا مضاعفه و غیر مضاعفه
 سه جماع کردن از برای مرد و زن قبل یا بعد بر واطی و موطوء نازند
 یا مرد یا کوچک یا بزرگ بیبه و غیر این و تحقیق میشود بدو ^{جمله}
 یا انزال و غیر این هم دروغ برخدا و رسول و ائمه و فاطمه و انبیا
 و اوصیاء چه دنیوی چه دینی چه فنی چه غیرش چه برگردد
 چه برنگردد چه استاد بدهد چه ندهد چه ثوبه کند

و غیر این

یا نکند چه عربی چه غیر این چه لفظ چه اشاره چه کتاب چه کاتب
 ه فرو بردن سر بر پر اب و غیر اب از قاطعات و اب مضاف و اگر غضا
 جنابت کرده ضائم بطریق ارنماس هم غلطش باطلست هم روزه
 و نیاناقه باطل نیست و رسانیدن غیب یا ایستادن آن در جای
 غبار میرسد یا نه غلط باشد چه دقیق چه غبار آرد و چه غیر
 آن چه خودش غبار را حرکت دهد و جاروب کند یا غیر آن و لکن
 با نیان یا غفلت یا فخر مبطل نیست و دکان ثلثاک و مخوان هم چیز
 مثل غبار است لا محاله بلای بودن بر جنابت تا فجر صبح کردن در
 حال جنابت اگر چه محال نباشد از برای واجب غیر معین مثل قضاء و غیر
 کردن غسل جنابت و حیض و نفاس و جنب شدن در وقتیکه وضو
 غسل و تیمم نداشته باشد و اگر مراعات وقت کرد و مظنه سعه
 داشت و جنب شد بعد معلوم شد تنگی وقت عیب ندارد و اگر
 مظنه نمود که وقت دارد ولی مراعات نکرد چنانچه از اضا نماید و
 اگر که آب ندارد یا مانع از استعمال آب داشته باشد باید تیمم
 و اگر نکرد روزه اش باطل است و اگر که صبح کرد محلا اگر میداند که باطل



در احکام روزه

۸۷

ان پیش بوده مثل کسب یک صبح کرده جنباً روزه فضا که وفتش تنک
 پست نمائند بکشد و اگر نمیداند پس مثل کسب یک روز و نیم
 شد با پست زود برود غسل کند و ضرر بروزه اش ندارد و چه فضا
 موسع چه غیران چه مستحب باشد و مستحاضه منوط چنانچه کبره
 غسلش را مقدم بر فجر بکند و اگر جنب شد در شب و خوابید بقتل
 غسل کردن پیش از طلوع فجر پس اگر بیدار شد قبل از طلوع فجر واجب
 است غسل و اگر بیدار نشد عیب ندارد و اگر بیدار شد دو مرتبه
 خوابید روزه اش باطلست و اگر همان مرتبه را و خوابید بدون
 نیت غسل بیدار نشد تا صبح روزه اش باطلست و کفاره بر او
 لازمست ۸ استغناء و ان بیرون آمدن مناسبت بطوریکه سباعت
 بیرون آمدن آنست مثل بوسه و نظره غیران ۹ حفظ کردن بچه
 لبکه و بچه خشک و بر پنجهن دوا و در احلیل و هر چیز که برسد
 به باطن و حاصل بشود بان غذاء ۱۰ عمدی کردن اگر چه سبب
 فی کرد نداد و شب حاصل نماید و کراهت دارد از اجزاء امپشید
 شیئی و نشستن زن در آب و ترک کردن جامه و کندن دندان و دهن
 خون کردن و مستحب است مسواک کردن بچوب خشک و لکن
 دو مرتبه بچوب یک باب دهن ترشده نبرد در دهان او از خشک
 کند و مسواک کند با و اب دهن اگر نیاید شد فرو نبرد و فضا
 سر و سپهر را جدا فرو نبرد اگر چه بفضا دهن نرسیده باشد و
 اگر اند دهن بیرون آمد و فرو داد روزه باطلست و کفاره جمع واجب
 است اگر عمدی باشد و هر چند آب دهن بلبه اگر مسواک باسنکه

در احکام روزه

۵۸

باز بینما بپوشد آرد بآب دهن را بعد خوردن کرد و بآب دهن
مخلوط شد و فروزاد روزه اش باطلست و همچنین هرگاه شود یا
را چسبید باطعام را چسبید یا آب مضمضه یا لسان زوجه اش را
مکید و آب دهن مزوج باو شد روزه اش باطلست اگر فروزاد
آب دهن را در هم چنین اگر خون مزوج شد یا آب دهن یا بقایا
طعام را خورد که در دهن طعم روزه باطلست و کفاره جمع الارضه
و هم چنین بقایا فی باار و قبالا اگر فروزاد روزه باطلست و کفاره جمع
الارضه است و تمام این ده چیز که ذکر شد غیر از بقایا و رجائات که
روزه را باطل نمیکند هرگاه عدا و افع نباشد نه دنیا و نه سهوا
و نه اگر آنها باعث کفاره هم هست مگر فی کردن که باعث
فضا محض است و کفاره ماه رمضان بنده ازا د کردن یا دو ماه روزه
گرفتن پد پد یا شصت مسکین طعام دادن و عراغات ترتیب میکند
و اگر افطار بر حرام کرد هر سه را باید بدهد و اگر سبب کفاره مشع
شد کفاره منعده میشود و کسیکه افطار کرد در ماه رمضان و حلال
بداند کافر میشود و اگر حلال نداند تا سه مرتبه نذر نگوید
و در مرتبه چهارم مرند میشود فتل و واجب میشود و اگر جاع کرد
بازوجه اش یا گراه دو کفاره الارضه و فصل واجب است تقضا
نه کفاره در ماه رمضان بچند چیز اقل کسیکه سکود کرد در
صبح و مراعات نکرد یا اینکه قدر داشت بر نگاه کردن بعد
معلوم شد که صبح طالع شده بود اگر چه اعتماد بقول دو عادل
کرده باشد دو تیم هرگاه کسی باو خبر داد که صبح طالع شده و او

در احکام روزه است

۸۹۰

و اعتناء نکرد بیکان مسخره و مسخره خورد بعد معلوم شد راست است
 و اگر دو عادل با او گفتند و اعتناء نکرد هم قضا و هم كفارة دارد بلکه يك
 عادل بجز يك كسيكه افطار کرد با خبر عادله با دو عادل بدخول
 و تحقیق نکرد و اگر بدخول كسيكه نمیشود بقتل با و افطار کرد هم قضا
 لازمست هم كفارة هرگاه كه قطع کرد بدخول شب بواسطه تاریکی
 و بخوابان بعد معلوم شد خطاش و اگر قطع نکرد، افطار کرد هم قضا
 و هم كفارة لازمست هرگاه مضطر کرد بجهت خنك شدن و زود
 رفت بجای او رسید یا بعلی کرد نسیانی یا مضطر کرد عشا یا استنشاق
 کرد و داخل حلق او شد بجهت خنكی یا بعلی و اگر مضطر کرد بجهت وضو
 یا غیر این از موارد دیگر مستحب است آب دهان را فرو نهد تا شستن
 بیرون نرود بسیار خوبست و غیره ماه رمضان هم اگر معین شد مثل
 اوست در این احکام و کراهت دارد از بکار روزه دارد دست باز باز
 کردن و سرها کردن و حجامت و فصد کردن و حمام رفتن اگر احتمال
 ضعف بدهد و انقباض کشیدن اگر بداند بچوب نمیرسد و الا حرام
 و باعث قضاء و كفارة است و بوشیدن کلاه
 فضل روزه بر چهار قسم است روزه واجب و ان هفت است روزه مأ
 رمضان و كفارة و قضاء و بدل فرج باد و حج تمتع و نذر و عهد و پیمان و
 روزه عزمی است اعشاکاف و روزیكه نماز عشاى شب پیش بواسطه
 خوابیدن تا نصف شب نتواند باشد روزه مستحب بسیار است
 در کتب دجیه مشرطن و روزه مکروه روزه عرفه از بکار
 كسيكه او را از خواندن دعاها عرق ضعیف کند با اول ماه بعد

در احکام روزه

در احکام روزه و نماز

۹۹

از عهد فریاد از بنگا کسیکه در منی هست و روز آخر شعبان بقصد
 روزه و روزه و قاء بند ز معصیت و روزه سکوت و روزه مصطل
 و روزه واجب و سفر و فصل روزه بر غیر بالغ و دپوانه و حائض
 و نقض واجب نیست و از من و بی هووش و مسافر و مریض صحیح نیست
 و لکن قضا آن بر آنرا لازمست مگر بر مریضی که مرضش تا سال دیگر
 طول بکشد که قضا بر او لازم نیست و لیکن عوض هر روز یکم
 طعام بغیر بد همد و مستحب است ثمرین خوردن طفل میزند کشتا
 داشته باشد و حائض قضا و لو یک دفعه بغروب حوض یا قضا
 بشود روزه اش باطلست فصل و هلال ماه شناخته میشود
 بروی و بالتواتر و شایع مفسد العلم و بیایه شرعی و بحکم حاکم
 اگر معلوم نباشد خطا و وقضاء روزه فوراً نیست و لکن قضا
 ماه رمضان تا رمضان دیگر ترسید نباید کرد و کسیکه روزه واجب
 بر ذمه دارد نمیتواند روزه مستحبی بگیرد و قضاء روزه که از
 پدر و مادر فوت شده پس بزرگ بگیرد و کسی که سلب روزه قضا
 ماه رمضان میکند بپایند و غیر معین و خواطراتا ظهر میتوانند بخورند
 اگر وقت آن تنگ نشد باشد اما بعد از ظهر پس حرامست افطار و
 واجبست کفاره اگر روزه قضاء باشد و کفاره آن مثل کفاره ماه رمضان
 است بنا بر احتیاط فصل در نكوة است و آن واجبست و اقصر و یا
 دین است و منکران کافر است و کسیکه منع کند خراط از آنرا نه
 مؤمن است و نه مسلم و میبرد بدین طریقه و در قضا و قضا
 قاعش بسیار است و عقاب تا و کشیشاد و نكوة در نه چتر

سزا
 نیت

کتاب



در نکاح

۹۳

واجب است که بکند و کار و شرط و طلا و نفقه و کفالت و غیره و عورت
و موهر و مستحب است در هر چه از زمین میر و پاد و کپل و وزن به
شود حتی ایشان و در مال التجاره و در مادیان ایضا مستحب است
و شرایط و جویش نه چیز است اقل بلوغ ۲ عقل ۳ حریه ۴ ملکیت
۵ تمام ممکن از آن عوضات نصاب کوفتند پنج است اقل چهل و
در آن یک کوفتند است نصاب دوم صد و بیست و یک و در آن دو
کوفتند است سی و دو و بیست و یک و در آن ۳ کوفتند است ۴۰
چهار صد و یک و در آن چهار کوفتند است ۵ چهار صد کوفتند
از هر صد کوفتند یک کوفتند

در نکاح

در نکاح

نصاب شرط و زده است پنج آن هر یک پنج است و در هر یک
یک کوفتند شصت و بیست و شش و در اوست یک بشت و شصت و شش
یک ساله که داخل در سال دوشده باشد ۶ بیست و شش و در آن
شتر ماده داخل در سال سراسر است ۸ چهل و شش و در اوست شش
ماده داخل در سال چهار ۹ شصت و یک و در اوست شش ماده
داخل در سال پنج ۱۰ هفتاد و شش و در آن دوشتر ماده داخل
در سال ستر ۱۱ نود و یک و در آن دوشتر ماده یا در سال چهار
۱۲ صد و بیست و یک است پس در هر پنجاه یک شتر ماده یا در چهار
پاد در هر چهل شتر ماده یا در سه و ملاحظه مطابق میکند پس
در صد و بیست چهل را حساب کند و در صد و پنجاه پنجاه را حساب
کند و در صد و هشتاد و نه را حساب کند و نصاب کا و در آن
۳ و چهل پاد در ۳ کا و پاد در دو سال و در چهل کا و پاد در ۳

در نکاح

در زکوة است

۴۳

سال ۷ سوم یعنی بایست این چهار پیاپیان چونده باشند در تمام سال
 آنکه این چهار پیاپیان کارکن نباشند در تمام سال ۹ آنکه گذشتن بنا
 معتبر است در چهار پیاپیان و نصاب طلا بیست دینار است و هر دینار
 هجده نخود است و زکوة آن نه نخود طلا است و نصاب دویم چهار دینار
 است و در آن وزن هفت جو طلا است و نصاب نفره دویست درهم
 و در آن پنج درهم است و نصاب دویم چهل درهم است و در آن یک
 درهم است و اگر از مجموع ربع عشر بدهد کافیست و نباید طلا و نفره
 مسکوک باشد هر سکه که باشد و نصاب کندی و جو و غرما و مویر
 سصد صاع است و هر صاعی ششصد و پانزده مثقال است بمغفلا
 بیست و چهار نخود و بمن شاه که هزار و دویست و هشتاد مثقال
 بیست و چهار نخود است صد و چهل و چهار من الاچل و پنج مثقال
 پس اگر آب سیح بخورد مثل ثنات و نفر یا از عروق خود بخورد یا آب
 استمانی مثل بش ده پان است و اگر بیدار و شوهر میباشند بیست پان است
 اگر هر دو نباشند هر کدام غالب است بیدهند و اگر هر دو مساویست
 پانزده پان است و وقت غلق زکوة وقت انعقاد حیه است در کندی
 و جو و وقت اجزاء و لصفرا و اهر نخل و خوشه بشتن در آن کور و وقت
 اخراج در کندی و جو و وقت طاف شدن است و در غرما و وقت چیدن
 آن و وقت مویر و وقت چیدن مویر و اگر خواست مالک و طب و انکور
 بچند زکوة اش را بیرون کند بعد تصرف کند و بعد از اخراج حصه
 که با اسم مالک است در خانه بگذرد آنچه میماند اگر بقدر نصاب است
 بدهد و مصرف زکوة فقراء و مساکین و ایشان کنند که خارج است

بایست این چهار پیاپیان چونده باشند در تمام سال

بایست این چهار پیاپیان چونده باشند در تمام سال

در زکوة است

۹۱۸

خود شایسته آنرا فعلاً و قوۀ ندانند یا باشند که مؤمن باشند و شیعه باشند
 و صاحب اعتقاد صحیح و عادل و واجب التمسک نباشد مثل پدر و مادر
 و اولاد و جد و جد جد و اولاد و اولاد و هکذا و زن و مملوک و جاهل
 نباشند اگر زکوة از غیر هاشمی است بلکه مطلق صدقه واجب را
 بجاهل می دهند و بجهل فقر و نیاز نرسانند و اگر در بلد فقرا نباشند
 بغير آن بلد نقل نکنند و اگر نقل کرد خصال من است اگر تلف شد
 و اگر نباشد بکند و مصرف نقل را از خود بدهد نه از مال زکوة
 و اگر نقل باذن فقیر نباشد خصال من نیست اگر تلف شد و بهتر آنست
 که بجهل او داده و کپل کند در قبض بعد نقل کند و اگر از فقیر طلب شود
 میتوان حساب کند عوض زکوة اگر چه فقیر و ببلد دیگر نباشد
 و این نقل نیست و بیک فقیر دفعه هر چه بدهند از مال زکوة
 نباید ثوابی باشد یعنی نباشد عیب ندارد و لکن بقدر کفایتش بیشتر
 بدهد حساباً تا اگر ثوابی بدهد بجهل که بمؤمنه مالش رسید
 نباید ثوابی است و واجب است در وقت دادن زکوة صدق در شوق
 و قصد و جوب و ندب حساباً فصل در زکوة فطره واجب
 است بر مکلف هر چه غنی باشد فعلاً یا قوۀ مثل کاسه که مالک
 قوۀ مالش باشد بالقوۀ و لکن فقیر که زاید از مؤنه شب و روز
 باشد حساباً آنست که بدهد و اگر بکضاع زیاده ثوابی است بکشیانه روز
 ندانند یا باشند و در بزرگواران بر عیالش بعد بدهد بغير واجب است از جانب خود
 و عیالش از زن و فرزند و والدین و برادر و جد و غیر اینها از اقارب و لغایب
 حتی اسیر و همان که پیش از دخول ماه شوال و لو بیک خطره همان

فصل در زکوة

در زکوة فطره

شده باشد و فرق نیست در عیال میان صغیر و کبیر و آزاد و بند و
 مسلمان و کافر و شرطست که باینکه بیدهد و اگر مالک مملوکی شده باشد یا
 طفلی متولد شد قبل از هلال شوال مطابق هلال فطره مالش و آن
 است و لکن همنان باینکه بیدهد خود هم بدهد و زن و قلام اگر عیال
 غیر هم باشند هم آقا و زوج بدهد و هم غیر و اگر زوج فقیر نباشد و
 زن غنی زن از خود بدهد و از آنچه غالب قوشت از اجناس از
 که کندم و جو و مو و غیره یا باشد بدهند یا فیمه او را بدهند و
 مقدار دادن یک صاع است و صاع ششصد و پانزده مثقال است
 بوزن بیت و چهار آن خودی و مصرف آن مصرف زکوشت و اگر زکوة
 فطره را از زکوة مال را بدست فقیر جامع الشرائط بدهد بهتر است
 و بفقیر می کمتر از یک صاع یا فیمه آنرا بدهند و الله اعلم
فصل در خمس است و یک یک یکد هم یا کمتر را اگر ندهد یا
 در ظالمین و فاسقین و اهل محنت است و یک یک حلال بدانند و زاکا
 است و خمس در هفت چیز است اول هر غنیمت بعد از حمله که از کفار
 حواری پیدا شود یا جواهری از دنیا افتاده باشد یا بدزدی و سر
 از حواری گرفته نباشد یا بوسیله دینا و دعوای باطل گرفته نباشد
 از حواری یا جنک کرده باشد یا ذن امام یا یمنه حفظ بیضه اسللا
 یا اظها میخ کرده نباشد بوسه مسلمان یا فدیه و جزیه از ظالمین
 یا حق مصالحه یا مقنول و ابرهنه کرده باشد و بی شرطست در غنیمت
 آنکه مقصوب از مسلم یا ذقی یا معاهد نباشد و تا جایی هم حکم حواری
 دارد و مالش حلال و خویش مباح و در مالش خمس اگر بدست

در خمس

در خمس است

۱۵

مسلمان آمد دق پیر معدن مثل طلا و نقره و فبروزه و زعفران و آهن و حلب
و زیتون و مس و پاپا و فوف و ذر و جعد و عقیق و سلیمانیه و قبر و کبریت
و نمک و زاج و زدنخ و آهک و سنک و مر و سنک مشهد و امثال
اینها بشرط آنکه بعد از اخراج مؤنه و نقصیه به بیست دینار بفروش
برسد و احتیاط فیه بکدینار است اگر چه جماعه شرک باشند و نصیب
هر یک یا بنظر دفرسد اگر چه صاحب معدن طفل یا مجنون یا
ولی باید بدهد ستم کین است و آن چیز بیست کسوف یکوید او را
کنج و بیست خمس و باید بدهد اگر بجد نصاب کبیست دینار برسد و
طلا و دویست درهم و نقره اگر چه بدفغات هم برسد و آنچه در
شکم ماله یا حیوان دیگر پیدا شود داخل در کنج است عفو
است یعنی آنچه بیرون آید بفروختن در اب از جواهر و دق
آنکه قیمت آن بیکدینار برسد و آنچه از مؤنه سال زیاده باید
از ضاعات و زواغات و تجارت و غیر اینها از کاسبینا اگر چه
هیزم کشته و عسل جمع کنی و کثیرا کبری و امثال اینها باشد یا تمام ملک یا آنچه
کوسه ندیده شتر یا زیاده شدن بیست و غیر اینها و هر چه
زارث و جاپزه و جهر و عوض خلع که زن بشوهر میدهد و خمس
تعلق بعین میگیرد در هر پس آنچه زیاده شد از مؤنه سال یا
خمس و زیاده شد یا بیست ترا پس نمیتواند تصرف کند تا خمس
ندهد و زمین که دختری از مسلمان بخرید یا منتقل شود بسوی
دختری بعوض و لو بخرید زمین زراعت باشد یا مسکن باشد
چه مضبوط العنوه باشد و همچنین خرید یا بد خمس بدهد اگر چه

در شراست

۹۶

نکند او را با قالا به یا خیار غبن و غیران از خیار انا و حول و نصا
و نیت شرط نیت در اینجا ۷ حلال مخلوط مجرام و نشناختن صاحب
و ندانستن قدرش که اگر صاحب با قدرش را بداند و لو در حد
محصورین باشد باید حلال بود و بطلید و بدهد بکس صاحب
هر قدر هست و اگر قدرش را بداند و صاحبش را نشناسد حکم جهو
المالک دارد و اگر صاحبش را بداند و قدرش را نداند باید خطو
تملید و لو بصلح مسئله در خمس حول معتبر نیست حتی در ارباب
مکاسب میتوانند روز بروز بدهد مسئله خمس زاد و قیمت باید
یکند نصف آن سهم امام ۲ است که باید بنایب و برسد که جمعه
جامع الشرايط باشد و نصف دیگران باید بسادات فقیران و ایام
و مساکین و بن السبیل که فعلا فقیر باشد و الا نیست ببطش بر هر
بلکه شخص بعضی درون بعضی جایز است چه زن باشد یا شیه
یا مرد باشد ولیکن زیاده تر از خارج سال نباشد آنچه بیک نفر بدهد
و باید مؤمن باشد و عادل باشد و متاد و باید باشد و بداند
که بغير اهلان بداند دهد و بداند از عین بدهد یا قیمت بدهد
ولکن بر شیء الله نما شود مگر بعد از سپیدن بدست مستحق باشد
شرع و الله العالم فصل در بیع است و ان و البیعت از
براستی در بیع بکمرش و واجبت فوراً در سنت است طلعت و
تا خیرش کیره مملکت است و کیفیت آن بجا آلا از برای بعد از آن
که محرم بشود از مضاف به ثمن بعد داخل بشود بلکه مضاف و
طواف کند هفت مرتبه یکبار مشرق و در رکعت نماز طواف در

در شراست

شرطتاً فروخت که شرط کنند یا بیع حیوان یا شا، اگر شایسته روز چهار
 پنج دارد یا معیوب باشد بیع یا معیون باشند و یا بیخونده یا در
 بالغ و خفاط باشد و رشید باشند و معاطل و طفل و دیوانه و مسفه
 یا طلس و ثمن و ثمن معلوم یا سند یا به کپل یا بوزن اگر مکمل و
 موزون باشند یا بعد از مقدار باشد و اگر از یکجمله باشد باید
 مسکو باشد که اگر یکطرفه باشد یا بیشتر و یا طل و خلاصه اگر
 هر دو نقد است و تاخیر ندارد نقد است و اگر ثمن تاخیر دارد نسبت
 و اگر ثمن تاخیر دارد سلف است و تاخیر هر دو یا طلس و مکمل و
 را به کپل و وزن و مقدار و در ای حساب فروختن و خریدن حرام و یا
 است مگر آنکه مصالح کند **فصل** در اجاره است و آن مال
 بودن منفعت است مثل منفعت خانه و بستان و حیوان و امثال اینها
 بصیغه اجاره و صیغه آن یا بقیت که لغز در صد و یکوید اجاره
 او البستان بالمبلغ الفلانی فی المدای الفلانی و اجاره کنند یکوید و بقیه
 هکذا و یا طل هر دو خفاط و بالغ و رشید باشند و جایز التصرف باشند
 و باید منفعت و مال اجاره معلوم باشند و این عقد از منافع
 نمیشود مگر آنکه هر دو منفع کنند یا شرط کنند مثل بیع و باید مدت معلوم
 باشد و از چیزهایی که منفعت آن یا بطرف بودن عین باشد و جایز
 اجاره دادن شخص خود را بعمل معلوم و باید منفعت مباح باشد
 و نقد و یا باشد **فصل** در ضمان است و آن منفعت
 که طلب زید را که از عمر دارد مثلاً اگر بزرگوار باشد بشرط آنکه
 کامل باشد ضامن و از اجایه باشد یا مأخوذ نباشد از قبل مولی

در اجاره

در ضمان



در ضمانت

۹۹۰

در ضمانت

در ضمانت

در ضمانت

در ضمانت

وصیغه آنست که بگوید ضمانت مالک و مضمون اصیت و بدو قبل
 و یا بدو ضامن صاحب مال باشد یا عالم باشد طلبکار و یا او
 منتقل میشود حال بدو ضامن فصل در حواله است و آنست
 که طلبکار زیاده از او داده بدو بدهد بعمرو مثلاً و شرطش راضی بود
 هر سه یعنی طلبکار و بده کار و حواله کرده شده و صیغه آن خولتک
 علی طلبکار بگوید قبلت فصل در کفالت است و آنست
 که زید محمد پسر عمرو است کفیل میشود که هر وقت عمرو را بخواند
 حاضرش نماید و برین میشود کفیل بخاطر کردنش و اگر بنا آورد چنان
 بعد از مطالبه کردن طلبکار و حبس میکند و زاید حاضر کند او را با طلب
 او زاید دهد و صیغه آن نکضت عمرو طلبکار بگوید قبلت
 فصل در دهن است و آن چیزیست که قرار بدهند بجهت طلبکار
 طلبکار که اگر طلب او را نداد او را بفروشد و هویتی طلبش بر دارد
 و صیغه آن رهنتک و طلبکار بگوید قبلت و شرط آن قبض است
 و آنکه همین همان باشد که صحیح باشد بیع آن و ممکن باشد بخر
 آن و طرز میشود ب عقد و اگر تلف شد ضامن مدیون و یا بیست طلبکار
 و بده کار و عاقل و بالغ و رشید و مختار و جایز التصرف باشند
 فصل در فرضت یعنی چیزی را مثل طلا و نقره طایف بکنند
 و آن بخواند عوض آنرا بدو دهد و صیغه آن فرضتک و فرض کنند
 بگوید قبلت و شرط نفع جایز نیست و بعد از آنکه فرض کرده طایف
 او میشود بعد از قبض و اگر مساوی الاجزاء است مثل کتدم و
 جو مثل و در ذمه فرض کنند ثابت است و اگر متساوی الاجزاء

در مین است

۱۰۹

مثل گوشتی و کافورینه او بقیه اش تعلق میگیرد و بایست فرستاده
نفت اذاعه باشد یا شد و وصیت کند یا غریب کند نزد وفاتش و
اگر طلبکار غایب شد بقیه منقطع به یوارشش برساند و اگر چه
شد و مایوس شد باذن حاکم شرع تصدیق بداد از جانب او
فصل در وکالت است و آن نایب کردن شخص است که بر او تفویض

در حال حیات خود و صغر آن و کفایت و وکیل بگوید قبلت و بایست
منجز باشد یعنی معلق بشرط نکند طریقی هر کدام که میخواهند فسخ نمایند
است و تا وکیل عالم نشود بغیر هر چه بکند نافذ است و مجرد و بی وکیل
و بی هوشی هر کدام وکالت باطل میشود و وکالت در چیز است که شارع
مباشرت میخواهد مثل ازد کردن بنده و طلاق دادن زن و عتق بنده
و بیع و اگر مباشرت میخواهد مثل طهارت و نماز جایز نیست وکالت است و بایست
وکیل وکیل کننده عاقل و بالغ یا شمس و وکیل کنند جایز التصریف
باشد و وکیل نمیتواند کسی دیگر را وکیل کند مگر باذن وکیل
کننده و مستحب است هر دو خان بزرگ در مراغه و منافعه کمال
وکیل کنند و ثبوت وکالت بدو شاهد است و وکیل مین است
ضامن نیست مگر با تعدیه یا تفریط و هر وقت وکیل کنند طلب
کرد آنچه بدستش داد است بایست فوراً بداد و اگر تا
انداخت تا شاهد بگیرد عیب ندارد فصل در وصیت است

و آن مستحب است و خوب است که هر چه وصیت نماید اش فرستد باشد
و آن مسلط نمودن شخص را بر تصرف نمودن بعد از وفات و صیغه
ان او وصیت افلان بکند و وصی له بگوید قبلت و اگر در پیش

وکیل

در وصیت



درجہ اول

انقلاب باطلت و حقیقت اگر چه فیض کرده باشد و بعد از قبول

باطل نمیشود اگرچه قبض منکره باشد فصلی معدوم است

وان مستحق مؤکداست از تو که سبک من ممکن باشد و متزج نصف

دینش را از ذکر و انضاد کردن بکوه عقیقه و بود کریمه الاصل

وصيغتان في الشك كذا في نكود من زوحتك نصير على الصداق والعلو

لا تفرحوا بآياتي ولا تأسوا بها

والمرء بعد. ثم قال لا بد من حياة الدنيا في حياة الآخرة.

عبادت کہ اول سے پہلے دو جنک ہے علیٰ اللہ معلوم ہے

فَبَلِّغْ لِنَفْسِهِ هَٰذَا بِأَنذَرْتَهُ يُدْرِكُكَ ذَوْقُكَ نَبِيٍّ عَلَى الصِّدْقِ

مرحوم گوید و بدین واکرین باکر است و پدید با جد پندار حلقه

البیان بضم و کایل بشود و میگوید زو حاکم فی حقیقه احواله و و کاله

وَلِيَّ الصَّدَاقِ الْمَعْلُومِ وَإِذَا غُفِرَ مَا كَرِهَ نَاشِدُ نَامِ وَوَحْدُ نَدِ

ناشد و قد روي في الباب ليس هو كما في نسخة الله تعالى

...کے لئے یہ ہے کہ وہ اس کے لئے ...

و در معاصات و هم معین شد با اجزه کی بلوید و وجت

في المادة العلوية بالاجرة العلوية بما لا يحل المعلومة وايضاً

وَمِنْ بَكْوَيْدِ فَيْتِ الْمَشْرِقِ هَذَا وَبَابُ هَرَمٍ وَفَالِغٌ وَفَالِغٌ وَفَالِغٌ

فصل در نفقه است واجب است نفقه زن دائم مطهره

استمتاع و واجب است نفقه غلام و کثیر و واجب است نفقه ام

در حد نالایب و ند و او از حسناتین بودند و مشیر است

فمنهم من لا يفرق بين الدنيا والآخرة

موم و روغن و قطران در حد کف و صندل و اسفند
که در حد کف و صندل و اسفند و روغن و موم

یہ بیان درجہ و درجہ دل در حال پسند و در حال پسند

باشد یا حامل باشد بحمل ظاهر یا پائین باشد و وجهی فلا

در حج است

۱۲۳

فصل در رجعت است و آن اگر طائف رجعی باشد حرد یکوب رجعت
 با و طی با و بوسه کند زنی را بشهوه پس کند بدن او را فصل در
 عدا است غیر مدخوله عداست عدا ندادن و مکر عدا و فاش که چهار
 ماه و ده روز است در اذان و مضیضان و دامه و اگر صاحب حیض
 مدخل بجا باشد سه طهر است و کتیز و طهر است و اگر حیض بماند
 و در سن من حیض است سه طهر است و کتیز چهل پنج روز است و فاش
 عدا اش وضع طهر است و در وفات هر کدام دو روز است از وضع و
 چهار ماه و ده روز واجب است در عدا و فاش عدا و آن ثلث زینت است
 و صاحب عدا رجعیه نفعها شش واجب است فصل در شفعا
 طن آتش که هرگاه دو نفر شریک باشند مشاعا در خانه میان بن آتش
 هرگاه یکی از دو شریک فروختن بیک که شنید و فهمید میگوید
 بالشفعه در صورت آنکه قادر باشد شفیع بریدن ثمن و مسلما
 باشد اگر شریک مسلما آن را بخورد و فوراً باشد مگر آنکه غایب باشد
 که هر وقت حاضر شد مدیون آن را بخند بشفعه کند و اگر شریک غایب
 باشد شفیع باشد و بپایان آن بخند بشفعه کند اگر غایب باشد و اگر
 تکلف خودشان بعد از کمال مدیونانند بپزند و میبوائند بعض را
 بیکر و بیکر هر دو بیکر بپزان ثمنی که بد بیکر فروخته است یا
 هر دو نل کنند و هرگاه ظالم شد و مهمل گشت باطل است
 فصل در ارث است بدانکه مادام که پسر و مادر و اولاد
 اولاد اولاد اولاد باشد یا بیک نفر از آنها باشد کسی بیکر ارث
 برد و اگر نباشد اگر برادر و خواهر و اولاد برادر و خواهر

در عدا است

در شفعا

در بیکر

در ارث است

کتاب شریعت

۱۴۲

و بعد حد جد و بنا لا نواز طرف پید با ماد باشد کسی بکند پدر و اگر بنا باشد
 و تمام و اولاد بنا پدید و ماد یک از این دو طرف میبرد و زن و شوهر بنا پدید
 و اگر وارث یک باشد مال او شش مکدر زن که حق او ربع است اگر اولاد بنا باشد
 و هشت یک است اگر اولاد بنا باشد و اگر هیچ وارث نباشد جهنم بنا فی زامیر و زن
 و عقیقه و اگر متعدد شدند مثل نکاح سه همزن یا خواهر جمع شد مال خود
 میشود بنا آنها و اگر شوهر و دختر باشد شوهر ربع میبرد و بنا فی مال دختر و
 پسر و جد یا دختر هشت یک زن میبرد و بنا فی دختر شوهر با ماد شوهر نصف
 میبرد و بنا فی ماد شوهر و دو دختر ربع مال شوهر بنا فی مال دو دختر و هكذا
 و اصل سر نام شش است یک نصف نصیب شوهر است اگر اولاد نباشد و
 دختر تنها و نصیب شوهر پدید و ماد یک باید که یا عدم در که است اگر او باشد در وارث
 و اگر نباشد پس از برادر و دو خواهر یک است و ربع سهم زوج است
 با اولاد اگر چه اولاد او باشد و نصیب زن است بنا فی اولاد یک زن باشد
 بنا بیش از هشت یک نصیب زن است اگر چه متعدد باشند با اولاد و در ثلث سهم
 دو دختر است و زیاد تر در صورتیکه پسر نباشد که اگر باشد از برادر و خواهر
 مجرد دختر یکجا و سهم دو خواهر و بنا لا نواز پدید و ماد پدید زن آنها اگر برادر پدید
 و ماد یک باید که نباشد و اگر همتا از برادر و دو خواهر یکجا و ثلث سهم
 ماد است اگر اولاد و برادر و خواهر ماد نباشد و سهم دو خواهر و برادر
 پدید و ماد یک و زیاد تر باید که بنا ماد یک و شش یک سهم پدید و ماد راست
 بنا اولاد اگر چه پیاپی برود و سهم ماد را با خواهر واتی بنا فی زن آنها یا اتخی آنها
 و سهم یک برادر یا خواهر ماد و زن ارث میبرد مگر بفرض و هم چنین شوهر و
 و ماد ارث میبرد بفرض و بود و پدید ارث میبرد بفرض و بیش از هم چنین

در ابرار

دختر و خواهر و کلاله و غیره از اینها ارث نمیبرد مگر بقدریه مثل برادر و خواهر
و بعد از اینها و اگر از اینها پیشتر زیاده باشد بعد از آنکه فرضیه بر فرضیه
اشتراک دارد باقی مال که بیشک مساوی باشد میان او و فرض برقی باشد بقدریه مثل پدر و
مادر و شوهر از برادر و مادر و شوهر و فرضیه او است در صورتی که او را و زوج
از برادر و نصف که فرضیه او است در صورتی که او را و باقی مال پدر است که فرضیه
نداشت در صورتی که او را و اگر برادر و خواهر را و سهمیت مادر و شوهر یک
که فرضیه او است پدر باقی مال پدر بعد از آنکه نصف شوهر و برادر
بقدر او و خویش بملک باشد اما شش اشترک و هم چنین اگر نفقه شده در
مال از سهم ناقص بر زوج و زوجیه که فرضیه بر پدر پس وارد نمی آید بلکه
بکس وارد نمی آید که بقرض و قریبه هر دو میرد مثل آنکه اگر زوج شده
یاد و خواهر زوج نصف خود را میرد و نفص بدو و خواهر و او می آید و
همچنین شوهر باید در و مادر و دختر جمع شوهر ربع خود را میرد و پدر و
مادر هر یک شش یک خود را میرند و باقی مال دختر است اگر چه کمتر از
نصف باشد و نفص حتمی است تا وارد نمی آید بخواص فرض و چند
چیز است که مانع ارث است یکی که فراست که کافران مسلک ارث نمیبرد
دویم قتل است که قاتل از مقتول ارث نمیبرد اگر چه جدا باشد و قتل
دشمن منع میکند ارث او مخصوص دین میسریند بود نیست که اگر ارث
بند باشد یا مرده بند باشد ارث نمیبرد و الله اعلم

هَذَا مِنْ أَمْرِ الْكَافِرِ وَالْكَافِرُ لَا يَدْخُلُ الْجَنَّةَ وَلَا يَخْرُجُ مِنْهَا وَلَا يَبْطِئُ حَتَّى يَمُوتَ فِيهَا أَلَا إِنَّ الشَّيْخَ
الْبَيْهَقِيَّ أَصْلًا وَالْكَرْمَانِيَّ مَوْلِدًا الْخَائِفُ بِمَسْكَاتٍ وَكَرْمَانٍ أَنْشَرَهُ ^{بِهِمْ}
سَبْعِي وَاقْتَرَبَ مِنْ جَنَابِ أَقَا شَيْخِ حَقِيقَتِنَا وَالشَّيْخِ فِي رِجَالِ الْخَلَاءِ

رسالة
معالج المنقبين من فضيلة
العالم الزكي والفاضل السيد
الشيخ علي بن الحسين السبكي
الكوفي الخائني

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على محمد وآله الطيبين
والقته على عظام اجمعين من الآن الى يوم الدين
و**بسم** حين كوفي بن خادم الشريفة المظهرة الجاه في الفناء
الشيخ علي بن المرحوم الشيخ علي بن أبي البرية اصلاً والسبب في الكفر
موالاه والخائني مسكاً ومدفننا انهم كد بعد ان ينكروا رسالة
ايمان دوام الدين مذهب حقه اثنا عشرية ورسالة نور الدين
دفعه دين حقه اثنا عشرية بنوشت شداد كرم رساله
كويچكي در بيان سيرة و سلوك طالب مدارج فاليه وفاديج معراج
ساميه بنو ليم يابنك مشتمل باشد بر ذكر جملة از اخبار آل محمد
كه بمقتضى حديث شريف من حفظ على ائمة اربعين كهل شامز
امر دينها بعثه الله يوم القيمة فبها عالم لا يعنى كسبك حفظ كند
بولامت من چهل حديث از امر دين اين امت خلا محشور ميگرداند
در خال شك فقيه و عالم باشد عمل شده باشد انصاف و
غيره از عمل كند كان محروم نشوند و بغير پايدات در باب مستفيض
شوند و دامت نو دم بطالع المنقبين و ارجو من الله ان يرفع عليا

در بیان صفات حمیده

۲
 با خضیة المؤمنین و الله خیر معین فضل بمانند انسان
 در این دار تکلیف و کلا با است عطا پد خود را بطریق حق محکم
 نماید بدلیل و برهان چنانچه در رساله چراغ ایمان ذکر شده
 و بعد واجبات و فرائض عملیه بدینیه خود را انماخذ محکم
 اخذ نماید و عمل کند چنانچه در رساله نور الدین ذکر
 شد و بعد شروع نماید در تصفیه باطن و باطن خود را مصفیه
 کند باینکه از اتم صفات مستحسنة نماید از قبیل رضا و تسلیم
 و شکر و طمع من الله و رجاء از خدا و توکل بر خدا و رفاقه و محبة
 به مخلوق و علم و فهم و عفت و زهد و عدا را ای و شرم از خدا و تواضع
 و علم و ساکت بودن و تسلیم امر خدا و صبر و کدشت نمودن از
 اذیت خلق و بی نیاز می از مردم و پاد نمودن مرگ و حضرت احدی
 و هربا فی نمودن و قناعت کردن و مواسات یا مراد دان چینی
 کردن و دوستی با خدا و اولیاء خدا نمودن و با وفا بودن در و
 با خدا و با خلق و اطاعت خدا و ترس از عذاب و سخت او و امانت
 داشتن و اخلاص داشتن و با خلد خدا را کردن و حفظ القیام
 دینی کردن و تفقد از ایشان نمودن و عبادت به پاد این و شیع
 خانه ایشان نمودن و کتمان سرا ایشان کردن و احادیث
 ال محمد را نگاه داشتن و نیکوئی نمودن بوالدین و اعمام و
 و نهی از منکر و تقیه نمودن از دشمنان دین و انصاف و نظا
 و پاکیزه که و حیا و میان روی و با وقار و با سکنه و با ادب بود
 و همیشه استخار نمودن و توبه از معاصی و با نشاط و قیام

در صفات است

برادران دینی و الفت با ایشان و سخاوت نمودن بلکه ایشان
کردن فقراء را بر خود چنانچه دوستی سادات و ائمه بوده
و گرسنگی خوردن و شب بیدار بودن و ناز و نیاز با خدا
خود و از خلق کناره گرفتن و غالباً در یاد خدا بودن و ^{عشاء}
سلام کردن و اطعام طعام برادران دینی و اهل علم و
دبانت زاد و ست داشتن و غیر این از صفات حسنه در
خود جمع کند و صفات ذیله خبیثه که ضلالت اینهاست
از خود دور کند و بالا تر از این صفات ذیله چند چیز است
یکه بخیال است چنانچه فرموده اند البخیل بعید من الله
و بعید من الجنة و بعید من الناس و فریب من النار و
السعی فریب من الله و فریب من الجنة و فریب من الناس
و بعید من النار یعنی بخیل از خدا و بهشت و خلق دور است
و با دش نزدیک است و سخی بر عکس بخدا و بهشت و خلق
نزدیک و از آتش دور است و پیغمبر فرمود ثلاث مهلكا
و ثلاث منجیات اما الثلاث المهلكه فشح مطاع و اغیار المراء
نفسه و اتباع الهوى و الثلاث المنجیات خشیه الله فی السر
والعلن و القصد فی الفقر والغنى و العدل فی الغضب و الرضا
یعنی سه صفت هلاک کننده است و سه صفت نجات
دهنده است اما سه صفت هلاک کننده بخل است و
عجب است و متابعت هوا و هوس است و سه صفت نجات
دهنده ترس خداست در خفا و آشکارا و میانه روی و در

در شدن کینه نفس

۴

فقر و رینپناز و عدالت در حال غضب و خوشنود و بیکی و بی
 متابعت خواهشها نفس است چنانچه در همین حدیث ذکر
 شد که هلاک کننده است و حضرت امیر فرمود اخوف ظالم
 علیکم اتباع الطغی یعنی چیزیکه از همه چیز بدتر و میترسم تر شما
 ها متابعت هوا و خواهش نفس است و پیغمبر فرمود قدر جفا من
 جهاد الاصر علیکم بالجهاد الاکبر قبل و ما للجهاد الاکبر قال للجهاد مع
 النفس که جهاد با نفس را جهاد اکبر شهره است و خداوند و عدل فلاح
 و دستکار دانه است و فرمود بعد از ده قسم فلاح من زکریا و یحیی
 من دستکار کسب شک نفسش را تو کینه نماید و خاسر کسب شک
 نفسش را خراب کرد و تغیر داد و مخفی نمود او را بفسق و فجور و
 طغیست داده و فرموده و اما من خاف مقام ربه و طغی النفس عن
 الطغی فان الجنة هی المأویة بینه کسب که از خدا بترسد و مخالف نفس
 کند جگه او بهشت است حضرت با فرمود که پیغمبر فرموده که
 خدا فرمود قسم بغرث و جلال و نورم و عظمت و علوتم و بکنه
 مکانم اینک اختیار نمیکند بند خواهش خودش را بر خواهش من
 مگر آنکه امورش را متفرقی سازم و دنیا پیش را پیوسته سازم بر او
 فلاش را مشغول بپسازم بان دنیا و نمیدهم او را از دنیا مگر این مقدار
 فرموده و قسم بغرث و جلال و عظمت و نورم اختیار نمیکند بند خوا
 مرا بر خواهش خودش مگر آنکه قرار میدهم غنای او را در فلاش و
 طاعتک ام او را حفظ میکنند و مشکفل میکنم استخوان من رزق
 او را و من از غلبه تجارت کل ^{جایز} ناجز و او را دنیا در غایت حق

بخاک مالیده و فرمود ایضا لا تدعی النفس وهو لها فان هواها
 في رذائلها وترك النفس وما طوا ذاتها وكف النفس عما هو كذا
 یعنی واصلد از نفس را بجو اهنش گها خودش بدر سبک خواهنش
 او در پیست او ست و ترك نفس و خواهنش او در د او ست و باز د
 نفس از آنچه خواهنش میکند دواى او ست که فرمودند بحسب
 دنیا رأس تمام گاهانست و فرمود حضرت حدیث بیچیش خاتم انبیا
 یا احمد ان العبد صلی صلوٰۃ اهل السموات والارض وطوی
 طعام الملائكة ولبس لباس الطاری ثم آرم فی قلبه نذرة من حب
 الدنيا اوزینها اوزیا ستمها لن یجاور فی داره یغای حب
 من کریند نماز کند بقدر نماز اهل آسمانها و زمین و خوراک او شیخ
 و طایل باشد مثل ملائکه و لباس دنیا پوشد و هفت برهنه
 باشد بعد منک خدا یم بر یلیم در قلب و بکوزده محبت دنیا یا محبت
 زینت دنیا یا محبت ریاست دنیا هرگز در بهشت من داخل نخوا
 شد و فرمود لا یجمع جی و حب الدنيا فی قلب واحد کلا لا یجمع
 النار فی اناء واحد که محبت خدا و محبت دنیا در یک قلب مثل یک
 آب و آتش در یکجا جمع نمیشود و فرمود پیغمبر ۲ سبحی اقوام
 يوم القيمة و لعلکم کجیال نظام فیوم ربهم الی النار قالوا یا رسول
 مصلین قال نعم کانو یصلون و یصومون و یاخذون و هنام اللیل
 فاذا عرض لهم شی من الدنيا و ثبوا علیه حاصل حدیث شریفانکه
 انسان هر چه بکند و محبت دنیا داشته باشد بجهنم میرود و فرمود
 من اصبح و امسی و الدنيا اکبره جعل الله الفریقین عینیه و شتمه

دین دنیا

و لم یبق من الدنیا الا ما قسم له و من اصبح وامسى والاخرة اکبره
 جلا الله النبی فی قلبه و جمع له امره حاصل حدیث شریف
 آنکه کسیکه دنیا اکبر و بزرگترین هست او نباشد فقرا و سوا
 نمیشود و امورات و مشغول میشود و زیاد ترازا آنچه خدا قسم
 او کرده با و نمیرسد و لیکن اگر بزرگترین هست او غوث باشد
 خدا قلبش را غنی گرداند و امورات او را جمع کند و آنچه فهم
 اوست با و میرسد و فرمودند من تعلق قلبه بالدنیا نصلو
 بثلاث خصائص لا یقصر و اولها بدو و رجاء لا ینال و من رمل
 فی الدنیا اثبت الله الحکمة فی قلبه و انطلق بها السان و یصرح
 فلتها و دولتها و خرج من الدنیا سالما الا دار السلام حاصل حدیث
 شریف آنکه کسیکه متصل در خیال و فکر دنیا باشد متصل
 در قلب و حاصل میشود همیشه مهوم و مغوم میباشد و لذت و کما
 زیاد که در آن نمیشود و امید هائیکه با و نمیرسد و لیکن اگر
 فکر غوث شد و لذت دنیا چشم پوشید خدا با و حکمت عطا میکند
 و من یؤتی الحکمة فقد اوتی خیرا کثیرا و ذبانش را بحکمت کو پایا
 و محبوب نفسش را و درد و خلوا و نفسش را با و نشان میدهد
 و از دنیا سالم بسوی بهشت میرود و بدان ایمان که تمام فساد
 هائیکه در عالم هست از همین است که حرم تمام کارشانه
 کردند بجهت دنیا اگر روضه و اقامه عزرا میکنند بجهت دنیا است
 درس میخواهند بجهت دنیا است نماز بجا میآورند بجهت دنیا
 کاسبی میکنند بجهت دنیا است شب و روز دارند بجهت دنیا

در صفت اهل دنیا است

۷
میجند دنیا است حتی فائز اموال و تشیع جنات و غسل اموات
میجند دنیا است و حاکم شرع شدن و تخریج الاسلام و تشیع الاسلام
و شریعت مدار صدر العلماء و فخر الفقهاء شدن و تمام ما میجند دنیا
چرا که اینها بیکدیگر و دولتی و سلطنتی و ظالمی و فاسقی و فجور و شقاوت
الخرم و وریش تراشی و سبیلها بزرگ و کارها دیکر له ما لا یفای
له که تمام آنها میجند دنیا است شباهت بفرنگیان و ارمینیان و یهود
پیدا میکنند میجند دنیا و لیکن غافل از کلماتی است که فرمودند
کن فی الدنیا کانتک غریب و غایب و سبیل و اکثر من الزاد فان
الطریق بعد و خفف ظهرك من الاوزار فان الطریق کبود
نفسك من احبال الصیور و فرمود خداوند عالم قل للذین اطماع
الباس عدا ئی و لا تطعوا مطاعم اعدائے و لا تشکروا
اعدائے فتکونوا اعدائے کما هم اعدائے پس آنان میجند
دنیا خوبست که خود را دشمن خدا بنمایند و حال آنکه اگر کسی
سال عمر نوبیشود تا بپایست سالیکه که کسی اعدائے بشود
مگر او چهارده سالیکه میجند بخوردادن و کیف نمودن خود
و از چهل سال بالا اثر هم کسی اعدائے بشود نمیکند زیرا که
و پیر می و این بپایست سال هم که ده سالش زمان خواب نواست
و روز پس ای بیچاره میجند خوشی ده سال خود را ابد الابد
میسوزانند و چرا اینقدر حرص مینهند و حال آنکه فرمود امیر المؤمنین
من باطل ان بعیش غدا باطل ان بعیش ابد و من باطل ان بعیش
ابد یفسد قلبه و یوغب فی دیناه و یوثر فی آخرتہ

در نیک است شهرت

کردند از آن حضرت که گفت اصیحت فرمود اصیحت یا جاهل منقون و منقون
محفوظ و الموت فی رقابنا و النار من ورائنا لاندوید ما یفعل بنا
پس نشان هر روز یا پشت حد خیال ملک باشد و فکر فرزند نباشد
که باعث فساد قلب و رویدن یا بودن و پشت یا خرت کردن است
و نیاید است شهرت بخودت بکنی برادر چنانچه حضرت رضا فرمود
سبعة اشياء بغیر سبعة اشياء من الاستهزاء من استغفر بلسانه
و لم یهدم بقلب فدا شهرت بنفسه و من سئل الله التوفیق و
لم یجهد فدا شهرت بنفسه و من استحرم و لم یجهد فدا شهرت
بفساد من تعود بالله من النار و لم یترك الشهوات فدا شهرت
بسه و من ذکر الله و لم یسبق الی لقاءه فدا شهرت بنفسه و
حب الله و لم یضرب الیه فدا شهرت بنفسه پس ای برادر
استغفار میکنی در دل پشیمان باش و توفیق عبادت طلب
از خدا خودت هم کوشش بنما و از چیزی که بیشتر با خدا
و بهشت را طالبی در بالاها صبر کن و از آتش بیشتر شهوت
ترک کن و یاد خدا میکنی طالب و باش و دوست خدا هستی
تب با و پیدا کن و بخودت استهزاء کن و قدری ناامل در
حضرت امیر بکن که میفرماید دوازده کلمه از توبه
ب کرده ام و در هر روز سه مرتبه با و نظر میکنم پس نظر کن
برادر مثل امیر المؤمنین که عالم علم اقلین و آخرین است
و زاهد ترین تمام خلایق است که هرگز لباس عوصی نداشت
و بیکه بلباس شر و صلابه زده بود که میفرمود لقد رفعت

حکیم الامیر

۹
 مدر عنده حتى استجلبت من رافقها خودش كفش خود را و صله
 سبكه و همیشه روزی بن می نشست و در خاله می خوا بید و شکر از ناز
 جو سپر نشد و می فرمود من مهر مؤمنین میباشم بایست انقدر
 گرسنه و بوهنه باشم که احدی مثل من گرسنه و بوهنه نباشد
 چنانچه فرمودند ارفع من نفسی بانضال مهر المؤمنین و لا اشاککم
 في معارة الدمار و اكون اسوة لهم في جشوبة العيش با وجود این روزی
 سه مرتبه باینها نگاه می کند و فلا نود و عمرت بکمر شب نگاه کن
 قال علی ۴ اخبرت من الثورین اثنا عشر ایه نقلتها الى العریة و لنا
 انظر اليها في كل يوم ثلث مرات لا فلي يابن ادم لا تخافن فوفت الرد
 ما ظم خزانتي مملوءة و خزانتي مملوءة و جوفتي مملوءة ابد الثالث
 یابن ادم لا تاتس باحد غیر ما وجدنی و هو فی اردنی و جدنی
 باراً فربما التابعه یابن ادم اے احبک فانث ایضاً احبنی الخامس
 یابن ادم لا تا من مهری حتی محو الصراط السادس یابن ادم خلقت
 الاشياء كلها لاجلك و خلقتك لاجلی و انت تقر منی السابع یابن
 ادم خلقتك من ثواب ثم من نطفة ثم من طقة و لم اعی مخلقتك
 الثامن یابن ادم ابغضت علی من اجل نفسك و لا تبغض علی من
 من اجله التاسع یابن ادم طبعک فریضتی و علی ذقک فان طاعتی
 فی فریضتی فاقه لا اخالقک فی ذقک العاشر یابن ادم کل یوم
 لاجلک و انا اریک لاجلک فلا تفر منی الحاد عشر یابن ادم لا یطاع
 بوزق صدک الا اطاعتک بعمل هذا الثاني عشر یابن ادم ان وضعت
 بلاصفت لك ارحمت قلبك و انت حمدی و عذی و ان لم ترض

يا من لم تخلف من طاعتك ما اذا سألني حبيبك في وسألني حبيبك ما لي بذكر القانع

در کتاب امیر

بما فهمت لك سلطتك عليك حبال الدنيا حتى تركت فيها كرسى
الوحش في التربة ثم لا مثال منها الا بما فهمت لك ملك
من موم عجبك من اصل حديث انك فرمود امير ۱۲ انك لحييا
كردم از نور و به دوازده ابر و نظر ميكنم بسوئی ان در هر روز
سه مرتبه ابرش سلطنت مرا همیشه ۳ نرس از فوت روق
هرگز ۳ انس نكبر يا احدك مكر يا احدك ۴ من نوراد و ست ميدي
نورم مراد و ستاره اهن از غضب من مباش ۵ تمام اشياء را
يجهت نور خلق كردم و نور ابراي خودم از من مكر يزد ۷ من نور ا
خلق كردم از نطفه كند پاره و طاق و بوم چگون از روق نور ا
۸ دشمني با من ميكني يجهت نفس خبيث چرا يا خودت دشمني
ميكني يجهت من ۹ نور اجبات مرا بجا آور من نور امير نما
اگر مختلف كند در اداء واجبات من مختلف ميكنم در روق نور ا
كس نور ابراي خودش ميخواهد و من نور ابراي خودت ميخواهم
۱۱ نور روق فردا را نخواه چنانكه من بصل فردا را نميخواهم ۱۲ اگر ا
نشد بصفت من اسوده و راجع و در نوزد من محبوب و اگر ا
نشد متصل در دنيا مثل خوشي و نكته و من به مكر يا نچه فهمت و
است و نور من موم در نوزد مني و شامل نما اي برادر در دنيا
روايت كس حضرت صادق عليه السلام شاكرد هايش فرمود چه
چيز از من تعليم گرفته در اين طاعت عرض كرد هشت مسئله
فرمود بيان كني عرض كرد مسئله اولي انك در دنيا هر چه بود از
دوست خود جدا ميشود و منت مردان من همت خود را صرف كن

در حدیث نایب

۱۱

در چیزیکه هرگز از من جدا نشود و این من باشد در قبر من فان
عمل خیر است فرمود احسن والله الثانی عرض کرد دیدم جماعتی
فخر میکنند بحسب و نسب و جماعتی فخر میکنند بمال و اولاد و
دیدم کلام خدا که فرمود بوم لا ینفع مال ولا بنون و قوله لا انما
بدینام دانستم که اینها فخر نیست پس دیدم فخر عظیم در کلام خدا که
فرمود ان کرومکم عند الله انفقکم پس جد و جهد کردم که از انظارا
فرمود احسن والله الثالثه عرض کرد دیدم طو و لعب مردم
و خوشحالی و فرح اظهار دیدم کلام خدا را که فرمود و اما من خا
مقام رتبه و نفی النفس عن الهوا فان الجنة هی المأویة دانستم
چیزیکه فایده دارد ترس از خدا و مشغول عبادت و توبه هوا
و هوس نفسانی پس مشغول شدم با اینها و جد و جهد کردم در
مخالفت هوا و هوس نفسا و اطاعت سبط فی فرمود احسن و
الرابعه عرض کرد دیدم هر کس چیزی بدست آورد جد و جهد
میکند در زیادتی او و در حفظ و حراست او دیدم کلام خدا را
و من یقرض الله فربها حسنا فبضاعته له وله اجر عظیم پس
دوست داشتم مضاعف و زیادتی را هر چه بدستم آمد فخر
او دادم تا آنکه مضاعف کند و از ترا من ذخیره باشد فرمود
احسن والله الخامسة عرض کرد دیدم حصد میکنند بعضی
با بعضی در رزق و شنبدم کلام خدا را که فرمود فخر بیننا یا اینام
معاشهم فی الحیوة الدنیا و رفعا بعضهم فوق بعض و رجا
لینحل بعضهم بعضا سخرت یا و رجعت ربك خیرها یجمعون و فیکه

دست نعلبند

۱۲

شناختم که قیامت روزی دست خداست و بلند کردن بعضی بر بعضی
بدست است و دست و وجه پروردگار بهتر است از دنیا حاصل براه که بیرون
و آنچه از من فوت شد تا سفت و حیرت بخورم فرمود احسن ^{و الله}
النار سه عرض کرد دایم دشمنی مردم بعضی را بر بعضی بجهت ^{بنا}
و عزت آنها سپنتها مردم را بجهت دنیا و شنیدم کلام خدا ان الشیطان
لکم عدو مبین پس مشغول شدم بدشمنی شیطان از دشمنی خبر
فرمود احسن والله المآبجه دایم زحمت مردم را و اجتهاد خلوص را
در طلب نفع و شنیدم کلام خدا که فرموده و ما خلقت الجن والانس
الا ليعبدون پس دانستم که وعده او حق است و فرمایش او صدق
پس ساکن شدم بسوی وعده او و راضی شدم بسوی قول او و مشغول
شدم بآنچه از برای اوست بر زمین و آنچه از برای ملت بر او بخودش
و اکنون شتم فرمود احسن والله الثامن عرض کرد دیدم قومی را
اعتماد میکنند بر زیادتی اموالشان و قومی را اعتماد میکنند بر
صحت بدن آنها و قوم بر اعتماد میکنند بر مخلوقی مثل خودشان
و شنیدم قول خدا را که فرموده و من یقول الله یجعل له مخرجاً و یزید
موجبه لا یحلب و من یقول علی الله فهو حسبه ان الله بالغ امره
قد جعل الله لکل شیء فکراً پس نفوسم را خود نمودم و اعتماد بر او
کردم و قطع کردم نکیه بر غیر او و فرمود احسن والله بدین سبب که
کتاب نور من و انجیل و زبور و قرآن تمام مرجع و بازگشت افاضه بین
هشت مشاه است پس ای بے انصاف تا مثل کن بیه بین اینها علم
است نه علم جفر و فیا و صل و جفر و جبر و مقابله و روزنامه و سنا

در مواظبت است

۱۲۰

و نثاره و مدرسه دار الفنون و مدرسه شریف و مدرسه ادب و علم موسیقی
و علم ریاضی و لسان فرنگ و خط فرنگی و دانشین دیوانه و خورده
مندان زاده ای بیچاره این عمرها قاطبت این ندارد که حرف دنیا
کهنه و از لغت باز آید بشو کلام حضرت میرزا که فرمود تعجب
فی الدنیا غرور و حیرة و عیشاک فی الدنیا حال و باطل

نموده من الدنیا فانک راحل و باد زمان الموت لا شک نازل
الا انما الدنیا کنزل و اکب اناخ عتیا و هو فی الصبح راحل
مضی الدنیا بالایام و اللذنب صل و جبار سول الموت و القلب غافل

با وجود این بیچاره ها دست از خدا برداشته اند و اعتماد بکس
خود نموده اند و با خوردن و کم داد و نواکسب فرا داده اند و زنا
داد و تراکاسی بهما به پنداشته اند انسان ضعیفه است پایت کار اینجا
و اگذار چه خوش گفت مسکین بنادم مخموم الاجل محفوظ العمل
مکنون العمل نودینه البقه فضله الشرفه نقسه العرفه یعنی مسکین
است پس لادم مرکش حیف است عیاش محفوظ است عیاشها البسه
است ازین میکند و زایش میکند و زاب در کلو که کردن کند
میکند و زاعرف غافل از آنکه فرمود حضرت صه تو خمس اشیا نود
خمس اشیا یعنی پنج چیز است که سبب میشود از برای پنج چیز
فاشت الفاحشه فی قوم قط الا اخذهم الله بالموت یعنی زیاد نمیشود
فاحشه و زنادر قومی مگر آنکه ختم مرگ داد ایشان فراوان میکند
و ما طفت قوم المیزان الا اخذهم الله بالتسین و کم نمیشود قوت
مگر آنکه خداوند کرا فی و فی خطی در میان ایشان زیاد میکند و ما

در سبب بلاء

ع ۱

نقض ثوم العهد الاسلط الله عليهم عدوهم ونقض عهد خدائک
نمیکنند ثوم یعنی ثوک و اجیاف خدایا نمیکنند مکرانک خضم
مسلط میکنند بر ایشان دشمن ایشانرا و اجار ثوم فی الحکم الا
کان لقتل بلینهم وظلم وجود نمیکنند مکرانک سبب بسیار قتل است
بین ایشان و مانع قول الزکو الا اسلط الله عليهم الظالم و منع نمیکنند
ثوم زکوۃ را مکرانک خدا مسلط میکند بر ایشان ظالم را و گفته
یظن ابن آدم ان یقیماً امره منده و معیشتی بغیر مکرانک و ان یصیاً الله
عز وجل امر الدنیا و الآخرة الا بالحکمة و چگونه میکنند امر
ادم اینک هرگاه که امر بدین خود و فرزند که خود بدین حکمت و حال
اینکه هرگز نیندازند و نه با نمیکند امر دنیا و آخرت را بدین حکمت
پس ای برادر دل بد دنیا میند چه خوش گفت امر بد حکیم سوال
کردند احوال تو چگونه است و گفت چگونه میباشند حال
کسیکه فانی میشود عمر او و پناه میشود صحنه ابدی از دنیا نیل
او را از محال من و حفظ او چگونه صاف میشود عیش کسیکه
از جمیع اعضا و اقوال او گرفته میشود هر چه نرزد او است و حساب
کرده میشود با آنچه رسیده است با او و فرمود حضرت عیسی
تعملون للذین یؤمنون فیما یغیر عمل ولا تعملون للآخرة و انتم
لا تؤمنون فیما الا بعمل یعنی عمل میکنید از ثواب دنیا و حال آنکه زود
فرده میشود شما در دنیا بدین حال و حال نمیکنید از ثواب آخرت
و حال آنکه حقیقت داده نمیشود بدین مکرانک و عمل مستور شد
من نعم الناس عیشاً قال من یحترق بالعضاف و یضرب بالکفوف

در بخت است

وَمَا يَزَالُ مَا يَخَافُ الْإِلَهَ مَا يَخَافُ بَيْتِي أَزْهَرُ كَسْ عَيْشٍ أَوْ بَيْتِي أَسْتَفْرُودُ
كَيْسِكَ ذِي عَدُوٍّ فَرَارٍ دَهْدَ عَقْفٍ زَاوِيٍّ يَشُودُ بَعْدَ بَيْتِي كَيْسِكَ
بَكَدَ جَانِ دُنْيَا بَيْتِي أَخُوْتُ بَاوَسْوَالٍ شَدِيدٍ كَيْسِكَ عِلْمٍ وَدَانَا ثَرْبِي مَرْدَمِ
فَرَمُودُ مَنْ صَدِيقٍ فَاذْكَرُ وَنَظَرٍ فَاغْشِي وَوَعْدٍ فَاوَدَّ جَرِيْعَةٍ كَيْسِكَ
سَاكِنٍ شُودِ بَيْتِي مَثَلُ كَرَفَتِهَا وَتَعْنِيهَا يَكُنْكَ بَشُودُ وَنَظَرُ كَنْدِ بَدَنِيَا
بَيْتِي أَهْلٍ أَوْ بَيْتِي بَيْتِي بَيْتِي وَوَعْدٍ بَشُودِ بَيْتِي بَاوَسْوَالٍ وَخَالِفَتِ حَدِّهَا
كَيْسِكَ كَيْسِكَ كَيْسِكَ أَزْهَرُ كَسْ بَيْتِي أَسْتَفْرُودُ وَحَلَّ خَيْطُهُ أَزْهَرُ كَسْ بَيْتِي
كَيْسِكَ بَابِ غَيْبٍ أَوْ زَاوَدِ فَرَمُودُ مَنْ فَتَصِلُ وَفُتَعِ وَمَنْ فُتَعِ فَكْ
رَفِيْعَةٍ مِنْ عِبُودِ بَيْتِي الدُّنْيَا وَفَلِ الْمَظَامِعِ بَعْنِ كَيْسِكَ مَنَابِرُهُ
بَاشِدُ وَفَنَاعَتِ نَمَائِدِ وَكَيْسِكَ فَنَاعَتِ كَرْدَا زَادِ كَرْدِ مَاسْتِ خُودِشِ
أَزْ بِنْدِ كَيْسِكَ دُنْيَا وَذَلِكَ طَمَعُهَا وَفَرَمُودِ نَدِ الْفَقِيرِ مِنْ طَمَعِ وَالْغَنِيِّ مِنْ
فُتَعِ الْفَقْرِ كَيْسِكَ طَمَعِ دَاشْتِ بَاشِدِ بِمَرْدَمِ وَغَنِي كَيْسِكَ فَنَاعَتِ
دَاشْتِ بَاشِدِ وَفَرَمُودِ مَنْ كَانِ لَهُ مِنْ نَفْسِهِ وَاعْظَمُ سَكَانِ لَهُ
مَنْ لَئِيْلُ خَافِظِ بَعْنِ كَيْسِكَ خُودِشِ وَاعْظَمُ خُودِشِ بَاشِدِ خُودِشِ
خَافِظِ أَقْ مَبَاشِدِ وَفَرَمُودِ نَدِ الْأَبْنَاءِ الْعَبِيدِ بِخَيْرِ مَا دَامَ لَهُ وَاعْظَمُ
مِنْ نَفْسِ بَعْنِ بَيْتِي نَبِيْلُ بَيْتِي أَسْتَفْرُودُ كَرْدَا دَامَ كَرْدَا وَاعْظَمُ خُودِشِ
بَاشِدِ وَفَرَمُودِ مَنْ حَبِيْبُ الْمَنْ مَحَبَّتِي الطَّيِّبَاتِ خَافَةُ الدَّاعِ وَالْمَحَبَّتِي مِنْ
الدُّنْيَا خَافَةُ النَّارِ بَعْنِ تَعَبٍ دَارِمِ أَزْ كَيْسِكَ خُودِشِ لَدُنْ دُنْيَا
أَزْ ثَرْبِ بَاخُوشِي وَازْ كَا هَانِ اجْتِنَابِ نَمِيْكَنْدِ أَزْ ثَرْبِ آتَشِ جَهَنَّمَ
فَرَمُودِ نَدِ الْأَوْعِ أَنْفَعِ مِنْ مَحَبَّتِ اللَّهِ وَالْكَفِّ عَنْ لَدُنْ الْمُؤْمِنِ وَلَا
عَيْشٍ لَهَا مِنْ حَسَنِ الْخَلْقِ وَلَا مَالٍ أَنْفَعِ مِنَ الْفَنَوِ وَالْأَجَلِ الْخَيْرِ

در کلام حکیم است

۱۹

من العجب ولا تخاصم العلماء ولا تلاحبهم ولا تخاصمهم ولا تضاعفهم
 یعنی دروغ و پوهن کار و که از همه و دروغها منفعت او بیشتر است ^{جواب}
 از حرطات و توارک از بخت مردم است و بهترین عیثها نیکوئی خلق ^ج
 است و بهترین مایطها فتنه است و مهمل ترین ناظراتها العجب و خود ^ج
 به نیست و دشمنی با علما و اراکین و حضرت شما را عن الص ۲۰ سبع حکیم ^ج
 حکیمها سبعه فرسخ فی سبع کلمات فلما الحی به قال یا هذا ما ارفع
 من السماء و اوسع من الارض و اغنی من البحر و ما افی من الحجر
 و ما اشد حراره من النار و ما اشد برده من الزهر و ما ^{ثقل}
 من الجبال فقال له یا هذا ان الحق ارفع من السماء و العدل ارفع
 من الارض و غنی النفس غنی من البحر و قلب الکافر افسه من الحجر و الحر
 البشع اشد حراره من النار و البأس من روح الله اشد برده من
 الزهر و البهتان علی البر اشد ثقل من الجبال فرمود تعاقب کرد
 حکیم حکیمها هفت فرسخ در هفت کلمه و فتنه با و رسیده ^{سوال}
 کرد که چه چیز است که از آسمان بالا تراست و پیشتر از زمین و سغیرتر ^{سوال}
 و پیشتر از دریا و پیاپی از تراست و پیشتر از سنگ سخت تر است و پیشتر
 از آتش گرم تر است و پیشتر از زهر پر خنک تر است و پیشتر از کوهها
 بزرگتر سنگین تر است جواب داد و هر حق از آسمان بلند تر است
 و عدالت و سعادت از زمین بیشتر است و پیاپی از همه نفس از پیاپی ^{سوال}
 باشت تر است و قلب کافر از سنگ سخت تر است و حرص کرسنه از
 آتش خوارتر است باشت تر است و نا امید از جهنم خدا از زهر پر خنکتر
 است و پیاپی از کوهها سنگین تر است و فرمودند اما ان

در بیان احب شریف

۱۷

ایمانکم پس ملائمت الا الجنة فلا یبغوا غیرها یعنی بدین شما را
 قیمت جز بهشت چیزی نیست نه در دنیا نه در آخرت پس ای عاقل
 در آن کن لذات نفسا فی زواید و خود بدان و هر روز زیاده کن ایما و تقو
 را فرمودند مرا اینست که پویمان و مغبون و من کان اخری و پیشتر از
 ملعون و من لم یعرف الزیاده فی نقصه فهو فی نقصان و من کان له
 النقصان فالملون خیر له من الحیوة یعنی کسی که در پیش مساوی شد
 مغبون است و کسی که زیاده نشد روز بروز ایمان و تقو و روح
 او در نقص است اینست زیرا که هر وقت بدن بکشد عوض نیامد و
 کسی که در نقص است مرا میزاید و او از زند که پیشتر است و فرمودند
 کسی که ادا نکند چهار چیز را بدین چهار چیز او در روغ گوشت
 کسی که ادا نکند دو شیء مولی و اقاربش را و از حرثات اولیاست
 نکند او در روغ گوشت و کسی که ادا نکند دو شیء بهشت را و ملا
 دنیایش را انصاف نکند در روغ گوشت و کسی که ادا نکند دو
 خدا را و شیمها مناجات نکند و عبادت نکند او در روغ گوشت
 و کسی که ادا نکند دو شیء بلند کرد رجاء را در بهشت و باقر
 و مساکن مضامین و محالست نکند در روغ گوشت داخل شد امیر
 المؤمنین ۳ در بازار بصره دید مردم مشغول بیع و شراء هستند
 کرد کرد کریم شد پیکر و فرمود ای ساکنین دنیا ای عمل کنندگان
 از بکار دنیا هرگاه شما در روز حلقه حلقه می نشینید و مشغول
 معامله و بیع و شراء بید و شب در فراش خود می بیدارید و با قله دنیا
 پس که از بکار اخوت و خویش بر می آید و که فکر محبت و دوستی

در حق عظمه ملوک

۱۸

میکنند پس ای برادر فکر کن از ثواب انروز و بهر پیش از آنکه بهر
و جفا خود را بکش پیش از آنکه حساب نوز بگیرند و میزان
عمل خود را وزن کن پیش از نوز و همه عمل بهینکه بدینا امتداد
بهره و کاره نکن که ابتدا صدک ملائکه که نوزا موعظه میکنند
نشو به چنانچه فرمود حضرت صادق علیه السلام از تو خدا ملکی است که
ندامد میکند هر صبح و شام ایستایند که عمرشان بهر بیست و سید
کوشش کنند تا جوان هستند در جوانی کن نشاء و دست بنان
روحوان بهین ذلک را بخوان پیر کشته چون کران بجایه مکن
کوفتند پیر فرایه مکن و ایستایند که عمرشان بهر سالیک
رسیده شما را فریب نداده اند کافی دنیا و ایستایند که عمرشان
یچهل سال رسیده چه مریتا کرده شید ترا ملاقات خداوند کما
مرده تا چهل سال است چه کرده در این مدت و ایستایند که عمرشان
یچاه رسیده و در پشت سفید شده قاصد مرگ رسیده و
بیدار نشد ای از خواب غفلت و ایستایند که شصت ساله
شدید تر دیک است مرگ درو کند ریش عمرت را و اگر منتظر
نشد ای برادر پیش از انوقت نوزا نغزین میکنند چنانچه من بهین
در هر شبانه روز چهار مرتبه معصوم میفرماید ندالم میکنند
ای پیر آدم من خانه و حشتم منم من خانه و حشتم منم
من خانه تا ریکه منم من خانه و حشتم منم پیر فرقی
و این بهر و چو اغنی و دفع کنند یحیه خودت بفرستایند که معصوم
میکند میفرماید ای پیر آدم ندی که خدا از من میرونی می آورد

سپنجورک و معصیت خدا را میبکند بمنز و جلال خداوند اگر چنانچه تو
در شکم من شد چنان فشاری بنوبدهم که شپری که از مادرش
خوردی از دماغت بیرون آید و خداوند مفرغ اید اگر آدم نظر
کن بسوی زمین که اینجا بکاه تو است نظر کن بسوی آسمان ببین
غز را مثل را و کره کن بر خودت ما را میبکند درد دنیا میباید و فرب
تو را زینت دنیا و زینت آن و ظلم مکن و راضی بظلم مباش کن
از بگرا ظالم در کین هضم تا انتقام از او بگشتم و در آن مکن از توها
را از بگرا که قلبت فسادت میبکند و فی القلب از من دور است و غرض
حاصل کن از بگرا عبادت من تا من قلبت را صافی گردانم و نور انبوت
و انکذارم و فقر و فاقه تو را سد بنمایم و اگر فارغ نشدی از بگرا
عبادت من قلبت را پر میبکند از شغل بد دنیا و فقرت تمام نمیشود
و نور او را که از بخودت میبکند ای پسر آدم اطاعت کن مرا بقدر احتیاج
خودت بمن و معصیت کن مرا بقدر صبرت بر آتش جهنم و عمل کن
از برای دنیا بقدر مکش دلان و نوشه بر دار از بگرا خوشت بقدر
مکش درد دنیا ای پسر آدم هر روز از عمر تو کم میشود و تو نمیدانی
و هر روز دوزخ تو میرسد و تو حید نمیکنی به بگم فسادت میبکند
و نه بدبیا رسیده میشود و هر روز دوزخ مرا میبکند و معصیت مرا
میکنی خیر من بیوت از لست و شتر تو بسوی من صاعد است پس
خوب مولا یم من و بد بند تو بد بپای تو مرا میپوشانم و من
چرا میبکند از تو و تو چرا از من نمیکنی و مرا قرا موش میبکند و غیر
مرا یاد میبکند و از مردم میبکند و از غضب من ایمن مباش از

در روی خط خداست

۲۰

کسانیکه طلب نمیکند ثواب و ایستادگی از دوزخهاش و او
اخوت دارد بدون عمل کلامش خوبست عیش بد است امر بخیر
میکند و خودش نمیکند و هفتی از بد میکند و خودش میکند اگر
با و هم بد هم فتنه است نمیکند و اگر ندانم صبر نمیکند ای پیر آدم ...
هر آنکس تا اینکه سوال از مرزش بکند و از ظاهر و حال و فقرت و فقر
بندگانه نکلن و از ایشان سوال مکن و اگر کرد به فتنه هر پیر از
فقر میکند و دستهای بیعی و کوشش میاندازد و بدنت را به
بحرمت میاندازد و سپید را بر از غصه میکند و دعاها را میخواند
نمیکند و دستهای را نکلن میکند و زلفت را کم میکند ای پیر آدم
من راضی هشتم بنما از روز بروز ثواب راضی باش بقوت روز
بروزت ملا را باش در طلب روزی که روزی مضمومست و هر
محروم است و حسد کن مضمومست و نفع ندارد ای پیر آدم
کشته را محکم ساز که در بنا عیون است و ثواب خجسته بر دار که راه
دور است و بارگاه را سبک کن که راه خجسته و ثواب خجسته دارد
و روز قیامت خجسته شد بد است احدی که در فکر کیه نیست و هیچکس
بفریادش نمیرسد پس ای برادر ثانی قتل کن و فکر کار خود بکن
و ثواب گول نزنند کلام بعضی از اهل منبر بسیار و لوطی و هر
کوک تمام فسادها از همین ناشی شده است که اهل منبر و ثواب
خوانند و اعطای طایفه شدند غییر از علما و مقابل ایشان دان
و اهل کتب قرار داده اند و بعضی اخبار و عیون را میپندند غافل از
خصوص و اینکه غایبی نیست مگر آنکه مخصوص با و بر خورده

در بیان احکام

۲۱

و میگویند من یکے اوایکے او نیا که علی الحسین و وجبت له الجنة
یعنی هر کس کریم بکند یا بکریا نند یا شب بکریا کن بشود
بر حسین و طشت واجب بر او من زاد الحسین و فی فیه کون
و الله فی عرشه فلا انکس شراب منخورد بچند رثاء حسین
در خواب دیدند در طشت علامت داشت چپا بن مظاهر زاد
خواب دیدند که آرزو دارم بر کردم بمجلس حسین و بنشینم عز
دارم کم هر کس بکفرم اشک بر پود مثل کوی پشود که از ما
منوال شد هر کس در پارت حسین بکند مثل روزی میشود که
از ما در منوال شد ثواب نود حج و نود عمره از جهای پیغمبر
میدهند بطرفم ثواب یکج میدهند سید الشهداء کشته شد
بجمله ما معصیت کارها نه بجهت شیخ مریض و شیخ مفید و سکا
و ابوذر و غیر اینها از اخبار عامه را میگویند و مردم میسازند
غافل از اینکه انما ینقبل الله من المتقین که صریح این قرآنست که
عمل قبول نمیشود مگر از متقین و غافل از اینکه نماز ستون
دین است اگر قبول شد سایر اعمال قبول میشود و اگر رد شد
سایر اعمال رد میشود و غافل از آنکه معصیت از تو جهالت و
نادانی و بیفلاحت شافعین امر پیدا میشود نه اینکه عالمی
و پیش میرا شد و فغانها بد و شرب خمر و قمار باز می کند و نماز
نخواند و زکوة ندهد و مال الناس را بجز و صنف بگیرد و خون
نامی بکند و نوبت بناید بمجلس عز و کریم کند و نماز را
امر نپا شود به نوبت و پیشانی از اعمال سابقش و غم بونکرد

در بیان احیاء

۲۲

معصیت بعد از این خاشا ثم خاشا پس کلمات ائمه هر را بشنوید
خود سید الشهداء ما موراست از خداوند که دشمن بدارد معصیت
کار و اهل دنیا را انا کان فوجی بن ۴ ایضا سنی نیست که سید
الشهداء معصیت خدا کند و فوراً دوست بدارد صلاوه بر آنکه
مال فقراء را بجز و نصف بکیر و بطریق حرام بدست بیاورد
ان وقت خرج سید الشهداء بکنی باز هم مشغول گفتن باشی مثل
ان ضعیفه که زنا می‌داد و فقراء می‌داد مثل انعام بصره در حضور
صالح ۴ میفرماید بدیدم رسید بدکان نانوای دوانان در دید
رسید ببقال دوانان در دید بعد بود بفقراء داد میفرماید کفتم
وای بر تو این چه کار بود کردی کفتم که تو جاهل و نادانی
ایمیزد بخواند پس این را که خدا میفرماید من جاء بالحسنه فله
عشر مثلاً من دوانان و دوانان در دیدم دادم بفقیر خدا بدست
انار و بدست نان می‌دهد و تمام مال صاحبش بجهت تمام مال از
حضرت فرمودند وای بر تو انما یثقل الله من المتقین کسی که زیاده
برود و حالش بدست بخواند یا باطل میخواند و ظلم می‌کند
و در پیش تراشیده و هم بخواند از منازل مشغول طهور و لعب و قیبت و شراب
خوردن و نظر بنا محرم کردن و مال حرام صرف کردن و در کربلا
با الواط و معصیت کاران معاشرت کردن و خاتم با خدام در کیف
و نشاط طهور و لعب و همچنین در بر کشتن این چنین کسی ثواب
جهنم ای پیغمبر دارد و خدا از آزارت کرده و مثل دوزخ که از ما
منولد شد و کسی که شراب میخورد و مال مردم را میگیرد و غلبه

مثنوی غاصبا

۲۳

میکنند و زنا میکنند تمام سال ست چهار روز لباس حرام سپاه میشود
 و سبب میزنند یا فحش میزنند یا باز میکنند سنک بهم میزنند یا بره
 میکنند شمع حرام مال مردم در چهل منبر روشن میکنند ^{کیست} پختن
 برادر واجبست و کاهش مرزیده شد از نو مشغول معصیت شود
 علاوه بر آنکه کریم بر سپید الشهدا یا عشا از رش است نکریم
 نظایر سپیدهای چاقی ضعیف زخم شده و کریم برادر او فحش و
 خان و کریم بود و دروغ حداد و رسول و کریم بر سر ساز و شب فوری
 و نقاره و صورت شهر ساختن و صورت سپید سجاد و زینب قد
 کردن و کریم بر زخم کردن و فحش خوانان به نماز و پیش ^{شر}
 و کریم بر اشعار و روغ که زینب عرض کرد برادر هر چه بگویم
 مرا میر ^{بهر} میسر شتم پیش حرمتم نگاه ندارد دید که برادر سخن
 مرا نشنید که نفهمی مرا بر و زارد به حال ابیبن من راست گفتم
 ابو بکر اسلی گفت برید چوپ مرز فرنگی گفت خزن بهود به گفت
 مرز بکنفر گفت مرز ناله دار به برادر کریم دار به برادر حضرت
 صادق مدعا کرده نور خدا پارم کن یا بن ناطا که بجبهه ما
 بلند شود حالا حاضر به برادر زاهاه زینب بطض گفت مرز خور
 به به این ناطای زهر اینداست چقدر شبینه است این کرها
 میکریم صوفیه را در خواندن مشنوم و اشعار شیخ شمس و نماز
 نمخواندن و حرام خوردن و بیشت رفتن ای به انصاف بگفت
 تاصل در اخبار کن اخبار ذلل حجت ۴ مثل ابات فر ^{است} غام دار
 خاص دارد حکم دارد منشا به دارد نص دارد ظاهر دارد چرا

در صفات و سنن

۲۴

شیطان نور از پرتب میدهد مستحب یا حرام چطور و جمع میشود چرا
نظر بخار زال محمد ^{نمیکنی} اخبار پرتب بنوا تراست در وسائل و
کافی و غیرها از اینجمله در وسائل است با سند الی جابر عن
ابی جعفر ^۴ قال قال له بالجابر ایتکفی من یمنع النشع ان یقول
محبنا اهل البیت فوالله ما شبعنا الا من تقی الله واطاعه واما
کانو یعرفون بالجابر الا بالتواضع والتخضع والامانة وکثرة ذکر ^{الله}
والصوم والصلوة والبر بالوالدین والتعاهد للجهان من الفقرا
والمساکین والغارمین والایتام وصدقة الحديث و تلاوة القرآن
وکف اللسان الا من خیر وکانوا امناء عشا یروهم فی الاشياء الی ان
قال احب العباد لالله انفسهم واعلمهم بطاعة الجابر والله
ما تقرب الله عز وجل الا بالطاعة وما معناه براءة من النار
ولا علی الله لاحد من جهة من کان الله مطيعا فهو لنا ولی من
کان الله غاصبا فهو لنا عدو ومائتال ولا یبنا الا بالعجل والورد
وایضا فرمود من کان منکم مطيعا لله بنفعه ولا یبنا و من
غاصبا لا تنفعه ولا یبنا و یحکم لا تغفروا و یحکم لا تغفروا
فرمود با فضیل بلغ من لطف من موالینا السلام وقل لهم انی
اقول انی لا اغنی عنهم من الله شیئا الا بورع فاحفظوا انفسکم
وکنوا ابدیکم وعلیکم بالصبر والصلوة ان الله مع الصابرين
حاصل معنی بنی سید است شریف که فرمود حضرت امام جابر
ای جابر انا کتابت میکنم کسیکه قبول نفع میکند بجنب شیعه
که محبا با ینک میگوید من دوست اهل بیت میباشم و الله انما

در علاء و سنا الحجة

۲۵

شعبه مانیت مکر کسبک اجتناب از معاشرت کند و واجبات را
 بجا آورد و از خدا بترسد و اطاعت او را و شناخته نشوند یعنی
 علامت دوستان و شیعیان اینست که فروتنی داشته باشند
 و خاشع باشند و امانت داشته باشند و بسیار ذکر خدا بنمایند
 در دوزخ داران و نماز کنندگان باشند و نیکو کار و پیر و مادر
 باشند و نعمت از حال همسایه ها و فقراء و مساکین و بده کارها
 و بیچارگان تمایز و راستگو باشند و تلاوت کنند قرآن باشد
 و زبان از هر چیزی بندد مگر از چیزهای نیک در او خیر و خوبی باشد
 و باشد آینه کافیه خودشان در هر چیزی حق و عرض و مالک
 تا اینکه فرمود و سترین بندها بسوی خدا بیشتر از همه بنمایند
 ای جای بروا الله ما لها من جزا نزد یک نمیشویم مگر بطاعت و بندگی
 و نیست یا ما بوائه از انش مکران که خدا بدهد بیکس از او خدا
 حجت نیست کسی که مطیع خداست دوست ما است کسی که
 معصیت نماید کند دشمن ما است و رسیده نمیشود دوستی ما
 مگر بجل و از هر کار و ایضا فرمود پس کسی که بوده باشد
 مطیع از بخواهد منفعت دارد او را و لایه ما و کسی که بوده باشد
 از شما معصیت کار از بخواهد منفعت ندارد او را و لایه و دوست
 ما و ای بر شما گول نخورید خبر سب بخورید و ایضا بفضل فرمود
 بر شما بدوستان ما سلام را از او بگو و از ایشان از زبان من
 بدرستی که من به نیاز نمیکم از ایشان از خدا چیزی بخواهم مگر به هر کار
 پس زبان ها ایشان از حرمت الهی باز دارند و دستهای ایشان از آن

در علاء و سنا الحجة

مثنوی در بیان حال

نگاه دارید و بر شما باد بصیر کردن بر بلاها و نماز کردن بدرستی
خدا با صبر کنندگان است و ایضا فرمودند لا تدعوا العمل الصالح
والاجتهاد في العبادة انكالا على حب آل محمد ولا تدعوا حب آل
محمد والتسليم لامرهم انكالا على العبادة فانه لا يقبل احد لها ذو
الاخر يعني وانكذارید عمل صالح و کوشش نمودن در عبادت را
بجهت تنگی نمودن بر دوشی آل محمد و تسلیم مرا امر ایشانرا یعنی
افراد بابتی که این ذوات مقدسه در احوال مقام و لایث مطلقه
اند و طلب دائرات و نقطه موجودات و سرکایات و شعاع
کبریا پسند و حکمشان مطلع و امرشان متبع و سار و جاری و بر نما
ممکنات و غیر اینها از شئون این ذوات مقدسه که حلالند
و انبیاء حتی معرفت ایشانند و نتوانستند پس تسلیم امر
و لایث و دوشی و توسل باینها را ترک مکن بجهت عبادت و اطاعت
خدا بدو شکی قبول نمیشود عبادت مگر بجهت و لایث این خدا
مقدسه و حجت و لایث این ذوات مقدسه مگر بعبادت و اطاعت
خدا و ایضا فرمود امر المؤمنین اما المطيعون لنا و مستغفر الله
فيهم امثالكم احسانه قبل و اما المطيعون لكم قال الذين يوحى
رهم و يصفونه بما يليق به من الصلوات و يؤمنون بحجته و نبوته
و يتقون انفسهم من الشح و البخل و يؤدون كل ما فرض عليهم فرمود
اما اطاعت کنندگان ما پس خدا کاهان ایشانرا حجتی امرزد از
دو احسان و منته سوال شد اطاعت کنندگان شما که استند
فرمود که اینها خدا را بشناسند و بکارند بپایانند و بصفات

در جمع بین اخبار

۲۷ کاتبه و جلاله و جلاله او را وصف نماید و ایمان بیاورد و بنجامین
 محمد بن عبد الله ۴ و پیر هیزند نفسها خودشانرا از مجل و ادا کنند
 آنچه را که خدا بر ایشان واجب کرده از نماز و روزه و زکوة و خمس
 و غیر ذلک و ایضا فرمودند لا تأکل الناس بال محمد فان لتأکل
 بهم کفر الخیر ذلک از اخبار و اگر بایا کنی از آنچه ذکر شد و بگوئی
 کریم بر سبب خاص ال عبا ۴ و زیارت ان وجود مبارک و اقامه
 عزاء غامست شامل هر بنحو و هر قسم و هر کس و بشود عرض میکنم لغیا
 ترک صلوة و ترک زکوة و خمس و اخبار شرب خمر و اکل ربا و عدم قبول
 نماز اگر نماز قبول نشد و قبول عمل ربا کار و مشرب و غیره
 ایضا غامست بعوضه که الیه از مخصوص است و شکی نیست در
 اخبار غامته و آمده در مستحبات با اخبار غامته و آمده در واجبات
 و محرمات اگر کسی شراب بخورد و نماز شب بخواند ایا با و میبخشد یا نه
 یا کسی نماز نکند و طلب علم کند و مجلس علماء حاضر شود ایا میبخشد
 یا نه و حال آنکه چند اخبار غامته در ثواب نماز شب و طلب علم
 وارد شده و اگر باز قبول نکند و مخصوص ندیده عرض میکنم غایب
 الامر بین دو غام عوم من وجه است محل اجتماع شارب الخمر
 و تارک الصلوة کریم کن و زیارت کن و شکی نیست که ترجیح بعوضه
 محرمات است بجهت اخبار و یک ذکر شد مخفی نماز که مسئله اقامه
 عزاء مسدود شد ۴ و کریمش بر او اگر چه آنچه ذکر شد بحسب
 قاعده حل بود ولیکن میتوان گفت که این مسئله از چیزهای
 که سببیت دارد و حکم وضع میشود چنانچه بدل کردن اگر چه

جمع است و اینها نام حق و ظاهر و اقامه نماز و اگر کسی شراب بخورد و نماز شب بخواند

مسئله آخر ظاهر است

در سبب عزاء الحید

از کافر باشد باعث دفع عذاب میباشد و سخاوت اگر چه از
کافر باشد باعث دفع عذاب میشود و آنچه در انوشیروان و حکما
روایت است که در جهنم اند و اگر کسی عذاب محفوظند و بدن نشان
در قبر نبوده و همچنین بر و احسان بن موسی قاطبه علیها سلام الله
چنانچه از عبدالله بن مبارک است در بیان بگرام کبر و طیب نصرت با
بائمه علی النقی و تهمید زاین و ابیات و کلام بر و احسان بن قاطبه و همرا
و زبیر او با الاثر از اقامه عزاء و قیامش و پایداریش و غیره
هست علاوه بر آنکه شعار اسلام و شکوه دین با این میشود و
و باعث کوری چشم دشمنان میشود و از خواجگان و مجربان و نصایح
خاجات معلوم میشود رضا ایشان با قیامه عزاء مناس ال عبا
و کرپش و کرباسیدن و زیارت ان مظلوم از هر کس بجز منوی کفایت
و بیشتر است بلاد ایشان میشود و یا تخفیف عذاب ایشان
با سبب سلامشان میشود اگر کافر باشند با سبب نوبه ایشان
میشود اگر فاسق باشند و میشود که بر زانی کرد که غناخوا
باشد از شیوه عزاء با شبیه بیرون نیاورد یا خودت را نزن و
نکن یا خودت را بکش یا اول مال مرد مرا بده بعدا قاصد عزاکن
و جهش آنت که بعضی از مخاصمه است که مخرب شرع و شک
او را میکند مثل معصیت کردن چهره و مصیبت نمودن علما
و چون شک ناموس است و بهت میشود خیلی عظیم است در نزد خدا
و بعضی میگویند که شک ناموس شرع نمیکند بلکه در ضمنش
اعزاز و احترام از شرع میشود و لیکن از کثر است چنانچه اگر عبادت

در بیان عظمی قاصد

۲۹

جزئی بشود و احترام شرع یا و بشود چقدر عظمت این عبادت نزد
 خدا چنانچه از فضیله یف کردن فاحشه زبردیل و فضیله فضل
 و فضیله ابن سبک‌نشین اقامه عزاء و زیارت خامس ال عباد مسئله
 است عظمی خداوند انشاء الله توفیق بدهد که نیک نگینم خصوصاً
 بکفایت مشروعه وارده که رضا صاحب شریعت است نطقاً و قوساً
 قاطعاً و قهرام است نطقاً و باحث خبرد دنیا را خوار است خدا یا توفیق
 باسم اعظم بحق خامس ال عباد انما احسن و اروع العالمین له خدا
 پس بغافل کولین دنیا غداره مکاره را بخور چنان دنیا نیکه
 فرمود حضرت امیر ما اصف دارا اولها عناء و آخرها فناء
 فی حلاطه حساب و فی حوامها عذاب من استغنی فیها فتن و من
 افتقر فیها حزن و من ساغها فافانته و من فسد عنها افسد و من
 اصابها العثم یعنی چکونه و صف کم خانه را که اول و نخستین
 و آخران رفتن و فانی شدن در حلالش حساب و در حرامش عذاب
 کسیکه فقیر است در رفقه و از ما پیش است و کسیکه فقیر است در
 محزون و غموم است و کسیکه عیب او بدود و از او دنیا فرستد
 و بیل سبش نماید و کسیکه بدش بند خودش میباشد او حی الله
 الى الدنيا ان یعنی من عندك و اخذ من فضلك یعنی خداوند
 بدتیا ای دنیا بزرگ است بدید از کسی را که نور اخذ می کرد و نقد
 کن کسی را که نور از او می کرد و بدان ای برادر که ماد و زمانه را
 شدیم که حرف راست کم میزنند و حق کو کم است و اهل حق کم
 و دلبند و مردم معصیت کارند جوانان شان معصیت کارند

و فضیله عباد الله میارازد ظاهر و باطن

حبر با حاکمان

در

مناقب خویشان و اقارب مثل مادر و عترت کوچکها احترام از
بزرگان نمی دارند را غنیاء در فکر فقر و ندانند چنانچه هر
مطالب را حضرت میرزا میفرماید و مردم دینشان پر شده است
و بنده دنیا شده اند و دین با زیچ شده است بنیانشان
هر جا که دنیایشان بگردد اسم دین میکند دارند و منحصر شده

نمی بینی حال دنیا بفرنگی مانده بهتر میکند هر فرنگی مآب شده
اند پس در این زمان که میخواهیم سالیم بماند برادر و از خلق نگاره
کن و خوراک پاکیزه تحصیل کن با کمال فناء کفایت کن بلیا
پست و خوراک پست و ترک مطامع الهی از صغیره و کبیره بکن و
متصلاً ثوبه و انابه کن و قاهر بنده از ثوبه را که هر اید تا خبر
ثوبه معصیت است یا لا اله معصیت و اگر بکشیا نرسد ثوبه را تا
بندانش که انقدر معصیت میشود که احدی غیر از خدا حسابش را
نمیداند و توکل بر خدا نماید و تمام امور که اوست کفایت کنند
امور بندگان و کفیه بالله حساب و قیامت آنچه کریم بکن از خوف خدا
و بچشم خاص ال عباد و تحت ال اقدام زیرا که آنحضرت گفته شد
بچه آنکه مردم کریم کنند زیرا که خوف و چاره غا جگر بگرد
تا نکرید طفلان که نوشد این و خنده را کم کن زیرا که دل را
بمیرانند آنکه نهد و غم الباء و مسجد که خانه خداست و پست
کن و هیبت مشغول تحصیل علم باش زیرا که تحصیل علم توان
دارد که خبر از خدا آید و بدین وجه پست شد و بود و
کی عرض میکند بخدا مشغول باش تا بپایان که مجلس علمی است و

در فضیلت علم

۳۱

نماز بر جنازه غایب که ایا حاضر شوم مجلس درس یا بروم نماز جنازه
غایب را بکنم میفرماید اگر کسی هست برای نماز کند برو مجلس علم زیرا که
یک ساعت نشستن در مجلس علم دوست تر است نزد خدا از هزار
هزار جنازه غایب از شما و بیداری یا در یک ساعت نشستن در
مجلس علم بهتر است و دوست تر است نزد خدا از هزار شتر که
در راه خدا فزینان کنی یک ساعت نشستن در مجلس علماء دوست
تر است نزد خدا از هزار رحمت در راه خدا یک ساعت نشستن در
مجلس علم دوست تر است نزد خدا از هزار شب عبادت که
در هر شب هزار رکعت نماز بکنی و دوست تر است نزد خدا از دو
هزار رخم قرآن و فرمود کسی که یک مسئله از مسائل علم تعلیم کند
خداوند عالم هزار قلابه از نور بگردنش می اندازد و هزار گناه
او را می آمرزد و بیک هزار طلاق و بیعت بیگانه او قیام میکند و علماء
را دوست بداند که فرمودند کسی که دوست بداند مؤمن را خدا
او را محشور میگرداند یا اهل طایفه طالب رضا باشد و در بیان او
صاحب بر نباش و نعمتها او را شاگرد نباش و مفضل را در حق خود بنماید
معصیت کاران فرار بنماید متصل مشغول ذکر خدا باشد و لذت
خدا بر سر فرموده ای پس از هم بر سر از من مثل فرسایدن از شیر
و از مرکب شیر و مرکب را من خلق نمودم پس از من بر سر و در
صاحب نباش و بعد خود وفا کن و پنج صفت را بپای مواظب
باش یکی صفت یعنی ساکت بودن که فرمودند خواه و شیر هفت
قاید دارند اول آنکه عبادت است به پنج مجتهد است

در فضیلت خاموشی

۳۲

فکر است بجهت آنکه شخص تا خاموش نشود و فکر غلبه و اندک کرد
و فرمودند فکرها عین خیر و عین بد و سنن سینه یعنی بگشاید
فکر توحید در خلقتها خداست و در عفت کبریاست بجهت است از
عیادت شصت سال دویم آنکه زبیدی است به زبیر ۳ آنکه
هیدل است به شوکت ۴ آنکه حصار است به یاسیان ۵ آنکه میثاق
ملی است به شخص را از من خواست ۶ آنکه کرام الکاتبین را بر حمت
نیل از ۷ آنکه پرده ز ششها و عیوب است و فرمودند ^{حفظ}
افلاک و ثلثه و زبیر و خلالت یعنی کسیکه حفظ کند زبان
و شکم و فرجش را داخل میشود بهشت را و راحت جسم در کمین
و راحت روح در کمین است و فرمود امیر المؤمنین ۸ انسان
استان طلعت اهلک و آن هلاک که در طرف لسانک یعنی زبان
نوشهر است اگر رها کنی او را تو را هلاک میکند و هلاکت خود
کوشه زبان تو است ۹ گریست که خوردن است که گفتند اندو
از طعام خالی کن تا در او نور مشرق بیفتی فرمود خداوند عالم
پیغمبر ۱۰ در شب معراج با احد العبدان جامع و حفظ لسان علیه
الحکم فان کان کافرا یكون حکم حجة علیه و و بالاولان کان
مؤمناً یكون حکم نورا و برهاناً و شفا و رحمة و انصره و قایم
العلم حتی لا یدخل علیه شیطان و اجماله ما لم یکن بعلم و اعل
عیوب نفسه حتی یشتغل بها عن عیوب غیره یعنی ای عیب
من هرگاه بنده گریست که خورد و زبانش را حفظ کند منکر منکر
حکمت را با و تعلیم میکند اگر کافر است حکمت او حجت میشود بر او

در صفای حشره

۳۳

و بیال میشود و اگر مؤمنان سنا حکمت او نور صفت شود و برها
 میشود و شفاء و رحمت میشود و بدینا میگویند اینها از زندهای عالم را
 تا اینکه شیطان مدح عیبت در آن نکند و چیزها بیکی نمیداند
 تعلیم او میکند و عیوب خود شل با و بینما هم که مشغول شود
 ناک کردن مغایب خود از عیبتا مردم ۳ بیدار خواب شب است
 عبادت کردن و راز و نیاز کردن با خدا فرمودند و در دوغ
 میگویند کسیکه از کما محبت مر میکند و شب میخواهد و مناجا
 با من نمیکند ۴ عزت و کاره کبر از خلق است فرمود حضرت
 صادق ۵ نیتا بن این اثبات ما لکم والناس کفوا عن البنا
 ای ثابت شما را چکار با مردم باز بایستد از مردم اگر جمیع عالم جمع شود
 و بخواهند لقمه نان به پا شربت آب بملویند داخل کنند و خدا نخواهد
 نمیدوانند داخل کنند و اگر جمیع عالم جمع شوند و بخواهند لقمه
 نان به پا شربت آب بملویند در خلوت شود و داخل شود نمیدانند
 داخل شود نمیدانند پس ای حاجز هر فیله عمراید داده بیاید
 کرزان بیکه کشت بین جامه میدک اگر شیخ عالم بجنبند نرها
 میرود و بکر نخواهد خدا ۶ یاد خدا است فرمود ای پیامبر
 یاد کن ملا تا خدا یاد کنم یاد بکن مراد در خلوت تا یاد کنم
 در خلوت فارضوا یا اهل الارض ما انتم علیه من غرورها
 و هلموا الی کرامتی و صابونی و مجالستی و سوالی و انتم و استع
 الی مغفرتم و محبتکم یعنی بزرگ کنید ای اهل زمین آنچه شما
 بدان هستید از غیب که خدا نپا و بستانید بگو دار کرامت من و

در علاج بلاء و خوار شدن

۳۴

هم صبحتی بامان و هفتشنبه بامان و از من میخواهید تا باشما آید
 بکرم و پستی بکرم بسو امرزش شما و دوستی باشما پس
 ای پسر ز سود و زبان این چه فغلت است اقبال مفرق
 داد بار میخیزم با خود چه دشمنی است تو را که کمال نقص
 دل را نواز کرد ز بانو به پرور محبوس من و کل شد بنیوان
 کن یک نگاه پوده نه چرخ میگرد

سرفه براه فقر کاهنت خسرو

من ده براه جز کاهنت سرود

در آعه و عمامه کجا ساز داد و ست

در خود نکر که غول بیابان محشر

به هود و پست بله دست و پکانو از اضطراب طالب ردف مقدم

مَنْ رَسَّاهُ عَجَا لَزِيدٍ مَوْلَاكَ الْقَائِمِ
 الشَّيْخِ عَلِيٍّ الْبَجْرِ أَصْلًا السَّيْرِ جَا الْكَرَمِ
 مَوْلَاكَ وَالْحَامِلِ مَسْكَاوَةً الشَّهِيدِ رَوَاهُ

شهر محرم الحرام ۱۳۲۱

بسی واهنما مرخصا اقا شیخ محمد جعفر
 سبب جانیه الملقب بمختار الشریع مطبوع

三

تمام شد کتاب مشنک اصطراط الوصیه کشف مثل است بر سر سر
 لایا در و درین نامیه و مستی چراغ ایمان با خاشیه جواب و سوال
 زهر انچه و درین نامیه و مستی چراغ ایمان با خاشیه جواب و سوال
 مستی نبوی الدین و درین نامیه و مستی چراغ ایمان با خاشیه جواب و سوال
 از وصف العالم الربانی و الفاضل الحمد و جدا لده و غیره
 العصر و سلا الزمان و مجتهد القدر اقای شریعت الدقا و شریع
 البیوتی السیاحی الخائض اذ امر الله عزه و جوده و عهده و یونس
 مدنا اعلی حضرت قدر قدر کوان و فحش شاهنشاهی اعلی بشارت
 کشتن بولند از بدینوا و السلطان بن السلطان ابن السلطان
 السلطان و الخاقان بن الخاقان ابن الخاقان ابن الخاقان السلطان
 الاعظم و الخاقان الافرغ شاهنشاهی مظفر الدین بوشاق و کما
 خدا الله ملکه و نشر الله لواء سلطنته علی مقارن السلاطین
 و در عهد صدراعظمی اصفه و فرمانی و نامدار که حضرت
 و ظفران ملازمین و کتاب سفارت اباب و شش بخش احد اکرم
 افخم اقبالک اعظم میرزا علی اصغر خان آغا
 عزه و شو کهر و در فرمان و فرادش غار جید حضرت ابا اکرم
 الفخر اقای میرزا نصر الله خان مشیر الدوله زید عزه و عزه
 به به عجب صدراعظمی و وزارت خارجه که از این
 سرعایای خارجه در کمال عزه و انوار و انوار و انوار و انوار
 خورشیدان لسان فیروز الله ملکه و شید بلی الله العلی العظیم
 محمد و آله الطاهرین فی غرر و ریح الشانیه ۱۳۲۰

در بیان حال انصاف و بدعت

ولیکن خواستم بیک قدر بیان حال خود نمایم تا آنکه مؤمنین بدانند
این داعی این رساله احتیاط علی و رساله عقاید را بر حجت نوشتم ام آنرا
عزیز داشته باشم و مرحو والد از جمله علما بودند بسیار زحمت کشیدند
در تربیت این داعی و در سنه متولد شد و تا ریج تولد این داعی کفنه
شد ظهر عالم پنج ساله بود و منم بردند بمعلم و در مدت سه ماه قرائت
نمودم و جوایز بسیار و الدرر حوم بمعلم این داعی ملاعک کرنا دادند
و بعد شروع نمود بحفظ نمودن مضامین و تمام آنرا حفظ نمود و الفیه را
و صمدیه را حفظ کردیم و تمام سطوح را خواند و الدرر حوم در رسم ادب و هنر
بجهد بلوغ فرسید و در سنه معصومه در کرمان در ایوان اشرف تمام
سطوح را بطریق رس منم بردم و از اینجا عزیمت شد مقدس سرساز
تمام در مدت سه فاضل خان بدس مرحو اخوند ملا عبد الله توفی حاضر
میشد و از اینجا آمد بدار العبا نزد و در مدت سه سال خدمت اقامت
اقامتید بر بهم هر یک حاضر میشد و در سن مغنی و مطول و معال و قوایز
میکشتم و هنوز در سن بیست و سه بود و از اینجا مشرف شد بعبد الله
چند وقتی در نجف اشرف بدس مرحو هلاقه العبا و انسا الاسانید حاج
میرزا حبیب الله و شوق حاضر میشد و از اینجا مشرف شد بکر بلا و والد در
اینجا مرحو شد و در سن و این داعی حاضر میشد و در سن مرحو مغفور حجه
الاسکندر و فاضل الاما و سلیمان العصر و حمید الدهر استا الکل فی الکل
افای اقای شیخ زین العابدین طارند و اقداره و مدت که سا در خدمت ایشان
مشغول تحصیل تا اینکه مجاز شد از آنجا و مرحو مبارک و تصدیق فرمودند

حالات مصنف بریل حضرت ۳۸

اجتهاد ابتدای را و اجازه ایشان و نوشتن حیات خود را بر نحو مغفوف
 حجة الاسلا والمسلمین و غیاث الملة والدین آقای حاج میرزا محمد حسین
 شهر شش طاب ثراه دادم قبول نکردند فرمودند مسئله و لای نکاح
 بنویس نوشته و بخدمت ایشان رسانید تصدیق فرمودند اجازه مرحوم
 مغفوف حجة الاسلا استاد آقای آقا شیخ زین العابدین قدس را و بعد
 ایندای مشغول قالیق و تصنیف شد رساله در میا نوشته ام رساله
 در طهارت نوشته ام و رساله در منجزات عمر بنی نوشته ام و رساله
 در اتمام کتب نوشته ام و رساله در ولایت نکاح نوشته ام و رساله در
 صلوة مسافر نوشته ام و رساله در مکاسب نوشته ام و رساله
 در نکاح نوشته ام و رساله در عمل با حیاء در تمام ابواب فقه نوشته
 و رساله در عقاید نوشته و مما شیه رساله مرحوم آقا
 شیخ مرتضی الانصاری قس نوشته ام و رساله در مواضع نوشته ام
 و رساله در فضایل فاطمه زهراء نوشته و رساله در مصیبت خاتم
 العیام نوشته ام و رساله ایضاً در فضایل فاطمه زهراء در جواب
 سوال عمر الواعظین که در حواشی اول همین کتاب درج نوشته ام
 و رساله در فضیلت آل محمد نوشته ام و امید که ان شاء الله تعالی
 ایندای تمام طلاب علوم را و ازاده نمود که صورت اجازه مرحوم
 آقای مستی الکلی فی الکلی علامه العلاء آقا شیخ زین العابدین ازند
 با مضامین مرحوم مغفوف سید العلاء و المجتهد شمس الدین و الله
 افضل المستفیدین و المذاخرین عاری الفروع و الاصول و جامع المغفوف

و در تمام ابواب فقه نوشته ام و رساله در مواضع نوشته ام و رساله در فضیلت خاتم العیام نوشته ام و رساله ایضاً در فضایل فاطمه زهراء در جواب سوال عمر الواعظین که در حواشی اول همین کتاب درج نوشته ام و رساله در فضیلت آل محمد نوشته ام و امید که ان شاء الله تعالی ایندای تمام طلاب علوم را و ازاده نمود که صورت اجازه مرحوم آقای مستی الکلی فی الکلی علامه العلاء آقا شیخ زین العابدین ازند با مضامین مرحوم مغفوف سید العلاء و المجتهد شمس الدین و الله افضل المستفیدین و المذاخرین عاری الفروع و الاصول و جامع المغفوف



کتابخانه ملی



سازمان اسناد و کتابخانه ملی
جمهوری اسلامی ایران